

UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 13 11 06 03 020 6

BINDING SECT. APR 28 1980

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

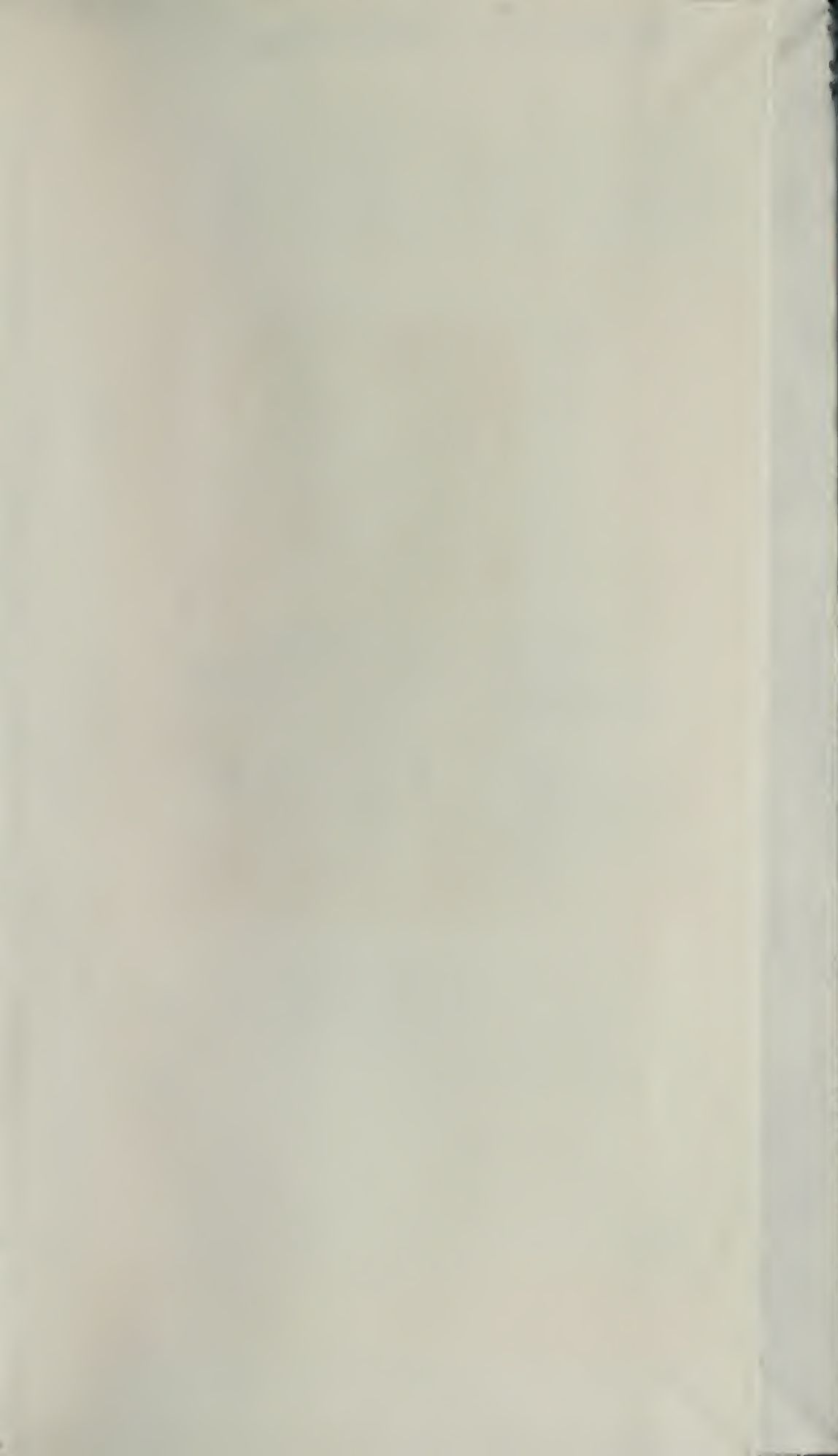
UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---


DS	Mu'tamad Khan, Muhammad
461	Sharif
.5	Iqbal namah-i Jahangiri
M37	
1865	

49



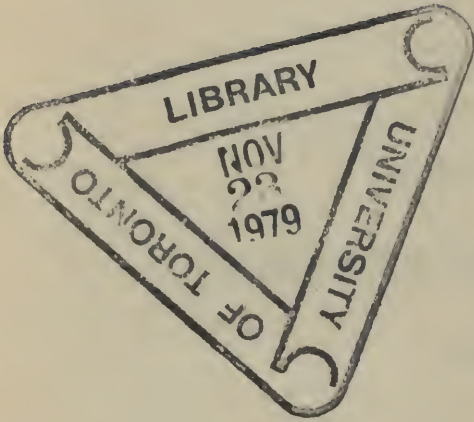




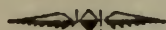


Digitized by the Internet Archive  
in 2011 with funding from  
University of Toronto

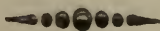




THE  
IQBÁLNÁMAH-I JAHÁNGÍRÍ;  
OF  
MOTAMAD KHÁN.



PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



EDITED BY  
MAWLAWIS ABD AL-HAII, AND AHMAD ALI.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF  
MAJOR W. N. LEES. LL. D.



Printed at the College Press.

CALCUTTA :

1865.

# اقبال نامہ جہانگیری

تصنیف

معتمد خان بخشی جهانگیر پادشاه بن اکبر پادشاه

---

کہ آنرا اشیانک سومیتی بنگالہ

بتصیح

مولوی عبد الحی و مولوی احمد علی صاحبان

بہتمام

کہتان ولیم نامو لیس صاحب

درکالج پریس طبع کرد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ ع

پیش از این در کتاب

۵۵

۵۶

۱۷۸۷

۱۸۶۵



# فهرست

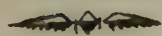
صفحه

۲	.. ..	ذکر جلوس جهانگیر بادشاه بر تخت سلطنت
۷	..	ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور
		آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او
۸	.. .. .	آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات
۲۱	.. . . .	بجانب کابل
۲۲	.. .. .	ذکر احوال شیرانگن خان
۲۷	.. ..	مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور
۳۲	..	معاونت لوای آسمان سایی از لاهور به مستقر خلافت
	ایضا . . . .	آغاز سال سوم از جلوس مسعود
۳۶	.. .. .	آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

- آغاز سال پنجم از جلوس مقدس .. .. ۳۹  
 آغاز سال ششم از جلوس مقدس .. .. ۴۹  
 رقیمة الوداد شاه والا جابه سلطان عباس .. .. ایضا  
 خواستگاری صبیحة اعظماد الدوله .. .. ۵۴  
 آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی .. .. ۵۹  
 آغاز سال هشتم از جلوس اقدس .. .. ۶۸  
 نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکت اجمیر .. ۷۱  
 آغاز سال نهم از جلوس معلی .. .. ۷۴  
 آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی .. .. ۷۹  
 آغاز سال یازدهم از مبدأ جلوس جهانگیری .. .. ۸۷  
 دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه خرم بنسخیر ملک دکن  
 و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی .. .. ۹۰  
 آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک .. .. ۱۰۰  
 توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات .. .. ۱۰۶  
 آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون .. .. ۱۱۱  
 مراجعت موکب همایون از احمد آباد بدار الخلافت اکبر آباد ۱۱۷  
 آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی .. .. ۱۲۵  
 توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر دشمیر .. .. ۱۲۷  
 آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس .. .. ۱۳۷  
 معاودت موکب منصور بصوب لاهور .. .. ۱۶۹  
 دستوری یافتن شاهزاده گیتی ستان شاه جهان به تنبیه حکم دکن  
 نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافت آگره ۱۷۵

- ۱۷۸ . . . . آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف  
 ۱۸۴ . . . . شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن  
 ۱۸۶ . . . . ارتفاع رایات جهان کشا بسوی کشمیر بار دوم  
 ۱۹۱ . . . . آغاز سال هفدهم از جلوس معلی  
 ۱۹۴ . . . . نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور  
 ۱۹۸ . . . . ورید موکب همایون بصوب دار الخلافت آگره  
 ۲۰۱ . . . . آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس  
 ۲۰۴ . . . . رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو  
 ۲۱۳ . . . . متوجه شدن رایات عالیات بصوب بهشت نظیر کشمیر  
 ۲۱۵ . . . . آغاز سال نوزدهم از جلوس میمنت مانوس حضرت ارفع  
 ۲۲۹ . . . . نهضت فرمودن رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور  
 . . . . متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر کشمیر و آغاز  
 ۲۴۰ . . . . سال بیستم از جلوس معلی  
 . . . . نهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب  
 ۲۴۶ . . . . دار السلطنت لاهور  
 ۲۴۹ . . . . نهضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل  
 ۲۵۲ . . . . آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی  
 ۲۷۳ . . . . نهضت رایات عالیات از کابل بصوب هندوستان  
 ۲۹۰ . . . . نهضت رایات عالیات بعزم سیر و شکار کشمیر  
 . . . . آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی  
 ایضا . . . . معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب لاهور و در  
 اندای راه توجه فرمودن از جهان فانی بقدرسی سرای جاردانی ۲۹۲

۳۰۶	..	.	..	ذکر اولاد والا نهان حضرت جنت مکنی
ایضا	..	..	..	ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه ..
۳۰۸	..	..	..	ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند
ایضا	..	..	..	ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند
ایضا	..	..	..	ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند
ایضا	..	..	..	گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند
۳۰۹	..	..	..	نغمه سرایان هند ..





بسم الله الرحمن الرحيم

## اقبال نامه جهانگیری

شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زینبند افسر خلافت  
و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار  
رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت  
سربلکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن  
و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد  
و رشحات محاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ  
را طراوت و نصارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبیاری  
مرحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض  
فضل معدلتش چارچمن ملک رشک هشت بهشت شود و  
بدستگیری سیاستش خار بن فتنه و آشوب از بیخ و بن برکنده  
آید و نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی  
و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این

گرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاد  
دمت قدرت بود \*

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار  
و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم  
شناسان رصد بند بود در ارک دار الخلافت اکبر آباد حرمها الله  
تعالی عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت  
بجاوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه  
جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز  
گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون  
خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید  
خومن خرمین زرو گوهر نثار شد مستمندان کلم دل برگرفتند و آرزو  
مندان جیب نیاز را گوهر آورد ساختند و زرهای مسکوک یتازه  
روئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته اقبال ابوالمظفر  
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان  
دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند  
و سران سپاه که در صوبجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم  
میرسانیدند در خورشایستگی خویش باز دیار مراتب و مناصب فرق  
عزت برافراختند جبین اخلاص بند و اسجود شکر این موهبت عظمی  
نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقرر شد که  
پدر بزرگوار خاندان گیتی ستان را عرش آشیانی میگفته باشند و بعد  
ازین درین کتاب اقبالنامه هر جا که عرش آشیانی نوشته آید مراد  
ازان حضرت خواهد بود - اسمی جمعی که روز جلوس به مناصب



والا سر بلندی یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه  
 عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی او را از  
 برهانپور بجهت نصائح و رهنمونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت  
 شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان  
 گشته و در هنگامی که آن حضرت برهنمونی دولت و بدرقه توفیق  
 متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از توهم کردار نا پسندیده  
 خویش بشعاب جبال دهرنیم پناه برده از اثر هواهای مخالف  
 و آب های مسموم نیم جانی بدش نداشت از استماع این نوید  
 جان بخش گرم گیرا آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان  
 نورانی ساخت و بخطاب امیر الاسرائی و منصب جلیل القدر  
 و کالت سر رفعت بفلک سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی  
 آراسته بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند - و میرزا  
 جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک  
 اختصاص بخشیده با میرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک  
 نمودند - و میرزا غیاث بیگ که سابق هفت مدی بود بخطاب  
 اعتماد الدوله و هزار و پانصد مدی منصب سرفرازی یافت - و شیخ  
 فرید بخاری را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده  
 بوالا پایه میر بخششی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات موهوبست  
 و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته  
 بمیامن تربیت آن حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخشی  
 فرق عزت بر افراخت اگرچه همت بخشی داشت لیکن بخشی بود  
 وزیر نشان و چند سال دتر تن را که لازمه خدمت دیوانی ست

از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بارباب  
 طلب تذخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت آراسته و سنجیده  
 بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت نه او از بزرگی و دولت  
 شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بر  
 روی خلق باز کرده هر که باو رسیدی چهره ناکسمی در آئینه خیال  
 ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شده که اسامی این دولت بدان  
 استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت \*  
 راجه مانسنگه را بمراحم بیکران اختصاص بخشیده خلعت فاخره با  
 چارقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه لطف نموده بصاحب صوبگی  
 بنگاله رخصت فرمودند خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش را بانواع عواطف  
 و اقسام نوازش سرفراز ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند . و زمانه  
 دیدگ پسر غفور بیگ کابللی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت . و  
 شیخ قطب الدین فتح پوری دخترزاده شیخ سلیم فتح پوری که کوگلتاش  
 آنحضرت بود بخطاب قطب الدین خانی مقرر گشت . و شیخ حسین پسر  
 شیخ میذا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت و میرزا جعفر مخاطب  
 بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریافت وی  
 پسر میرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در عفووان شهاب  
 از عراق به هندوستان آمده بوسیده عم خویش میرزا غیاث الدین علی  
 آصف خان بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت  
 عمرش آستانی منصب بیستنی داخلی بآصفخان لطف فرمودند او  
 راضی نشده ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بیت هر چند از  
 گفته های او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد • بیت •

من و داخلی آنکهی بیستی \* که مادر مبینام این نیستی \*  
 بالجمله استعغای او بر خاطر اقدس گران آمد بحال تباه رخصت بنگاله  
 فرمودند چون بدار الخلافت اکبر آباد رسید بخدمت مولانا قاسم کاهی  
 شدافت مولانا پرسید که ای جوان تو کیستی و از کجا می آئی و بکجا  
 میروی میرزا جعفر مجملی از احوال خود معروض داشت و گفت  
 که بحکم اشرف روانه بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله  
 بغایت مسموم بود کسی را که گناه گار میکردند به بنگاله میفرستادند  
 و اغلب ظن این بود که زنده برنگردند ملا قاسم گفت که تو نوزک  
 جوانی حیقم می آید که بنگاله بروی گفت اختیار من نیست  
 توکل بخدا کرده میروم هرچه مقدر است خواهد شد ملا گفت زنهار  
 بر خدا توکل مکن همان خداست که در دشت کر بلا جگر گوهایی  
 پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط کلماتی چند خوش طبعانه کرد  
 جعفر بیگ چون به بنگاله پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود  
 بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او  
 منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بهمیان  
 آمد و مظفر خان را شهید ساختند و میرزا جعفر بیک و خواجه  
 شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه بمخالفتان  
 موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات بساحل  
 سلامت کشیده در فتحپور بسجود قدسی آستان جبین اخلاص  
 نورانی ساختند ازینکه او را بخواری و ناکامی از درگاه رانده بودند  
 او برهنه موئی سعادت و بدرقه توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید  
 بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و در اندک مدتی بخطاب



آصفخان، و منصب میر بخشی ترقی و تصاعد فرموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و بی اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد و فطرت بلند داشت اینحرف ازوست که هرچه در بدیهه نفهم یقین که تزییق و بی معنی است شعر خوب میگفت و نثر را پسندیده می نوشت تاریخ دان بود مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته شعر های خوب دارد و این چند بیت از انجا نوشته میشود \* مثنوی \*

زنوشین جام شب در چشم ساقی • اثر از می چو می در شیشه باقی  
سلاح جنگ در دستش چنان چست

که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست  
ز شوق آنچه دیدن فرهاد \* مرا اینجا قلم از دست افتاد  
دوکس را در بیابان خطر ناک \* ز بی آبی فغان اندر جگر چاک  
چو دست معی کوفته شد ز چاره \* نفسها افغان اندر شماره  
مهیچ بحر و مصاح بیابان \* امانت دار گنج آب حیوان  
لبالب کوزه صافی زهر در \* بنزدیک لب هر یک چو آرد  
موی آن یار دیگر کرد اشارت \* چنین تا زندگی شان شد بغارت

( ۲ ن ) این چند بیت از واردات طبع اوست \* شعر \*

شهر گنجایش غمهای دل ما چون داشت \* آفریدند برای دل ما صحرارا  
و مید و مضطربم کرد و آنقدر نداشت \* که آشنای دل خود کنم تسلی را  
جعفر ره کوی یار دانست \* مهمل که ذکر ز پا نشیند  
\* شعر \* زنوشین جام الخ

بمالین گاه شان خضر ایستاده \* بعد هم‌رهی انصاف داده  
بمرگ از زندگی صد بار خوشتر \* خجل از خود با سکندر  
نهاد آئینه دل در برابر \* از نسخه گرفت از عکس، دلبهر

### ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی  
با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و مخدول بود  
بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در اواخر مدت سلطنت  
شاهزاده ولی عهد را با لشکر نظیم بدان مهم رخصت فرمودند و  
ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر اشرف بصوب  
آله باس عطف عذر نمودند و استیصال آن وخیم العاقبت در عقد  
توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت بجلوس جهان افروز آراستگی  
یافت افتتاح این عقد دشوار را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده  
پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم بدانصوب رخصت فرمودند و  
آصف خان به اتالیقی شاهزاده سربلندی یافت لیکن در دیوان  
قضا برآمد این کار و کشایش این عقد دشوار بکلید همت صاحب  
قران شاه جهان پادشاه غازی رقمزده کلاک تقدیر بود درین مرتبه  
نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطف عذر نموده در دار  
السلطنت لاهور بخدمت پدر عالیتدر پیوسته چنانچه بجای خود  
نکاشته کلاک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی در خلال این  
حال محمد قلیچ خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت برافراخت -  
ودلور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدانصوب رخصت

فرمودند - وزیر خان بدیوانی ولایت بنگاله و تقدیم جمع آنصوبه  
دستوری یافت \*

## آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهر ذی قعدة سال هزار و چهارده هجری که نیر اعظم  
به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال  
از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد و انصهرده دلال خاک  
نشین را روز باز او نشاط گرمی پذیرفت \*

درخت غنچه بر آرد و بلبلان مستند

جهان جوان شد و یاران بعیش بندشستند

بساط سبزه لکدکوب شد بهای نشاط

ز بسکه عارف و عامی بر فتن بر جستند

و بآئین حضرت عمرش آشیانی دولتخانه را باقمش گران بها و انواع  
ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز  
شرف هر روز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار  
و پیشکش پرداختند \* از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو  
ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر  
والا قدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیای ماطنت  
موهوم و ژاژ خائی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و سراسیمه  
گشت و این ماخولیای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت



پدر رملیده و متوحش میبود هر چند آنحضرت بنوش داروی شفقت  
 والتفات مدارا و دلجوئی میفرمودند از بدشتر متوهم و متردد می زیست  
 تا آنکه شب یکشنبه بیدمتم (هشتم) فی الحجه بعد از انقضای یکساعت  
 نجومی با معدودی که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دار  
 الخلافت اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی  
 امیرالامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته اینخبر متوحش را  
 معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که  
 پادشاهزاده جوان بخت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه  
 ضلالت رخصت فرمایند امیرالامرا التماس نمود که صلاح دولت درین  
 است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر  
 ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو انگذ که شاهزاده عالمیان را  
 بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت  
 ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی بتعاقب او  
 شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرید میربخشی را با اکثری از  
 امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا  
 بطریق منقلا رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای  
 شب خود رایت فتح و فیروزی برافراشتند و در سواد شهر (صبح مراد  
 دمیده جهانرا بغرغ اقبال روشنی بخشید درینوقت) میرزا حسن پسر  
 میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ادبار راه را گم  
 کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در  
 زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال  
 بقراولی و خبرگیری مقور گشت در نواحی متهمه حسن بیگ

بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بخسرو و خسران زده  
 دو چار میشود و بغسون او از راه رفته آواره بادیه ضلالت میگردد و در  
 مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله  
 مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن  
 نبود ازین طلب استشمام بیعنایتی مینمود و در اصل سرشت  
 بدخشیان بغتته و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی از میدهد  
 و باسید جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغی و کفران  
 نعمت پیش میگردد در اثنای راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش  
 می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را بآتش بیداد سوخته از دود  
 دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار مینمود خصوصاً اسپان  
 سوداگری و طوایل پادشاهی هرجا بنظرش در می آمد متصرف گشته  
 بهمراهان خود قسمت میکرد و پیداهای سوار ساخته همراه میگرفت  
 قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن  
 خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه  
 تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بحصار لاهور در آمده باستحکام  
 قلعه و برج و باره پردازد عبد الرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف  
 متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار  
 نمودن خسرو خاطر نشین او ساخت و او توفیق نداشت که فرزندان خود  
 را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و مرافقت نماید بالجمعه دلاور  
 خان به تیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو  
 اردرا ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصه بسرعت هرچه تمامتر  
 طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در

دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصوصیتی که با شیخ داشتند حرفهای مخمل معروض داشتند و او را بذات و لتخواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته میبرد و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را بار میبرسانید و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسیده باتفاق میرزا حسین دیوان و نور الدین قلی کوتوال باستحکام برج و باره پرداخته و توبها را بالا برده بشرایط تحصن همت گماشتند مقارن اینحال خسرو بلاهور پیوست چون در دولت را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت و از درون و بیرون نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب ده دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره بحوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر اقبال شدافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود هرچند بنصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیکبختی شد از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت میر منکور را همان شب رخصت انعطاف ارزانی داشته صبح پگاه که در حقیقت شام ادبار او بود



خود نیز از پی او شتافت قضا را در آن شب باران عظیم شد و جمعی از او باش واقعه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند چون هیچکدام خیمه با خود نداشتند بدیهای اطراف و نواحی در آمده از تطاول و تعدی زن و دختر مردم را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بسر حلقه ارباب زوال و فکال رسانیدند آخرهای روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو را شنیده بکشتی و پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب میر جمال الدین حسین انجواز پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار اینمقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از میر نا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملایم بمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلته پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن اینحال فوج مخالف نمودار شد و بین الغریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات باره که هر اول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلالت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و خود زخمهای کاری برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستار سرخ روی دین و دولت شدند درینوقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هر اول شتافته ادای حقوق تربیت نمود بهادران فوج بر نغار نیز تومن شهادت بر انگیزده بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برده راه فرار

پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخشان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار برقرار داده آواره بادیغ ناکامی و زشت نامی گشت انتظام بحسن مسلمانه خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی برانراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود میداشت با سکهدال سواری او بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمساع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصه کارزار شدند و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار فهاده راجه بامو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالیست بدان سمت فرستادند که هر جا ازان سرگشته بادیغ ضلالت آگاهی یابد گرم و گیرا شتافته او را بدست آورد شیخ یک میدان راه پیش از ناورنگاه فرود آمده بود و در سه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعسكر دولت پیوست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم بادپای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دار السلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از ناورنگاه بر آمده سرگشته بادیغ ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند

گفتند که میان درآب و پرگناتی را که دران سمت واقع است تاخت و تاراج کرده بجانب دار الخلافت اکبر آباد باید شتافت اگر کاری از پیش رفت فبها و نعم و الا بحدود ولایت شرقیه باید رفت ممکن آنست که از راجه مانسنگه نیز معاونتی و مددی بشما برسد و درین سیر و مسافت دور بندگان حضرت را کجا تاب آنست که اینهمه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیک گفت این کنکاش غلط است شما را بجانب کابل باید شتافت چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهناس موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهناس ده دوازده هزار سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پی شما بیایند ماجنگ را آماده ایم و اگر این حدود را بشما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتظار فرصت و قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد فردوس مکانی بابر شاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیادری همین کابل فتح هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان میتواند کرد و معینا ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیک خواست که از آب چناب عبور نموده خود را بر رهناس رساند چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشتهای جاگیر داران و کروریان و غیره



از حدود متعلقه خویش خبردار بوده هر جا از اثری ظاهر شود معنی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بگذر شاهپور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سوهره رفتند چون شب بود مردم او بتفحص و تردد بسیار یک کشتی بيملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پرهیمه و کاه یافتند ملاحان کشتی هیمه را باطف و عطف راضی ساخته برین کشتی سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را در میان آب بجائی بردند که برریگ نشست و خود ها در آب جسته بشناه گذشته این خبر بمردم سوهره گفتند اتفاقا چون مری برگنه سوهره ازین شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از غوغای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابو القاسم تمکین را که در برگنه گجرات بود آگاه ساختند <sup>(۲)</sup>مقارن اینحال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابو القاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیک از کشتی بر آورده به برگنه گجرات

---

( ۲ ن ) و او با دیگر منصبداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیده بملايimt و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمفزل خود برد چون با خسرو و حسن بیک پنج شش کس بیش نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند روز دوشنبه الخ

بردند و یراق ازو گرفته نظر بند داشتند. روز دوشنبه سلخ شهر محرم  
 الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران  
 بمصامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته  
 خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود  
 را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته  
 و زنجیر در پا بتورج چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان  
 جلال در آوردند حسن بیگ را بردست راست و عبد الرحیم را  
 بردست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هردو  
 ایستاده میلرزید و میگرفت حسن بیگ بگمان نفع موهوم  
 بهره گوئی و ژاژ خائی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض  
 او به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نگذاشته حکم  
 فرمودند که خسرو را مسلسل و محبوس دارند و حسن بیگ را در  
 پوست گاو و عبد الرحیم را در پوست خر کشیده واژگون بر دراز  
 گوش نشاید بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست  
 خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تنگی  
 نفس در گذشت و عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر  
 میگردانیدند از غایت بی آرمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه  
 و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورد  
 آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند  
 در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد  
 و چون در پرگنه بهیرون و ال شیخ فتح کرده بود حسب التماس شیخ  
 دران مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد موسوم فرموده بشیخ عنایت

کردند و شیخ بخطاب مرتضی خانی سر بلندی یافت و بجهت هیاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان میاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بردار کشند در اوراق سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به تسخیر ملک رانا تعیین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندها را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دار الخلافت اکبر آباد گردد و درینوقت که بمیامن اقبال بی زوال اطفاء نائر<sup>۱</sup> خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شو - روز چهارشنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت برگیرد درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خبر شفقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک سیدستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ خان باعتضاد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشوده بالای ارک جائی بجهت نشستن خود قرار داده که غنیم از بیرون مجلس او را مشاهده مینماید ( و در مدت<sup>(۲)</sup> محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه



پیاله در آتش میخورد و کله گوشه نخوت کج نهاده غنیم را موجود  
تصور نمیکند ) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده همه روز افواج  
ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستد و آثار غلبه و تسلط  
ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر حضرت شاهنشاهی جمعی از  
امرا و منصبداران را که قرا خان ترکمان و بخته بیک کابلی مخاطب  
بسر دار خان از انجمله بودند بسرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی  
ترخان بکوسک شاه بیگخان تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن  
میران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رومی  
بنام آنها مصحوب حسین بیک نامی فرستاده که دست از قلعه باز  
داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود که حسین  
بیگ لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود بخدمت بندگان حضرت  
برود و مراسله که در عذر این جرأت و گستاخی نوشته شده بگذراند  
بالجمله پیش از آنکه افواج جهانگیری بقندهار برسند لشکر قزلباش  
بحکم پادشاه ترک محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین  
بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم  
اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت بر امراخت و شاه  
بیگخان روانه درگاه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده  
قندهار را بمیرزا غازی لطف فرمودند ( و بپس من مرحمت آنحضرت  
هم ملک تهته را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه  
روزگار بسر می برد ) درین تاریخ شاهزاده پرویز از مهم را با آمده با کومکیان



سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر  
سرفراز گردید و مقربخان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال  
رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم  
سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث<sup>(۵)</sup> درم<sup>(۶)</sup> بایستغری سوم  
هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان  
عبد الرحیم بود در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به  
پسرش ظاهر میکردند و در محاورت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده  
بعواطف بیکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب  
الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب سه هزارگی  
و خطاب صلاحی عنایت نمودند (و همدرین سال مرتضی خان  
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت) و قطب الدین خان گوکلتاش  
بصاحب صوبگی بنگاله از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید  
خلعت با کمر مرصع و اسب قبیچاق با زین مرصع مرحمت  
فرمودند و منصب او پنجهزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک  
روپیه بصیغه مدد خرج بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او  
لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیغه شاهزاده سلطان مراد برادر  
خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه  
از نقد و جنس برسم ساختن فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک  
روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد - از غرایب سوانح ظاهر  
شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که بر راجه علیخان

( حاکم ولایت خاندیس در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی  
 نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمن که  
 بفرزندان صلبی نداشته باشد اما چون طینت آن حق ناشناس  
 بخبث و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار  
 بود باین حال مصاحبی بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی  
 و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را  
 بغایت خوش می نوشت باجمله کتابتی که بر اجه علیخان )  
 نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان  
 قلمش آمده بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بدیه روی دل را  
 سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته  
 بعیدوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتی و  
 سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه امیر در امور  
 راجه علیخان برآمد و بدست خواجه ابو الحسن افتاد خواجه  
 سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش  
 بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت در میان  
 مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که  
 بخواند آن بی آرم دیده را سخت کرده بلمحبابا خواند ایستادهای  
 پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر  
 زبان آوردند هر چند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری  
 داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی بغریب او رسید

و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند  
 درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ  
 زدای دلہای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر  
 فیض مآثر بنشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرجہاک و نندانہ  
 کہ از شکار کالہای مقرر صوبہ پنجابست نہضت موکب گیہان  
 شکوہ اتفاق افتاد مدت سه ماہ و شش روز بنشاط شکار پرداختہ عنان  
 معاودت بدار السلطنت لاہور معطوف فرمودند پانصد و ہشتاد  
 و یک جاندار از بزکوهی و قچکار کوهی و نیلہ گاو و گورخر و آہو  
 شکار شد بزکوهی کہ از ہمہ کلان تربود زن فرمودند دومن و بیست  
 و چہار سیر برآمد کہ بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی  
 دومن و سه آثار برآمد کہ ہفدہ من خراسانی باشد و نیلہ گاو چہارہ  
 من کہ یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نہ من و شانزدہ  
 سیر کہ ہفتاد و شش من خراسان باشد در خلال اینحال از عراض واقعہ  
 نویسان صوبہ بہار بمسامع جلال رسید کہ جہانگیر قلیخان را با راجہ  
 سنگرام کہ از زمینداران عمدہ آن ملک است مبارزت اتفاق افتاد  
 و جہانگیر قلیخان ترددات نمایان کردہ اعلام فتح و فیروزی برافراشت  
 و سنگرام بزخم تنگ آوارہ صحرای عدم گردید \*

## آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نہضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چہار شنبہ بیست و دوم شہر فی قعدہ ہزار و پانزدہ ہجری  
 آفتاب جہانتاب بخانہ شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود



و سال دوم از جلوس اقدس بخوبی و خرمی آغاز شد جشن نوروز  
جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی پادشاهزاده جهان  
و جهانیان سلطان خرم را منصب بیست هزاری عنایت نموده  
علم و نقاره و تومان و طوغ مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت  
معهود و زمان معهود رایت عزیمت بصوب کابل ارتفاع یافت  
قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی  
دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید ظاهرا  
ازین سبب کوه بیدولت میگویند - و از وقایع آنکه چون امیر الامرا را  
بیماری صعب رویداد در رکاب ظفر انتساب نتوانست آمد درین  
تاریخ آصفخان بوالا منصب وکالت فرق عزت بر افراخت خلعت  
خاصه و دوات و قلمدان مرصع لطف فرمودند اولعلی که بچهل هزار  
روپیه خریده بود برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به  
همراهی خود التماس نموده که سررشته دفتر و کاغذ با او باشد - روز  
پنجمینبه هژدهم ماه صفر هزار و پانزده هجری باغ شهر آرای کابل  
محل نزول رایات اجلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع  
است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا  
و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوئی باغ شهر آرای باغی طرح  
افکنده بجهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از  
گذرگاه سی آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان  
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منهدیان صوبه بنگاله  
بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که بخطاب شیرافکن  
اختصاص داشت قطب الدین خانرا کشت اورا نیز بندهای پادشاهی



که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند. و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچپی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تهنه شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پسندیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود حسب التماس او بمنصب لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیح میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان مقرر شد و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافکن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله اطف نموده بدانصوب فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش بفتنه جوئی و شورش طلبی مجبول و مغطور است در وقت رخصت قطب الدین خانرا اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارد و الا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هرچند بحضور طلب نمود او عذرهای دور از کار پیش آورده اندیشهای فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرض داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که در حضور هنگام

رخصت حکم شده بود سزای کردن را ناهنجار در دامن روزگار او نهد  
 قطب الدین خان بمجرد ورود فرمان بی تأمل و توقف جریده بر بیدیل یلغار  
 متوجه بردوان که به تیول شیرافکن مقرر بود می بود او از آمدن قطب  
 الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته  
 رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون  
 از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب  
 گفت که این چه روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را  
 مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافکن از چهره  
 حال نقش غدر استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد  
 گرم و کدرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه  
 روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند  
 می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود پیر<sup>(۵)</sup> خان کشمیری که از  
 بندهای عمده بود و از شجاعت و جلاوت بهره تمام داشت اسب  
 را برانگیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرافکن شمشیر سیدگی  
 به پیر خان زده کارش تمام ساخت درینوقت ملازمان قطب الدین  
 خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند  
 و چون قطب الدین خان نسبت گوشتاشی داشت و از امرای عظیم  
 الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر  
 قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان  
 صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غریب آنکه در حوالی علی

مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت در آمد که بکلانی  
 خرجنگی بود گلویی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می  
 فشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون مکرر  
 بعرض رسید که در ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده  
 در آن کوه سمچی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیز بیست و مدت  
 هفتصد و هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم  
 فریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است  
 برگردنش که چون پنبه را از فراز زخم برگیرند خون ترشح نماید تا  
 همان پنبه را بالای زخم نهند خون نهدنی ایستد چون اینحرف  
 غرابت تمام داشت بر اقام اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا  
 رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت  
 تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن  
 زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت  
 نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیان که جمعی از سادات  
 سبزوادر آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه  
 تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم  
 از زمین بلند تریکی را بر فراز آن برآوردیم تا او دست دیگران  
 گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدم ( درون دالان سه ذرع در طول و یک  
 و نیم ذرع در عرض محسوس گشت و درون آن دالان دری دیگر ) و  
 درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و



دیوارها گچ کرده در غایت مفیدی و در میان خانه قبری کنده و دری يك لخت بران نهاده و چون پرده آن در برداشته شده تابوتی بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند میت را دیدند که بآئین اسلام رو بقبله خوابیده است دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کرباس هم بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده خاک تصرف نکرده موی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی درست و چشمها برهم و از<sup>(۷)</sup> میان لبها دو دندان نمایان یکی از بالا دیگری از پایان و گوشتی که بر زمین پیوسته است لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه زخم غلط بود انگشت و ناخنهای دست و پا درست پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرکاری در میان کمر بنوعی که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند معلوم نشد که سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آن که بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دیهی آوردند خالی از معقولات و شعور نبود احوال خواجه تابوت ازو پرمیدم گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید شده و العلم عند الله درینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم کهمرو آمده

---

( ۷ ن ) دو دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان

گوشتی که اله



معادلت زمین بوسه دریانت و سرکار ملکوتستان را به تیول او  
مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال خبر  
رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات سپرد حق تعالی  
غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شش پسر ماند اول  
حسن و حسین که توانان قدم بعالم وجود نهادند بعد ازان میرزا  
سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از  
میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام در خور  
شایستگی خویش بمناصب مناصب اختصاص یافتند \*

### مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده  
متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان  
بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد - و از سوانح  
بد اندیشی هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها بشامت عمل زشت  
خویش و بقصاص رسیدن - و تفصیل این اجمال آنکه در ابتدا روزی  
چند خسرو را بامیر الامرا و آصفخان حواله فرموده بودند و مقرر  
شد که یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان آصفخان پاسدارند  
در روز نوبت آصفخان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از  
نوکران او پاسبانی می نمود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین تذا  
میرفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه  
قابو بدست افتد به ترتیب امباب شورش پرداخته او را از قید  
برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرمود امیر الامرا

بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصفخان را از تغیر اعتماد  
 الدوله و وزیر الملک بمنصب وزارت و وکالت بلند پایگی بخشیدند  
 خسرو را حواله اعتبار خان خواجه سرا نمودند درینوقت آنحضرت  
 بحکیم فتح الله ولد حکیم ابو الفتح بی لطف شدند میان نورالدین  
 محمد و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردن  
 که خسرو را از قید و حبس بر آورده بمسلطنت بر دارند محمد شریف  
 پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را  
 که صاحب اعتماد مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت  
 با خود همراه گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را که به تبعیت خود  
 در آورند هندوی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی  
 بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج  
 شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس  
 در زمیره فدائیان انتظام یافته بودند در لشخوابان ازین مقدمه آگاهی  
 نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر  
 نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید  
 بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقا یکی از آنها بتقریبی  
 از رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان  
 شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت  
 و او گرم و گدرا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا  
 نمود شاهزاده فی الفور موار شده بخدمت پدر و الا قدر رفته حقیقت را  
 معروض داشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خبر یافته بمنزل ملابتخان  
 رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده

بعرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل برآمده ملابتخان را  
 طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت  
 بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند ملابتخان  
 معروضداشت که لحظه پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این  
 حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان  
 روایی تمکین جسته حکم باحضار آن خون گرفتهها فرمودند یکی  
 از آنها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین  
 نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود ملابتخان عرض  
 کرد که تا یکی ازینها بنوید جان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن  
 نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رمد حکم اقدس شده  
 که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان  
 قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت  
 نورالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله  
 و همدومی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بردار کشیدند و ملابتخان  
 التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آیند  
 کار بدشواری میکشد ضواب آنست که آن نوشته همدومی اعتبارخان  
 بنظر در نیاید و بنده بحکم اشرف آنرا در آتش اندازد تا پرد  
 ناموس بندگان دریده نگردد آنحضرت التماس او را قبول داشته  
 موافق مدعای او حکم فرمودند و اینمعنی سبب حیات و نجات  
 خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بملابتخان نرسیدی  
 اینحرف مرسته ماندی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین  
 ساختی و در باب حکیم فتح الله حکم شد که شهید کرده بر خروازگون



هموار نمازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آورده باشند - از غرایب  
 آنکه قاسم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی مرفرازی داشت و با  
 حکیم فتح الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بنادولتخواهی  
 مفسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم  
 کرده آواره دشت ابدار گشت فتح الله بمن گفت که صلاح دولت  
 درین است که ولایت پنجاب را بار داده این مبحث را کوتاه باید  
 ساخت فتح الله منکر شد و ظرفین رجوع بهوگند نموده مبالغه کردند  
 و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار  
 خویش گرفتار آمد و هوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد  
 محل نزول ریاست جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف  
 در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح انگذد و در یکروز سیصد جاندار از  
 قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت  
 زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی  
 است انار الله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته  
 شمشیرهای نمایان زده بمناسب عالی و مراتب بلند ترقی و  
 تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار  
 روزگار بسر برد درینولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل  
 و ضبط افغانستان مرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مصمت  
 و اسب خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت  
 آنصوب فرمودند پیرخان پسر دولتخان لودی را که بمنصب مه  
 هزاری و خطاب ملابتخانی عز اختصاص داشت بخطاب والای  
 خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و در ازدهم ماه شعبان بدار السلطنت



لاهور نزول اجلال فرمودند میر خلیل الله ولد غیاث الدین محمد  
 میر میران از اولاد امجد شاه نعمت الله ولی که سلسله آنها از  
 غایت اشتهار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان  
 بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین  
 بوس، دریافت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده  
 جاگیر معموره تنخواه فرمودند عجالۃ الوقت دوازده هزار روپیه برسم  
 مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود  
 با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایۃ قدرش افزودند  
 موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چینیهای  
 مغفوری و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد  
 برگزیده تکه باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری  
 لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل  
 تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و  
 خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل  
 پسند افتاد و الحق تا حال مذل این تحفه بنظر در نیامده و لعل دیگر  
 قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت  
 خوبی و لطافت قیمت هر کدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن  
 اینحال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پرده در خانه  
 مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف  
 فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک  
 روپیه را از هرجنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف  
 روانه سازند

## معاودت لوای آسمان سامی از لاهور به مستقر خلافت

روز یک شنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب داز  
 الخلافت آگره اتفاق افتاد قلبیج خان بحکومت دار السلطنت  
 لاهور و میر قوام الدین خوانی بدیوانی صوبه مذکور مقرر  
 گردیدند - روز پنجشنبه هزدهم ذیقعدہ دارالملک دهلی محل نزول  
 برایات اجلال گشت و در منزل سلیم گده که سلیم خان افغان در ایام  
 حکومت خود بر لب آب جون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند  
 الحق مرمزل بکیفیت دل نشین ست چون ساعت در آمدن  
 بدارالخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد  
 گردیدند راجه مانسنگه از قلعه رهناس آمده دولت باریانت یکصد  
 و پنجاه فیل برسم پیشکش گذرانید •

## آغاز سال منوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آنتاب  
 عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود سال منوم از  
 جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکته که در پنج گروهی از  
 دارالخلافت اکبر آباد واقع امت جشن نوروزی آراستگی یافت  
 درین جشن دل افروز خانان بمنصب پنجهزاری ذات و پنجهزار  
 موار سرفراز شد خواجه جهان خوانی به خدمت بخشگیری ممتاز  
 گشت - روز دوشنبه پنجم ماه مذکور بهامت سعادت قرین داخل  
 ارک دارالخلافت شدند راجه نرسنگدیو یوز تویغون پیشکش کرد در  
 جمیع جاندار از انسان و حیوان تویغون خوب میشود لیکن در

حیوانات خوش نما است و بر قدرش می افزاید و در انسان ناطق بخلاف آن مکروه و زشت میباشد باز و جره و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج و بوزنه و طاووس و آهو و چکاره توپغون دیده شد - از غرائب وقائع آنکه جلال الدین مسعود پسر میرگیسود بیعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی در حالت احتضار فرزند دلبد افیون از دست او حوزده بعد از فوت پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینحال لعلخان کلاونت از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر میساخت و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعلخان افیون خورده رفیق راه عدم شد - در هندوستان رسم نیست مستمر که زنان هندوان بعد از مردن شوی زنده بآتش در آمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش در آمده خون را باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت بفرزند شنیده نشده \* درین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیحه قائم خان پسر مقیم خان را در عقد ازدواج خود در آورده پادشاه محل مخاطب ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خنرا بجای او صاحب صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و پنده را بافضلخان پسر شیخ ابوالفضل مقرر نمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت از غلام زادهای میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدومت عرش آشیانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلند اقبال خود حضرت



شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفوس قوی هیکل بود و کارهای  
 عمده از متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام  
 داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزارى ذات و دو هزار و  
 پانصد سوار و خلعت واسپ و فیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا  
 که بگومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ  
 و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای  
 مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران  
 کار دیده بگومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احادی و دو هزار  
 توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجفال و غیره و شصت زنجیر فیل و  
 بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران  
 یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض  
 اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه  
 بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدین تاریخ خانخانان سده سالار  
 بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دوستدیح  
 مروارید و چند قطعه لعل و زهره برسم پیشکش گذراید قیمت  
 آنها سه لک روپیه شد و سوای جواهر اقسام نفائس از هر جنس  
 بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته  
 سامان یورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد  
 صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شفقار شدن حضرت عرش  
 آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که  
 در عرض دو سال اینخدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای  
 لشکری که در آن صوبه تعیین ست در ازده هزار سوار دیگر باده لک



روپيه خزانه داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که بزودی سامان  
نموده روانه سازند درینولا بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی  
انار الله برهانه از دولخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروزه  
مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و  
ماتر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند  
بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتعمق نظر دیده و سنجیده  
تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهای کلی  
برسم خیرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن  
حضرت پانزده لک روپيه که پنجاه هزار تومان رایج عراق و هفتاد  
پنچ لک خانی رایج توران به نزدیکه امروز شایع ست خرج شد -  
از غرائب آنکه حکیم عالی نقی در خانه خود حوضی ساخته و  
در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود در غایت روشنی و دران  
خانه بقیچه رختی و چند کتابی نهاده و هوا نمیکداشت که یکقطره  
آب بآنخانه در آید و هر کس بتماشای آن رغبت مینمود دران  
کنج سری به آب فرو می برد زینه چند پیش می آمد و سه  
زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لنگ تر خود  
را کشاده لنگ خشک می بست و می نشست و دران خانه  
جای ده دوازده کس بود که با هم نشسته صحبت می داشتند  
آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بآب  
در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزاری  
سرفراز ساخته بدولخانه معاونت فرمودند - درین تاریخ خانخانان  
بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر و شمشیر مرصع و

آسپ و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکی و مستغاثی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به تیول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آنملک پرداخت \*

## آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهار دهم ذیحجه هزار و هفده هجری نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد میرزا برخوردار خلف عبدالرحمن دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت بر افراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند جد کلان او میر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود و تا بود بغیر از دولتمخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون دیگر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلاک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین دوسه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از مهابتخان متمشی نشده او را بخدومت حضور طلب داشته عبدالله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند آصفخان بوالا پایه اتالیقی

ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درینولا قاندیری شیرینی پیشکش کرد بغایت تداور و قوی و عظیم جثه در خوردی بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازد و خلق اندوه بجبهت تماشا فراهم آمده بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت و بطریق ملامت نه از روی غضب چنانچه بماده خود جفت میشود بحرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت اصلا از ناخن و دندان و آزاری نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند که در فضایی چهاروکه طرف دریا بطور خود میگشته باشد و سه چهار شیر بان کلته چزیها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتماشای شیر و نگاه داشتن آن توجه فرمود شیر بچه بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضایی طرف دریا بی زنجیر و قلابه میگشتند و بهر شیرینی دو شیربان موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تداور بهم رسید یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر اینها را با هم بجنگ انداختند جنگ شیر در خور شیر نبست در مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شیرینی با یکی از آنها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا بطعمه خوردن رسیدند و کلان شدند و این از غرایب امور است که در عهد دولت جهان گیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که



شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد چهارده پانزده شیر فقیر  
 دیده که در فضایی جهرو که طرف دریا میگشتند و شیر بازان همراه  
 بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیح مظفر  
 حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه  
 اسمعیل میرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان  
 خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوای جنس برسم  
 مایحق ارسال داشتند بسیدات پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری  
 ذات و پنجهزار سوار جاگیر تنخواه فرمودند اسلامخان صاحب صوبه  
 بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر  
 بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز تعیین  
 یافته متمشی نمیشود و دنیاران دکن لشکرها فراهم آورده باعث  
 عذر بد اختر پای ضلالت و ادبار افشرد، قدم جرأت و بیباکی  
 پیش نهاده دم استقلال و استکبار مینزدن خانبخشان را باده دوازده هزار  
 سوار دیگر که سیفخان بارهه و حاجی بیگ ارزبک و سلام الله عرب  
 برادرزاده مبارک عرب که حاکم جوینزه و سفول باشد از انجمله بودند  
 بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس  
 بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت منفرد بحسب تقدیر از شاه  
 توهمی بخاطر آورده بدین آستان روی امید نهاد و بشومی شراب  
 درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را باتش خمر بسوخت  
 و خلعت خاصه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع و اسب خاصه بازی  
 مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ بخانجهان عنایت نمودند و بر اتم  
 اقبالنامه حکم شد که نزد عبد الله خان شادانه از جمله دوازده هزار



سوار که باستیضال زانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهای رسانیده معاودت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمردمی که همراه خواهد بود برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود \*

### آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتی افروز به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال پنجم از جلوس میمنت مانوس بفرخی و فیروزی آغاز شد جشن نوروز در شکار گاه پرگنه باری آراستگی یافت چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر الخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرائض صاحب صوبه و واقعه نوبس کابل بمسامع اجمال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرسان روای ایران التجا برده - تفصیل این مجمل آنکه چون ولی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسندیده رزگار بسر برده بامداد داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بد فرجامی نحوست ازلی که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمگری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سراز امرای اوزبکیه را که عمدهای دولت او بودند مثل

دروشم ارغون و حاجی پی قوشچی و علی سید پی منقبت  
دیوان بیگی و شاه کوچک پی دیوان بیگی که خود تربیت نموده  
بمرتبه امارت رسانیده بود بگمان آنکه اینجماعه بدرادر زادهای او  
امام قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل رسانیده  
و دل‌های خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت  
گزید در خلال این حال امام قلیخان و نذر محمد سلطان بتحریریک  
چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک او  
بتصرف در آوردند ولی محمد خان هر چند دست و پا زد بجائی  
نرسید اقبال روی بر تافت و دولت پشت داد هر چه بجهت  
بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون  
دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر  
دل از ملک و دولت برگزیده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه  
برد که مگر بامداد و کوسک او کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را  
گرامی داشته خود باستقبال برآمد و از کرم خوئی و دلجوئی  
بافراط که درینطور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقیقه  
فرو گذاشت ننموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت  
میداشت شنیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته  
خان را ضیافت کرد اتفاقا جوی آبی در میان مجلس جاری بود  
اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی  
جوی گذاشته بودند که مردم تردد توانند کرد اتفاقا شاه دست

وای محمد خاندرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی بگذرد و در اثنای گذشتن ولی محمد خان که کیف مرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت که مبادا خان غریق شود و دست خاندرا گرفته از آب برآورد ( بالجمله ولی محمد خان پنجاه و پنجروز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون از بیکان پی در پی نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قزلباش را منافی و مخل میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپرداخته گرم و گیرا بتخت ملک در آمد و با امام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی ممرقند شکست خورد و امیر سر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمد واقعه فوت ملا میر علی احمد مهر کن است او در صنعت مهر کنی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر فولاد میکند مگر ملا میر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانة حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان می نمود و باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحه غریب بر موبیل ایجاز و اختصار آنکه شب پنجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شیدای برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امیر خسرو که بیت \*

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی



من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

میان خانه این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرمیدند که حقیقت این بیت چیست از پیش آمده معروض داشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشه سر کج نهاده بر لب آب چون بر پشت بامی نشسته تماشای غسل هفود و عبادت آنها میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت اینجماعت را می بینی و این مصراع میخوانند

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میر بی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بشخودانه افتاد و تمام شد - از عجائب امور که درینولا مانع گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتند - و شرح اینواقع بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبه بهار بجانب گور کهپور که مجدداً بجاگیر او عزایت شده بود و از پتند شصت کروه مسافت است متوجه گردید و در پتند شیخ حسام بنارهی و غیاث بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی از منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان و زی ایشان بولایت اوجینیه که در نواحی پتند واقع است رسید و بآن مفعدان واقع طلب رابطه آشنائی و کجبهندی بهمرسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قید زندان گریخته



بایمحدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمائید  
 بعد از آنکه کار من رونق پسندیده یابد شما شریک این دولت  
 خواهید بود آن مفسدان ساعده لوح را بکلمات ابله فریب از راه  
 برده باخود متفق ساخت و متیقن آنها شد که این خسرو است  
 و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و بسرعت هرچه  
 تمامتر خود را به پتله رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ  
 بنارسی از اضطراب و هول جان باستحکام قلعه و بستن در نیارست  
 پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون درآمدند او با غیاث بیگ  
 از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده  
 نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و  
 خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری  
 از بیدولتان شهر و بواهی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر  
 در گورگهپور بافضل خان رحید و شیخ بنارسی و غیاث بیگ  
 بخشی نیز خود را بانفضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و  
 دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعثضاد  
 اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه و خیم العاقبت شد و چون  
 خبر آمدن افضلخان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود  
 سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش  
 نهاده در کنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز  
 افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار است  
 باندک زد و خوردی سلسله جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر  
 بار قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست باستحکام

دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان پاشاه کوب بدرزن قلعه در  
 آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا  
 سه پهر در آنجا زد و خوردنی نموده تخمینا می کس را بزخم تیر  
 ضایع ساخت و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بیم جان  
 قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند از آنخانه برآمده افضلخان را  
 دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائر فساد فی الفور  
 او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عزو جلال رسید  
 فرمان شد که شیخ حسام بفارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران  
 را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سروریش  
 تراشیده معجز پوشانیده و از کون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند  
 و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب  
 عبرت و بیداری سائر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد  
 الخلافه الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی پنجاب که از اعظام  
 ممالک محروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبه ملتان  
 بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت  
 آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینوقت او را بحوالی دار  
 الخلافت گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند  
 روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین  
 خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن  
 به برهانپور در هنگامیکه نقل و حرکت لاف و نبود و سواری و تردد  
 مدانی سپاهگری و کاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران بدلاکهای  
 برآورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای

ناصواب مقرر شده تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که همسر  
 غلام مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار  
 سقط شد و از قضای آسمانی باران بيموقع که در واقع قهر و سخط الهی  
 بود نازل گشت و چارواهای نیم جان که از لاغری و زبونی دم  
 خیز شده حرکت نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالفتان  
 تیره بخت صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تباه حال  
 ببرهانپور معاودت نمودند بالجملة چون نقش بد نشست و لشکر  
 بحال تباه به برهانپور آمد دولتخواهان حمل بر نفاق و بد اندیشی  
 خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان  
 کشیدند خصوصا خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان  
 است یا این خدمت را مستقلا بدو باید گذاشت یا او را  
 بدرگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر  
 دکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار موجود خوش اسبه بکومک  
 این فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی  
 در عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیمت  
 مستخلص ساخته و قلعهها را بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید  
 بلکه ولایت ایلیچا پور را که در تصرف عادلخان است ضمیمه ممالک  
 محروسه سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته  
 ندهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بدوهای  
 درگاه ننماید چون کار باین حد رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح  
 دولت نبود سرداری آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانانرا  
 بدرگاه والا طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی پادشاهزاده بلند



اقبال سلطان خرم با صبیح مظفر حسین میرزا صفوی آراستگی یافت  
و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی بمنزل شاهزاده  
عالی مقدار تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمودند  
به اکثری از امرا خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی اتفاقی  
امرا و نفاق خانخانان در عقد توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباه  
به برهانپور معارفت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدانصوب  
رخصت نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان واک  
حسین خان تکریم و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و دیگر  
منصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر شد و سواى  
این دو هزار سوار احدی که مجموعه در ازده هزار سوار باشد بهمراهی  
او تعین گشت و سی لک روپیه خزانه با چند حلقه فیل همراه  
ساختند خلعت فاخره با کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل خاصه  
و پنج لک روپیه بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از  
فراغ مهم هازی خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف  
بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اثنای شکار انوپرای که  
از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند بران نشسته  
بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد قضا را در حوالی  
درخت گوی نیم خورده بنظرش در آمد مقارن این حال شیری  
در غایت کلانی و تندی غضب آورد از میان پند چند که در آن  
حوالی بود برخاسته روانه شد با آنکه از دو گهری روز پیش نموده  
بود چون ذوق آن حضرت بشکار شیر میدانست که در چه مرتبه است  
خود با چندی که همراه داشت شیر را فیل بند کرده کس بجهت خبر

کردن فرستاد چون اینخبر بعرض پادشاه فیل بند شیر شکار رسید  
جلوریز متوجه آنصوب گردیدند در آن وقت شاهزاده والا قدر و  
رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و دوسه کس دیگر که در موکب  
اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته  
بنظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسب بدوق اندازند چون اسب  
شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تغنگ را  
سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه  
تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و تیر  
شکاری را که شاهین بدست در برابر ایستاده بود زخم زده بجای  
خود رفت و نشست و باز حضرت بدوق را پر کرده بر مه پایه نهادند  
انوپرای مه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتفه  
چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ  
آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و  
رامداس و دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آلود  
بر خاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند و تیر  
و تغنگ از محازی دهن و دندان او گذشت و صدای تغنگ آتش  
افروز سبب صولت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند  
تاب حمله او نیاورده بر هم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و  
پهلوی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و سیفرمودند که دوسه  
کس از آنها پا بر سینم من نهاده گذشتند و بمدد اعتماد رای و  
کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت شیر بمردمی  
که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوپرای مه پایه را گذاشته

بشیر منوجه گشت و شیر نیز بجانها او برگشت و انوپرای چوبی  
 که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرود کوفت و شیر او را  
 بر زمین انداخته هر دو دستش بدین گرفته شروع در خائیدن کرد  
 لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که  
 دستهای او از کار برون و انوپرای در میان هر دو دست شیر به پشت  
 افتاده بود و یک دست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده  
 شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر  
 فرود آورد قضا را دست انوپرای بنظر مبارک ایشان در آمد و  
 احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند و امداد هم  
 زخمی رسانید و حیاطخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای  
 بدین غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سینه انوپرای نیز با سیب  
 ناخن شیر مجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر  
 او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد  
 و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو  
 چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود  
 بر بالای چشمهای او افتاده درینوقت صالح نام چراغچی مضطربانه  
 آمد چون شب تاریک شده بود از کورگی بشیر بر خورد شیر بید  
 طبانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم  
 رسیده کار شیر تمام ساختند انوپرای ب خطاب انیدرای سکه دادن  
 و اضافه منصب مرافرازی یافت. مقارن اینحال یکی از شیوان  
 خانه زاد که در شکار گاهها همراه میدارند مست و قوی و یکل  
 بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را بر بستند



چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک  
فیلله گاو دیگر بر بالای آن چهار بنهند نتوانست بر خاست بعد از آن  
حکم کردند که چون راحت بایستد بالای آن بگذارند بالجمله هر  
پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من بوزن تر بود که پانصد  
من بوزن خراسان باشد در خلال اینحال در مشکوی اقبال شاهزاده  
خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صدیقه قدسیه بوجود آمد  
حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بیگم نام کردند \*

### آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم ماه محرم هزار و بیست و هجری جمشید زرین کلاه خورشید  
بر اورنگ حمل بر آمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن  
نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی  
ملطان ایلیچی دارای ایران که به پرسش و تعریب حضرت عمر  
آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعدت  
ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتی که شاه عباس فرستاده بود از  
اسپان قپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید  
خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد  
بایلیچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبالنامه  
مرقوم میگردد \*

### رقیمه الوداد شاه والا جاہ

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت  
لشخس حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبدانی

و چمن زار ابهت و کمرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید  
منزلت بادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار  
خدایو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه  
عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای  
ریاض کمرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال  
جهانبانی مبدین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فہرست  
کتاب آفرینش مجموعہ کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی  
بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارحمند آفتاب  
فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جہ انجم سپاہ فلک  
بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت آہی  
و چشمہ سار مرحمت نامتناہی سرسبز بودہ سعادت قدسی  
مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت  
شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست \* ع \*

قلم را آن زبان نبود کہ راز عشق برگوید

اگرچہ از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبہ مقصود گردیدہ  
اما قبلہ ہمت والا نہمت بہ نہبت معنوی و قرب باطنی است للہ  
الحمد کہ بحسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاہ ذوالجلال  
و آن نہال سلسال ابہت و اجلال اینمعنی بہ تحقیق پیوستہ بعد  
مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی  
نگشتہ رو در یکجہتی است و ازین بہت گرد ملال برآیند خاطر  
خورشید مثال نہ نشستہ عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است  
و ہموارہ مشام جان بروایح فوایح خلعت و وداد و نسایم غنبر شمام

محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی  
 زنگ زدای خاطر دوستی دوست است \* بیت \*

هم نشینم بخیال تو و آمده دلم

کین و صالیدست که در بی غم هجرانش نیست

المدة لله تعالى و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره  
 مراد بارور شده و شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و  
 بتضرع و این نهال از بارگاه و اهب متعال جلوه گری آن مسألت  
 میشد باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال  
 بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت  
 همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای  
 پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانکشی  
 خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاندارئی  
 آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ  
 ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن  
 مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون  
 بخت فرزند تاج و فرزند تخت را بر همکنان مبارک و میمون  
 فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات  
 حشمت و کمرانی در تزیید و تضاعف داراد آئین و داد و روش  
 اتحاد که بین الایا و اجداد انعقاد یافته و بتازگی میانگ این  
 مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته  
 مقتضی آن بوده که چون مرثه جلوس آن جا نشین مسند گورگانی  
 و وارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمین حرم



عزت بر سبب تعجیل تعیین شده بمراسم تهذیب اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهراگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در مستقر سلطنت میسر نبود و در اوزم این امر خطیر تقصیری واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطلع نظرایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب درستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که بپس توجه خدام ملائک احترام مهمات ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعای احبا صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباً عن جد از زمره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طویت این دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلذیم بحاط عزت و ادای اوزم پرسش و تهذیب رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و رداک موزنی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل و رسائل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع

غایله بیگانی بوده باشند و روابط معنوی را بایتناف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهم ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات غیب الغیب مؤید دارا - از وقایع ناملایم که درینولا سانج گشت تاختن احداک بد نهاد است کابل را تفصیل این اجمال آنکه درین هنگام نافرجام که خاندوران با سران سپاه در تمن نیکه‌هار و حدود بنگش توقف داشت و معز الملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چندی از بندهای درگاه در کابل بود احداک بد سگال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیادهای بسیار خود را بحدود کابل رسانیده و معز الملک بازدازه قوت و قدرت خویش شهر را کوچه‌بند کرده بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چند توپ گرفته از اطراف بکوچه و بازار در آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیان پای همت افشوده از پشت بام و سرای خویش آن مخدولان تیره بخت را به تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان اذبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس علف تیغ انتقام شده با دویست اسپ گیرا شده ازان مهلکه جان بتک پا بیرون بردند ناک علی میدانی درلوه کده بود چون اینخبر وحشت اثر بوی رسید بصرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بدعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عذرا نمود مقارن اینحال قلیچ خان از لاهور آمده سعادت

زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و استیصال احداث و ضبط  
 افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تیول مرتضی خان  
 عنایت نمودند و جاگیر خانخانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی  
 و غیره تنخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته  
 متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده  
 بیخ و زیشه آنها را براندازد \*

### خواستگاری صبیّه اعتماد الدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور انگذن خواستگاری  
 صبیّه اعتماد الدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بذایع رقم  
 گردد دفترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کار نامه های آسمانی  
 و نیرنگیهای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - میرزا غیاث  
 بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبدای  
 حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد  
 خان بخدمت شاه جمجاه طهماسب صفوی پیوست و شاه وزارت  
 خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود  
 نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیّه میرزا علاء  
 الدوله پسر آقاملار بجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری  
 نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان  
 گشت و در قندهار صبیّه دیگر حق تعالی ارزانی داشت در تکه پور



بمعادلت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ناصیه  
 اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت وجوه  
 رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث  
 بیگ با نویسندگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کارگذار بود  
 تتبع شعر قدما بسیار کرده از سخن منجان روزگار بود شکسته را  
 بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات  
 صرف شعر و سخن میشد سلوک معاش او با اهل حاجت  
 بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزرده  
 گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلیر و بی پاک  
 بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند  
 علی قلی بیگ استجلو که از تربیت کردهای شاه اسمعیل ثانی  
 بود از عراق آمده در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و بحسب  
 سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قندهار بوجود آمده بود بوی  
 نسبت فرمودند در آخر بخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیرافکن  
 و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در  
 صوبه بنگاله جاگیر عنایت نموده بدانصوب رخصت فرمودند و  
 خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق  
 گذشته بجای خود رقم پذیرگشته و چون شیرافکن بجزای عمل  
 خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بحکم اشرف متصدیان  
 صوبه بنگاله صبیح میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب  
 اعتماد الدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت  
 بنابر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف

نشسته بود بر قبة سلطان بیگم والده سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بنا کامی گذرانید چون هنگام سطوع کوكب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتامت طالع از گران خواب بیدار شد سعادت روی آورد دولت حمله آراست زمانه بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امید بر خود بالید آرزو از هر سو هجوم آورد درهائی بسته را کلید آمد دلہائی خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگیهای آسمانی روزی در جشن نوروز جهان افروز بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و انا فائزاً پایة عزت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نور جهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و مندرسان او بانواع مراحم و نوازش اختصاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف غلامان و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانگی و منصب ترخانگی گرفتند پیر کذیزدائی دلارام نام که بیگم را شیر داده بود بجای حاجی کوكه صدر انان شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میکشت صدر الصدور بمهر او معتبر میداشت \* بیت \*

کنند خویش و تجار تو ناز و میزید

بحسن یک تن اگر یک قبيله ناز کند

بغیر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکچندی در جهروکه نشست و جمیع بکوفتش آمده گوش بفرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود \* بیت \*

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور \* بنام نورجهان پادشاه بیگم زر \*

طغرای فرامین چندین نقش بست - حکم علیه عالیّه مهد علیا  
نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز  
نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنور جهان بیگم  
ارزانی داشتم بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در  
نمی باید از خوبی و نیکذاتی بیگم چه نویسم هر جا کار افتاده را  
عقدۀ پیش می آمد و بخدمت او ملتجی گشت گره از کارش  
کشوده کامیاب مراد ساخت و هر کس بدرگاه او پناه برد از آسیب  
ظلم و ستم محفوظ ماند و هر جا دختری بود یتیم و بیگم  
بقصد ثواب عروس کرده در خورحالت او جهاز لطف فرمود و ممکن  
که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده  
( باشد ) - درینوالعبد الله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت  
برافراخت و چهارلک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیۀ لشکری که بکومک  
او تعیین شده عنایت نمودند و بجای او راجه باسویبهم رانا دستوری یافت  
درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری  
بی همتا است کار نامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد  
که چشم جهان بدن اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ ازمنه  
مشاهده نکرده و هیچ گویی مانند آن و نزدیک بآن نشنیده بالجمله  
در پوهت فذقی چهار مجلس از عاج تراشیده ترتیب داده - مجلس  
اول از کشتی گیرانست که دو کس با هم کشتی میگیرند و یکی  
نیزه بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رسی در دست دارد  
و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و در پیش او چوبی  
و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و



بر بالای آن شامیانۀ ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته  
یکپای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پش پش او نمایان  
و پنج نفر از خدمتگاران برگرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی  
بر آن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامه ریسمان بازیست چوبی  
ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای  
آن پای راست خود را از پش سر خود بدست چپ گرفته و بر بازی  
ایستاده بازی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته  
می نوازند و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس  
دیگر ایستاده تماشا می بینند و از آن پنج کس یکی چوب در دست  
دارد - مجلس چهارم درختیست و در ته آن درخت صورت حضرت  
عمیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی  
با آنحضرت در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند مقارن این حال  
فرمان شد که عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده  
براه نامک و ترنبک بولایت دکن در آید و رامداس کجهاوه را که  
از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و  
غذایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایکی بخشیده بکومک  
خان مذکور دستوری فرمودند که از تهور و جلالت بوقت خبردار  
باشد و قلعه رتنه پور که از اعظم قلاع هندوستان است بمشار الیه  
مرحمت شد پنج چهار لک روبیه خزانه بجهت خرج لشکری که  
همراه عبد الله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ  
انبیا نزد خان مظفر لوا مرسل گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان  
صوب تعیین شد درینولا موضع سموکر که از شکارگاه حوالی اکبر آباد

است حکم قمرغه شد و فضائی وسیعی را سرانبردها کشیده آهوها رانده  
 بمیان آن در آوردند تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خوشوقت  
 بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل  
 و یک آهو زنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد راس بقتحچور  
 فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار  
 باشند اقرب یکصد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان  
 صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند بامرا و  
 سائر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی  
 از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت ندارد بعمل  
 می آورند فرمان شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن  
 فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه  
 در جهر و که نه نشینند و بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم  
 نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را کور نکنند و  
 گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای  
 پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن نقاره  
 نوازند و هرگاه اسب و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند  
 جلو و خنک بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را  
 پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی  
 کاغذ نکنند \*

## آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل

حمل شد درین جشن خسرو اوزبک که در اوزبکیه بخسرو قرقچی  
 اشتہار دارد و از عمدہای آن دولت یود بقدسی آستان آمدہ سعادت  
 زمین بوس دریافت و مقارن اینحال عرضہ داشت اسلامخان  
 مشتمل برقتل عثمان<sup>(۵)</sup> و پاک شدن آن مرز و بوم از لوٹ افغان رسید -  
 اکنون مجملی از خصوصیات بنگالہ بجهت شادابی سخن رقمزدہ  
 کلک بیان ساختہ برسر مدعا میروند بنگالہ ملکیت وسیع از اقلیم دوم  
 طول آن از بندر چاٹگام تا کدھی چہار صد و پنجاہ کرہ و عرض آن  
 از کوهستان شمالی تا مرکز مدارن دو صد و بیست کرہ و جمع آن  
 تخمیناً شصت کرور دام است کہ یک کرور و پنجاہ لک روپیہ باشد  
 در زمان سابق حکام آنجا ہمیشہ بیست ہزار سوارریگ لک پیادہ و  
 یکہزار فیل و چہار پنچہزار کشتی از نوارہ جنگی و توپخانہ و غیرہ  
 داشتہ اند از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف  
 افغانان در آمدہ و بعد از سلیم خان سلیمانخان کرانی در تصرف  
 داشت و چون تخت سلطنت و جہاننامی بجلوس جہان افروز<sup>(۶)</sup>  
 حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آنملک  
 تعین شدہ امرای عظام مدتہا تردد و تلاش کردہ افغانانرا مستاصل  
 ساختند ( و از عہد حضرت عرش آشیانی ولایت بنگالہ در تصرف  
 اولیای ابد قرین است ) لیکن جمعی از افغانان تیرہ بخت در

---

( ۵ ن ) عثمان بوهانی کہ در سرحد بنگالہ غنیم زبردست  
 و متغلب بود و پاک شدن آن الخ ( ۶ ن ) و بعد ازان داؤد  
 پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ ( ۷ ن ) بیک نسخہ



سرحداتهای آن ملک مانده بودند عمده آنها عثمان بود در زمان آنحضرت  
 او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام  
 حکومت راجه مانسنگه جنگهایی نمایان کرد و استیصال او میسر  
 نشد بالجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی  
 یافت فوجی بسرداری شجاعخان ترتیب داده بر سر عثمان خان  
 تعیین فرمودند اکثر امرای نامی که در آنصوبه بودند مثل کشور خان  
 پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ  
 اجبه و معتمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندگان  
 بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند  
 نخست رسول زبانان سخن فهم نزد او فرستاده بنصایح خرد پشند  
 رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کنج دماغش جا گرفته  
 بود و اندیشههای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته  
 خویش را بیهوده رفجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار  
 ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد  
 آراست دولتخواهان از اجتماع این جرأت و تهور چلته پوشیده آماده  
 قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم  
 دوست چیققلشی نموده پای همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او  
 نیز بترتیب صفون ابدار پرداخته در برابر آمد و هر فوج بانوج مقابل  
 خود گرم و گیرا بمجاده و مقاتله پرداختند عثمان فیل مست جنگی  
 که اعتضاد قوی خود میدانست پیش انداخته بر فوج هراول

تاخت و سعید آدم باره و شیخ اجبه بهدافعه ارباب ضلالت پای  
 همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج برانغار  
 نیز داد تهور و جلالت داده بسعادت شهادت رسید و جمعی از نوکر  
 قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشور خان سردار فوج جرانغار  
 نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایه شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری  
 از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک  
 افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار  
 شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخنده  
 نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت  
 و چون بهیار فربه و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود  
 و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت  
 فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند  
 و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل  
 مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز بر چهره بر فیل زد بعد  
 ازان دست بقبضه شمشیر برده زخم پی در پی بر چهره فیل رسانید  
 آنگاه جمده هر کشیده دو جمده هر زد فیل از غایت مستی و دلوری  
 غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد  
 و آن شیر دل فیل امکن مانند برق لامع از اسپ جدا شده نام  
 جهانگیر بادشاده بر زبان آورده راست ایستاد درینوقت جلو دار او  
 شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم  
 بزانو در آمد و شجاعت خان بدستداری جلو دار فیلبان را از فراز  
 فیل بزیر کشیده و بجمده هر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم

فریاد کنان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسپ شجاعت خان  
بی آسیب و آزار بر خاست شجاعت خان سوار شد مقارن اینحال  
مخالقان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان دوانیدند و علمدار  
را با اسپ زیر کردند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار  
ساخت و گفت مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که  
در پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری زده  
بقتل رسانیدند و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم  
ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود درینوقت  
تذگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شدند و بقیة السیف بزخمهای  
منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفه غیبی بودند که اقبال  
بادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی  
آن وخیم العاقبت رسید و کس ندانست که این زخم از دست  
که بود لیکن عثمان دریانت که ازین زخم جان بری ندهست مع هذا  
تا رمقی داشت لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مینمود چون  
آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عنان  
ادبار معطوف داشته نیم جان خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوره  
تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دوپهر از شب  
سپری شد عثمان در گذشت وای برادر عثمان و ممریز پسر او  
خاک ادبار بر فرق روزگار خود پیخته و بنگاه را برجا مانده در دل  
شب با دل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را بر داشته بمحکمه  
خود شتافتند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت  
خان را مطلع ساختند و دولتمخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن



بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان  
 در آن روز تعاقب در عقدۀ توقف افتاد از اتفاقات حصنه معتقد<sup>(۲)</sup> خان  
 که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبد السلام پسر معظم  
 خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد موار توپچی تازه زور  
 درینوقت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن  
 گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی  
 یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد درخواهان  
 فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه  
 و فساد بود از گرانی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر او را از ما  
 کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی  
 و بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدرسی آستان  
 نهاده فیلان عثمان را بر رسم پیشکش میگذرانیم شجاعت خان و معتقد خان  
 و دیگر بندها دلاسمی آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان  
 و ممبرین پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را  
 دیدند چهل و نه زنچبر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان  
 نام بردها را همراه گرفته در جهانگیر نگر باسلام خان پیوست و چون  
 در اکبر آباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب  
 شش هزار ری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که  
 در استیصال عثمان مصدرترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب  
 سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص

یافت - از سوانح رفتن عبد الله خان از گجرات بدکن و بذاکمی  
 مراجعت نمودن او شرح این مجمل آنکه رای جهانکشی چنین  
 اقتضا فرمود که راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا میرزا  
 رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند و عبد الله خان و  
 خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر  
 کجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر  
 خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین  
 تدبیر غالب ظن آنکه غنیم مستاصل شود عبد الله خان چون از  
 گریوه گذشته بملک غنیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد  
 خوش اسبه آراسته داشت از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم  
 نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده  
 گرم و گیرا باهتیمال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهّم  
 عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار  
 مقابل عبد الله خان فرستاد روز بر دور لشکر گشته برکی گیری  
 میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هر چند این لشکر بدولت آباد  
 نزدیکتر میشد جمعیت غنیم بیشتر میگشت و عنبر پی در پی  
 کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز  
 غنیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان  
 نموده باحمد آباد باید رفت و کار را از اون دیگر پیش باید گرفت  
 بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده  
 می آمد و هر فوج بانفوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان  
 خان بهادر قرار بر کشتن خود داده بانفوج مقابل خویش مبارزت

نموده داد مردی و دلوری داده بزخمهای مذکر بر زمین  
آمده اسیر پنجه تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر بد  
اختبر بردند و عنبر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح  
بجهت علاج او گماشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت  
حیات سپرد و این حرف از مشهور است که شخصی بدقریبی  
گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست  
اما میدان از ماست و ذو الفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار  
شد و چون لشکر بولایت بکلانه در آمد مخالفان از سرحد  
خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبد الله خان بگجرات رفت و  
چون راجه مانسنگه و خانجهان و امیر الامرا و میرزا رستم از راه  
برار می آمدند اینحرف موحش استماع نموده آنها فیز برگشته  
در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر  
آنکه اگر این دو فوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند  
کار بروفق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شک نبود  
( از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابتر ساخته  
خود را مطعون کردند ) چون اینخبر در اکبر آباد بمسامع

( ۲ ن ) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی  
بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت  
فرموده و تده بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار مستقلا  
مرحمت نمودند و ملک قندهار و حاصل تمغای آنجا سوای جایگز  
در انعام بخشیدند و تا در قندهار بود سلوک الخ



جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گرانید و انتظام آن مهم  
منحصراً در فرستادن خانخانان دانسته او را باخواجه ابوالحسن  
مرخص فرمودند در خلال اینحال خبر فوت آصفخان رسید و بر  
خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم اینحروف تاریخ فوت او را  
\* صد حیف ز آصفخان \* بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده  
افتاد ( آصفخان<sup>(۵)</sup> حرم خانه عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص  
بود آخر جان در سر این کار کرد ) و مقارن اینحال خبر فوت میرزا  
غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته<sup>(۶)</sup> بود نقش طالع  
او درین کار گاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضامات و تته  
باتوابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید حیات بود سلوک  
با متردین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم  
ساخت جوان نیک نهال قابل و مستعد بود لیکن شیدته شراب  
گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم  
صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر  
میدگفت و قاری تخلص میکرد بعد از فوت او ابوالغنی<sup>(۶)</sup> از بیک  
بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افراخت درینولا  
جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیحه قدسیه اعتقاد خان  
پسر اعتماد الدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس  
باد شاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر و الا قدر گذرانید  
و بجهت بیگمان و پردگیان سراق غفرت زیورهای لایق چندانچه

رسم ست کشیده و بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و  
 میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تته سر بلندی بخشیده. موافق  
 منصب پنجهزاری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تنخواه کردند و  
 مقرر گشت که میر عبد الرزاق معموری محال معموره تته را از  
 قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد  
 درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بذشاطشکار رغبت فرمود و در باغ  
 دهره خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر حق شناس از  
 سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والد ایشان گلرخ بیگم صبیحه  
 قدسیه فردوس مکانیست انار الله برهانه پدر ایشان میرزا نورالدین  
 محمد از خواجه زادهای نقشبندیه است بیگم بجمع خوبیها که  
 به پیرایه عصمت زید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند  
 گاهی مصراعی و احیانا بیته میفرمودند مخفی تخلص میکردند  
 و این بیت از ایشان است \*

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام

حضرت جنت آشیانی به بیرام خان نامزد فرموده بودند بعد از  
 شفقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش آشیانی بعقد  
 ازدواج خویش در آردند بی اغراق خوب بیگمی بود خدایش  
 بیامرز \*

## آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و

در هجری کیخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس  
فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام  
خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از  
مردم مکّه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید  
ملک اینها پدگو و رخنگ است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه  
کرده از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند  
و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که  
از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق  
شبهه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بترکی نمی  
ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش سنّیه مسجورانند  
(روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بحاضران بساط قرب  
پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دوهزار و پانصد  
مذقال باشد بیادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران لطف شد )  
از غرایب امور جفت شدن یوز است با ماده و بچه آوردن در معموره  
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در عنفوان جوانی و دولت  
بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب ده هزار یوز در سرکار  
آنحضرت فراهم آمد و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده  
بچه بیارند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز نر و ماده  
را قلاده بر آورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و  
جفت شوند صورت نه بست درینوقت یوز نری قلاده گسیخته خود



را بیوز ماده رسانید و جفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند و ازین غریب تر بچه آوردن شیر است در اوراق سابق رقمزده کلمک بیان گشته که درین دولت شیر بی قید و زنجیر گله گله در میان مردم میگردد نه ضرر آنها بمردم میرسد و نه وحشت و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیر آبتن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر بجبهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از پستان او قطره شیری بر آید میسر نشد بلکه نم از پستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیلائی قهر و غضب او باشد - همدرین ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شبی سگ دیوانه در جائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده فیل را گزید از فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چند آنکه فیل بانان خبردار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزقوم زاری که دران حوالی بود پناه برده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست او را گزید و فیل او را در زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابرو شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش بر عشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی بشب و شبی بروز می آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که ابرو و باد و رعد و صاعقه بود در عین مستی بر زمین افتاد و تمام

اعضایش برعشه در آمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد  
 حقتعالی همه دردها را دوا آفریده است سواي کفچه مار و سگ  
 دیوانه که پا زهر ندارد و بادشاهان هر چند تفحص فرمودند برای  
 آن افسونی و دوائی یافته نشد ( درین<sup>(۴)</sup>ولا یادگار علی سلطان ایلچی  
 شاه عباس بعنایت اسپ بازین مرصع زکمر شمشیر مرصع و چارقب  
 طلا دوزی و کلکی مرصع و سی هزار روپیه نقد سرفرازی بخشیده  
 رخصت معاودت ارزانی داشتند و خان عالم را بسفارت ایران  
 نامزد فرموده خلعت خاصه و کپسو باتیول کتاره گران بها که علاقه  
 مروارید داشت لطف فرمودند بدانصوب دستوری یافت ) \*

### نهضت موکب گیهان شکوه بصوب دار البرکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی مآثر بقصد استیصال رانای مقهور  
 از پیشگاه سرادقات جلال تعیین شده و ازین که کارها درگرو وقت  
 است آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده نپذیرفت رای جهان  
 کشای چنین اقتضا فرمود که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال  
 آن سیاه بخت و خیم العاقبت شده روزی چند اجمیر را معسکر  
 اقبال باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان  
 هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه مال  
 هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدانصوب ارتفاع یافت چون  
 دار البرکه اجمیر محل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت

روضة منوره معینة در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول  
معادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که  
مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانپانی  
و کشورستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر  
آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در  
وقت تسلیم رخصت قبای طلاء دوز مکمل بکلهای مرصع که مروارید  
بر دور کلهها کشیده بودند و دستار زر دوزی و طرله مروارید و فوطه  
زر بغت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گنج  
نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع  
با تیول کناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق  
بسرکردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش  
اسپه که آن قرة العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت  
ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت  
خلعت فاخره و اعدایان تیچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش  
فرق عزت برافراختند فدائیکان بخدمت بخشیدگری این لشکرشرف  
اختصاص یافت درینولا خبر فوت اسلامخان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان  
برادر او بصاحب صوبگی بنگاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن  
بولال منصب بخشی کل خلعت امتیاز پوشید مقارن اینحال بمسامع  
جلال پیوست که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت  
شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بیهوده خود را رنجه  
میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام منبری  
برایم و امید بتقریر مشار الیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه



وَقَتِّي که او در برهانپور بود اینخدمت را بآرزو التماس کرده پیوسته در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود و آنچه او از مصالح این کار درخواست نمود از کومک و مدد و توپخانه سرانجام یافت و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال افتتاح این عقدۀ دشوار و متعذر مینماید چون نزول موکب اقبال بدارالبرکة اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم بعهدة کاردانی آن رکن السلطنه حواله شد و منظور نظر مبارک آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زدۀ نیت خویش خواهد بود چون خواجۀ موسی الیه تبلیغ رسالت نمود از فرط خود رایی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن ساخت و بنابر نسبتی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در انصوب صلاح دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته او را از اودیپور بدرگاه والا آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بهندسور شتافته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درینوقت عرضه داشت بادشاهزادۀ جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که رانارا بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز درین زردی گرفتار گردد •

## آغاز سال نهم از جلوس معلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل  
 آفتاب بدرج حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس  
 آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی  
 سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت برافراخت و اعتماد الدوله  
 بمنصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یانت ابراهیم  
 خان را که هفت صدی و سیصد سوار بوده بمنصب یک هزار و پانصدی  
 و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشگیری عزاختصاص  
 بخشیدند این مناصب و مراحم در جنب نسبت نور جهان بیگم چه  
 نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفسی  
 نماید که بمنصب و جاگیر خاطر خواه کامروا نشد بی مبالغه منتخب  
 ممالک وسیع هندوستان جاگیر ملازمان و منصوبان مهد علیا  
 است درین تاریخ مهلتخان خان اعظم و عبد الله خان پسر او را  
 از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در  
 قلعه گوالیار نظر بند دارد و یکچندی پیش ازین شاهزاده خسرو  
 را بالاحاج و زاری والد و همشیره های او حکم شده بود که بکورش  
 می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر  
 نبوده و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین بحضور اشرف  
 می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در تنگنای خمول و ناکمی  
 روزگار بسر برده از سعادت کورش و خدمت حضور محروم باشد  
 در بدایت این سال همایون فال در شهبستان شاهزاده بلند اقبال سلطان

خرم از صبیۀ قدسیۀ آصفخان مولودی زهره جبین قدم بعالم رجوع نهال  
 حضرت شاهنشاهی آن نوبارۀ حدیقۀ قدس را بجهان آرا بیگم  
 موسوم ساختند - و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوی است که  
 بحکومت و حراست تته کلاه گوشۀ نخوت کج نهاده بغی شده  
 بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازي ترخان فوت کرد خاقان  
 ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا خدمت پنجہزاری ذات و  
 پنجہزار سوار بلند پایگی بخشیده دو لک روپیہ بصیغہ مدد خرج  
 لطف نموده گوش سعادت او را بذصائج خرد پسند گرانبار دانش  
 ساخته بدانصوب رخصت فرمودہ بودند و چشمداشت این بود  
 کہ با رعایا و متوطنان آنملک بعنوان پسندیدہ روزگار بسر بردہ مردم  
 را از حسن سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی  
 پیش گرفت کہ بر خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم  
 و تعدی او بستودہ آمدند و زبانها بشکوہ او گویا شد و عزل او از  
 حکومت آنملک بر خدمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاہ  
 پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواہ آمدند و باز خواست آن  
 بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم حوالہ اندرای سنگہ دل  
 فرمودند و حکم شد کہ تا دل آسائی مستغنیان نہ نماید بدریافت  
 سعادت ملازمت راہ ندهند و ہم درین سال نقیب خان بجوار رحمت  
 ایزدی پیوست فامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر  
 عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی  
 اناراللہ برہانہ بااولاد و احفاد بہندوستان آمدہ در سلک ملازمان متبعہ  
 خلافت منتظم گشت میرزا از اہل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب



خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت قوی داشت آنحضرت سکینه بانو بیگم همشیره میرزا محمد حکیم را بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل به گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و منکوحه او که در زمان مکخانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انا لله و انا الیه راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله دهن سنگه انیرای بود بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدایلیخان بخشی لشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیدگری آن لشکر فرق عزت برانراخته بدانصوب رخصت فرمودند - از اعظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگه است در سلك دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت شاهزاده بلند اقبال جهانبانی گیتی ستانی در اودیپور که جای حاکم نشین آن ملك بود رایت اقبال برانراشته تهنیجات مقرر فرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان اداره بادیه ادبار می یافتند یلغار جدا مینمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم و آبهای جانگداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت نشوره اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار برو تنگ شد و روزگار بعسرت و دشوار کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که

ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند  
 ناگزیر سوبه کرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر  
 عمده او بود بخدست شاهزاده بلند اقبال فرستاد و عجز و انکسار را  
 شفیع ساخته بزدگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده  
 با نیم جانی چند که همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت  
 و لعل گران بها که از قدیم در آن سلسله بود با هفت زنجیر فیل  
 پیشکش کرد و از جایی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم  
 تسلیمات و سجدات می نمود چون بتخت دولت جبین سای  
 اخلاص گشت شاهزاده والا قدر بدو دست مرورا از زمین برگرفته  
 بمکانی سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرشش  
 و دلجوئی راحت بخش خاطر رمیده و دل وحشت گزیده او گشتند  
 بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات و لوازم بزدگی و زمین بوس  
 حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر  
 مرصع و اسب قلیچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و پنجاه  
 راس اسب و یکصد و بیست سرو پا بمردم عمده او مرحمت  
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر  
 بمنزل رسید کرن نام پسر جا نشین خود را بخدست فرستاد او نیز  
 بدولت زمین بوس فرق عزت برافراشته باقسام نوازش عزاختصاص  
 یافت و مقرر شد که پسری سفر کرده در خدمت آن حضرت  
 متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاربخیکه سواک اعظم هندوستان  
 بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه  
 دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار

پیرامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش  
 آشیانی انار الله برهانه بقصد استیصال رانا تعیین بودند هرچند  
 کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت  
 شانشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف  
 و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکریهای تازه زور پی در پی  
 میفرستادند چون افتتاح این عهده دشوار به تیغ جهان کشای  
 شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزده کلاک تقدیر بود ازان  
 کوششهای عبت و سعیهای بی سود هیچ نکشود چون هنگام جلوه  
 شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند بی نیاز برفوق خواهش  
 دولتخواهان این دودمان رفیع الشان تیسر پذیر گشت و شاهزاده والا  
 قدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد  
 بزرگوار گشتند و چون بظاهر اجمیر نزول موکب منصور اتفاق افتاد  
 بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر کدام  
 در خور خویش پیشکشها کشیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندار ماه  
 سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم سال هزار و بیست  
 و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نور سوار شده  
 از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شانشاهی گردیدند امرای  
 عالیقدر و سائر منصبداران و اعدیان و برق اندازان در موکب عالی  
 سعادت پذیر بودند بعد از انقضای دو بهر و دو گهری از روز مذکور  
 شاهزاده بلند اقبال به سعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص  
 پذیرفته هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه  
 برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزندان اقبال مند را در آغوش عزت



گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین  
بوس بخشیان عظام کون را به پیشگاه اقبال آورده ناصیهٔ اخلاص اورا بغروغ  
سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که تتاق داران بارگاه عزت و تواجیان  
بهرام صوات اورا بر جهر و که دست چپ مقدم ایستاده سازند  
آنگاه بشاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب مرصع  
و تسبیح مروارید گران بها و اسب قبیچاق با زین مرصع و فیل کوه  
شکوه با ساز طلا عنایت شد و پهلوانان کون بخلعت فاخره و  
شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصبداران و  
بندهای پسندیده خدمت هریک در خور پایۀ خویش از مراسم و  
نوازش کام دل بر گرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرا نورد  
از لوازم فرمان روائی و مراسم جهان کشائی بود کون را هر روز  
بعنایت تازه از اسپان قبیچاق و رهوار و فیلان مست صف شکن  
و اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز  
می فرمودند بی اغراق از نغایس و نوادر کم جنسی باشد که باو  
مرحمت نشده باشد \*

## آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلیٰ

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل آفتاب  
جهان تاب ببرج حمل دست داد و سال دهم از جلوس مبارک  
آغاز شد درین جشن همایون اعتماد الدوله بمنصب شش هزار  
ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و نقاره نیز عنایت شد  
و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره مینواخته باشند و این

عذایتمی بود مخصوص بار ( زبان قلم از اعتدالی نور جهان بیگم و  
ارتقای او و منتسبان او قاصر است اگر در شرح این کار فائمه بدیع  
دفترها پردازد از هزار یکی و از بسیار افدکی نتواند گفت فرصت  
من کی باین شغل کفایت میکند ) روز دوم آصفخان پیشکش عالی  
کشید قریب بیک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد و  
و منصب او چهار هزاری ذات و دز هزار سوار مقرر گشت کرن  
پسر رانا امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته  
در سلک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین  
سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد  
ملازمت مبادرت نموده و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان  
پذیر نبوده ایزد جل شانہ غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال  
نموده و منشی دارالملک قضا طغرای غرای این فتح بنام نامی  
والقاب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزده  
کلمت تقدیر ساخته \* ع \* اینها توکنی و از توآید \* ( و درین تاریخ<sup>(۶)</sup>  
از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا گهر قدم بر اورنگ وجود نهاد  
و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسلطان دارا شکوه  
موسوم ساختند ) درین ایام از عرضه داشت منہیان صوبه کشمیر  
غریب واقع بمسامع جلال رسید و بنابر شرائط احتیاط و مزید تاکید  
فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض  
سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سانحه هوش

افزا بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال منزوی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چند روز امانتی که نزد من است سپرده ملک بار متوجه سفر باز پسین میشوم آنکه بیکى از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زادهای کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به اشنایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کدغیت حال او از خادم استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جسد و جوی احوال من نکنی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره را شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انا لله و انا الیه راجعون - دران روز غریب شورشى در شهر افتاد از وضع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای جنازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از غرائب اتفاقات که درینولا مانع گشت کشته شدن



کشن سنگه و گوبنداس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل  
 این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره  
 راوما لادیو مشهور است و حضرت شاهزاده عالمیان سلطان خرم از  
 همشیره ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سنگه و کیلی  
 داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوپال داس نام برادر زاده  
 راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند  
 سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که  
 راجه سورج سنگه بانتقام برادر زاده خود گوبنداس را از هم گذراند  
 چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دلت راجه بر او بود  
 ازین باز خواست غافل افتاد و کشن سنگه از انماض راجه آشفته گی  
 داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده  
 در انتهاز فرصت بود درینوقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهر  
 تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته با کون نام  
 برادر زاده خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه  
 نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که  
 راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان  
 آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل  
 راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده  
 بودند اندرون خانه در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت  
 و محارمت بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر  
 کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوبنداس بیدار شده بی  
 سابقه خبر آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

خانه بر آمد تا خود را بمردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف  
 گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشتن سنگه که در طلب  
 او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشتن سنگه  
 از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود  
 از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبنداس در آمد  
 هر چند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود  
 درینوقت راجه نیز بیدار شد و شمشیر در دست از خانه بر آمده بدور  
 حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را  
 بر راجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده  
 شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب  
 کمیت فزونی داشتند هریک از آنها ده کس و بیست کس در زیر  
 تیغ گرفتند محملا کشتن سنگه و کرن سنگه برادر زاده او دران کثرت  
 بقتل رسیدند و کشتن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت  
 و بعد از کشته شدن گوبنداس و کشتن سنگه و کرن بقیة السیف خود  
 را باسپان رسانیده سوار شدند همچنین جمعی از مردم راجه نیز  
 بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کذا تا پیش جهر و کوه پادشاهی  
 رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین  
 بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از  
 جانب کشتن سنگه کشته شدند - و از اعظام وقائع که درین سال پرتو  
 ظهور انگذد مقتول گشتن صفی میرزا است مهین فرزند شاه عباس  
 صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان - و بیدار این سانحه برسم ایجاز و  
 اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بد گمان و متوهم بود

تا آنکه در معمور و رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جهشته در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری و قتی که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم سنجکی کارش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤ الدین محمد که معتقدی آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید زاده بر لب جوئی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را بار بدیل که مدفون آبا و اجداد ایشان است فرستاد ( در همین ایام میر میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شده ) در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مرده فتح و فیروزی شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست علیر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیو کنتیه و دیگر برکیان از انبر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهده و قول



آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی  
 به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب  
 و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم  
 رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت و پیش از رسیدن بعنبر  
 محمداار خان و دلاور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران  
 عمده نظام الملیکه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز  
 خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر عنبر شتافت و نام  
 بردها بحال تباہ و روی سیاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن  
 بد اختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان  
 مست جنگی مغرور بوده بمرافقت و موافقت فوج عادلخانیه  
 و قطب الملیکه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج و شش کروزه  
 بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیده  
 رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او  
 سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله  
 آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارغداال بود و جمعی از جوانان  
 تیر انداز موشگاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت  
 افشوده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آواره عدم سازند روز  
 دیگر از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه بهر  
 روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان کاری و توپ  
 اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت (لشکر<sup>۱</sup>)

حبش و خورده سالهای عنبر که همه بر اسپان طویلند او سوار بودند  
 از تمام لشکر انتخاب نموده هر اول قرار داده بودند جلو انداختند  
 و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم  
 شد ازینطرف جوانان اقچی بباران تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم  
 تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که با سپ می رسید چون اکثر کجی  
 و تازی بودند چراغهای شده سوار خود را بر زمین می انداختند  
 بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازینطرف در تیر  
 باران بر خاک فضا میغلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال  
 مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارابخان  
 با بهادران فوج هر اول از ناله گذشته بر سر و سینه کشتگان اسپ  
 رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشه همت و هزبران  
 غرضه جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج  
 را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در  
 فوج غول پای ادبار افشرد بود زمان ممتد آتش قتال و جدال  
 اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چیقلاشی کردند که دیده  
 نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتهها پشتهها افتاد عنبر  
 تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب  
 بفریاد آن تیره بخندان ظلمانی نهان نرسیدی یکی جانبر نبودی  
 مع هذا نهنگان دریای اینجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود  
 تاسه کمره مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بیدریغ بر خاک  
 هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نمازد بقية السیف  
 باطراف فرار کشتند جلو کشیده بجای مقام خویش معاودت نمودند

توپخانه عظیم با سیصد شتربان و فیلان مست و جنگی و اسبان تازی و پراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از آن منزل کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بخت بود شتافتند و اثری از آن تیره بختان ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساطین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است عطف عذران نموده از گریوه روهنکره فروغ آمدند و حضرت شاهنشاهی بجلودی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارا بخان و دیگر امرای رفیع الشان فزوده بانواع مراحم و نوازش سر بلندی بخشیدند \*

## آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری فیروز اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بنظر همایون در آورد بالائی دسته یاقوت زرینی فشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوت های فرنگ پهنند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ



بطرح و اندام مرموع ساخته بود مقومان پنجاه هزار روپيه قيمت نمودند آصفخان كه به منصب چهارهزاري ذات و ده هزار سوار سرافرازي داشت باضافه هزاري ذات و ده هزار سوار و عنایت علم و نقاره سرافتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش باضافهای لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالیشان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند درغایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپيه قيمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان كه پانزده هزاري خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاري و ده هزار سوار مقررگشت میرجمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازي یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید كه شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست ( روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور واهب العطایا بشاهزاده سلطان خرم از صبیغه قدسیه آصفخان فرزند اقبالمنذ کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند ) درین سال در بعضی از پرگنات هندوستان اثر و با ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلایه از پرگنات پنجاب شده بشهر لاهور مرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد

که از سوراخ برآمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده میمرد اگر  
 فی الفور از آنخانه برآمده بصحرای جنگل رفته جا میگرفتند جان  
 می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصحرای  
 عدم میکشیدند (فرضا اگر کسی دست به آن میت یا باسوال آن  
 رساندی جان برتبودی) و سرایت این بلیه در هند بیشتر بود  
 در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میمرد و  
 و از تعفن آنها همسایها بسته آمده محله را میگذاشتند و خانها  
 پر از میت مقفل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پیرامون  
 آن نمیکشیدند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید  
 که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی کاه غسل داد روز دوم  
 آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از  
 آن علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا  
 ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلیه خالی نماند هشت سال  
 ممتد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دایر بود - درینولا محمد  
 رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و مکرمان شاه عباس بود با مکتوب  
 محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود  
 روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن  
 باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا هیچ معلوم نشد معاینه است  
 که این عقده در خاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجوه  
 دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد

برطبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعودت و تنگی کشید چنانچه در شبی دوجا و سه جا تغیر خوابگاه میکردند ناگزیر پیشدستی کرده حکم بقتل او فرمودند \*

## دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه

### خرم بنسخیر ملک دکن و توجه موکب

### مسعود حضرت شاهنشاهی بصوب مالوه

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمدنی نشد باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و وفور مصالح ملک گیری و امتداد فرصت افتتاح این عقده بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشای سلطان خرم را که مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری رده هزار سوار در اسب و سه اسبه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سرآستین مروارید کشیده و در اسب خاصه یکی عراقی بازین مرصع و درم ترکی با ساز طلا و فیل خاغه با ماده فیل و شمیر و خنجر مرصع با پردله گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالمند در آوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند بنابر استرضای خاطر



اشرف یک عقد سروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را  
 با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهای قیمتی  
 و زمرد های نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا  
 فرموده روز در شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی  
 و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبد الله خان بهادر  
 فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مراسم و نوازش اختصاص  
 یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعیین شدند راقم اقبال نامه  
 بخدومت بخشیکری و منصب هزاری و خلعت و فیل سرافرازی  
 یافت و حکم شد که مهتابخان سزاولی نموده شاهزاده پریزرا از  
 برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده را در  
 همان صوبه تذخواه نمایند روز شنبه غره ذیقعدة سنه هزار و بیست  
 و پنج هجری مطابق بیست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس  
 جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی  
 درین راه غریب سانحه مشاهده شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی  
 دویچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما  
 از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه  
 معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد گدان در  
 پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و  
 متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب  
 آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن  
 بچهها بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نیافته باشند  
 چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچهها نهادند و بچهها را در میان

گرفته ببال و پرشوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند - از  
 موافقت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب بر زبانها  
 جاریست از جمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی  
 حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل میکرد که  
 روزی بشکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم  
 که به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون  
 ایستاده شود به بندوق بزنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند  
 پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد با خود گفتم که مگر بیمار  
 است بعد ازان که بر سرش رسیدم پایش را گرفته ایستاده ساختم  
 بنوعی سبک بود که گویا که یکمذقال گوشت در تمام اعضایی او  
 نیست در سه قدم لنگ لنگ برداشته افتاد و جان داد چون نیک  
 ملاحظه کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل رفته  
 بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتیم که  
 در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوان جفت خود در زیر  
 سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام  
 است - راقم اقبال نامه را غریب امری محسوس گشت در سفری  
 که حضرت شاهنشاهی از اجمیر بکشمیر میرفتند روزی در حوالی  
 تهنانیدسریکی از خواجه سرایان احقر بچه گنجشک صحرایی گرفته  
 آورد مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را  
 در پنجره نهاده و پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم بصحرا  
 میرفت و دانسته چند بدهان گرفته میگردد و باین بچه میخورانید  
 و باز بصحرا میرفت آن روز چندین گذشت روز دیگر که کوچ شد مادرش

پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را چاره میفرسانید  
 چون آن خبر بمن رسید بحضور خود طلبیده فرمودم که بچه را  
 بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیند یا نی اول فریاد  
 کنان آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرده و در آخر بی تابانه  
 بر سر دست آنخواجه سرا به پهلوی بچه رفت و نشست و بهمین دستور  
 تا بچهار منزل بهمراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان  
 او را همراه برد - چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبدانی  
 کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم محدود متعلقه  
 را اذاتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت مندی شتافته در منزل  
 او توله باستلام عتبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط بندگی  
 و مرام زمین بومی مستسعد گشت و پنج زنجیر فیل و بدست و  
 هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسم پیدشکش  
 معروض داشت سه اسب برگزیده تکه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت  
 خلعت چارقب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب عراقی و ترکی  
 و فیل سر بلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان  
 او را باعهدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که ندیده او با  
 هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد در هجدهم  
 محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان  
 گیری عبور موکب اقبال از کهاتی چاندا اتفاق افتاد ازین منزل  
 داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک  
 از ولایت کده تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه  
 مالوه از کروه بادشاهی هدیج کم نیست و عرضش از برگنده چندیری



تا پرگنده ندر بار دویست و سی کروه شرقی ولایت باندهو که بارلاد  
 راجه را میچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نور و جنوبی  
 ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکیت بغایت  
 خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش  
 باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ  
 اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ  
 تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت  
 دوم در ابتدای اسد امادر حوت شیرین تر میشود بیست و چهار  
 کروز و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا  
 بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود  
 ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است  
 ظاهر میشود دوم اسفندار مذ ماه بلده اوجین محل نزول ربابات  
 اجلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سقا سق معروض  
 رحیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد  
 روپ اشرم است نزدیک معموره اوجین در گوشه صحرائی از آبادانی  
 دور پشته واقعه شده دران پشته سوراخی کذده که مسکن و مامن  
 اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول پنج و نیم  
 گره و عرض سه و نیم گره پیموده شد حیرت می افزاید که با وجود  
 ضعف جذه چسان در آید و بر آید اول در دست خود را دراز  
 کرده بدرون در می آید و آنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود  
 را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله  
 حیرت افزایی نظارگیان است نه بوریائی و نه کاهی که در زمستان

و هوای سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذرع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو مرتبه بدربار آمده غسل میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزندان و اعتقاد درویشی و قناعت بآنها دارد اختیار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره اوجین در آمده بلخبر بخانه سه نفر از آن هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند بر کف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطیکه در آن خانه طوئی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حائض در آن خانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دوسه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست \* مثنوی \*

داشت لقمان یکی کریم تنگ \* چون گلوگاه و نای و سینۀ چنگ  
 بو الفضولی سوال کرد از وی \* چیست این خانه یک بدست و سه پی  
 بادم سرد و چشم گریان پر \* گفت هذا لمن یموت کفر  
 راقم این فرهنگ بدایع بیتی چند از حقیقت او در ملک نظم کشیده  
 \* مثنوی \*

زاهدی دیدم از جهان رسته \* در بروی جهانیان بسته  
 نه ازو بر دل زمین باری \* نه دلش را ز چرخ آزاری  
 دارد از بهر این دو روزه درنگ \* خانه چون دوات تیره و تنگ

درش از حلقه تنگ تر بینی \* وز درون عالمی دگر بینی  
 عالمی آرمیده از شر و شور \* کرده جا در درون خانه مور  
 در بهار و تموز و صیف و شتا \* سرودن فارغ از کلاه و قبا  
 پوستینش ز پرتو خورشید \* پیرهن از حریر سایه بید  
 نه پسندد درین جهان دژم \* خرقه و لقمه بار پشت و شکم  
 حضرت شاهنشاهی بخرابه او که معمور از حقیقت بود تشریف  
 برده صحبت مستوفی داشتند و مصطلحات تصوف اهل اسلام را  
 با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نموده صاحب این مقام را  
 سرب فاسی گویند یعنی تارک همه در بیست و سوم اسفندار قلعه  
 ماند و مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری  
 بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده  
 مسجدی نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جبرو که و غسلخانه ترتیب  
 داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده  
 باشد قلعه ماند و بر فراز کوهی واقع شده دور آن ده کوره بمساحت  
 در آمده در ایام برشکال خوش هوا روح افزا مقامیست در و  
 دشت و شهر و ده از گل و ریاحین مالا مال خصوصا کل حذای  
 منت بی مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین میدارد  
 شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید  
 روزها احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی در ماند و بسیار است  
 از جمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه  
 عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبدی مدفن سلاطین خلجیه  
 است و میناری از سنگ در غایت اندام و موزونی متصل گنبد خان جهان



که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسر وی داشت بغایت رشید و شجاع و متهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسطانت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته خود سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده یکمرتبه لشکر بدکن کشیده رایت فتح و فیروز بی برافراخت و بر کلبه که متصرف گشته یکچندی در آنجا بسربرد و چون محمود پیکره والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی از جای برافت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزمیت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عذر معاونت معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بماند و مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بملتان کشیده آن ملک را تاخت و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت منصروف داشت و این روضه که امروز برجاست از آثار دولت اوست بالجملة بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جا نشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخوام که بقیه عمر بعیش و عسرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم

آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی شنیدمی تا بدست نیارودی از پا نه نشستی و فنون صنائع بکنیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت می بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیر الدین نام پدر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهره که در بازو داشت فع آن نمود، بار سوم کاسه شربت بی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید فحمت زهر مهره از بازو کشوده پیدش او انداخت آنگاه بدین عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز برخاک سوده بر زبان راند که عمرم بهشتان رسیده درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بست اکنون امیدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن نذمائی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف و خیم العاقبت گرفته جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خان جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود

و سلطان ناصر الدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر  
 غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا  
 بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشا فیده اند و بحدی خوب  
 وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیر الدین  
 پدرکش را از آنجا بر آورند و امتخوانهای او را در دریای نریده  
 بیندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد  
 و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور  
 فرمود امرای عظام و سائر منصبداران و بندهای درگاه که در صوبه  
 دکن بودند باستلام عقبه اقبال مبادرت جسته سعادت زمین بوس  
 دریافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش  
 هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده  
 طیبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی نهامی  
 افضلخان و عمده الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت  
 وکلای عادلخان نزد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان  
 هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان  
 شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانیده اظهار  
 بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبر از حدود  
 متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه  
 باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان  
 نموده نام بردها روانه درگاه والا سازد و در مصحوب همان دوسه روز مردم  
 مخندان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسبت دانست اعلام نموده - در  
 خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول



موکب همایون رشک نگار خانۀ چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کمران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیۀ کریمۀ شاه نواز خان خلف عبد الرحیم خانخانانرا در عقدۀ ازدواج خویش درآورده آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سر بلند می بخشیدند و مجدداً آن عمدۀ دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت \*

## آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مسند آرای هفت اورنگ به بیت الشرف حمل تحویل فرموده و سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آغاز شد درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلدۀ طیبۀ ماند و فزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بود، بسیاری از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها بمتوطنین ماند و مواضع اطراف میرسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه سید عبد الله باره با عرضداشت شاهزادۀ ظفر لوا مشتمل بر اخبار فتح از برهانپور رسید و باستلام عتبه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ربقۀ اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقۀ پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند و مقالید قلعهها و حصنها بتخصیص قلعه احمد نگر حوالۀ وکلای درگاه والا نمودند چون اینخبر بوسیله نور جهان بیگم بمسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی پرگندۀ توده که دو لک روپیه حاصل داشت

بجلدوی این مرثده به بیگم عنایت فرمودند و سید عبد الله را  
 بخطاب سیفخاننی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسب و فیل و خنجر  
 مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سرپیچ خاصه بود  
 یتیمنا بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال  
 داشتند و به التماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان بخطاب  
 مستطاب فرزندی کله گوشه فخر و مباحات بر فلک سود و حکم شد  
 که بعد ازین منشیان عطار د ر قم در فرامین خطاب فرزندی را  
 پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیت را بدیهه گفته بقلم خاص  
 در عنوان فرمان ثبت فرمودند \*

شدهی از التماس شاه خرم \* بفرزندی ما مشهور عالم  
 بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعادلخان رسید پنجاه زنجیر فیل  
 کوه شکوه و پنجاه راس اسب عراقی و عربی و یک لک و پنجاه هزار  
 هون نقد و دیگر جواهر و مرصع آلات و اقسام تحف و هدایا که  
 قیمت مجموعه پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب  
 افضلخان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو  
 لک روپیه بافضلخان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف  
 نموده مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست  
 به برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمد نگر رفته قلعه مذکور را  
 با سایر پرگنات بالا گهاٹ که از تصرف بندهای درگاه برآمده بود  
 متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالنا پور را بجانبسپار  
 خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف تعیین  
 شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود برداشته متوجه

قدسی آستان گرد و چون راجه بکرماجیت شنیده بود که در بندر کوه  
لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری و در لک روپیه قیمت آن  
مشخص شده مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل  
مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفائس  
و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر مکی که  
بخطاب معتقد خانی مرفراز است و جادو داس دیوان بیوتات که  
بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند از جواهر و  
مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قلیچاق که قیمت مجموعه آن نیز  
پانزده لک روپیه میشد روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهریکی از  
نام بردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای  
حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گلکنده را  
با حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان جاه سلاطین پناه  
رسانیدند و خاطر اشرف شاه و الاشکوه از ضبط و نسق صوبه دکن نارغ  
گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر بسپه سالار  
خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت  
خانخانان جوانست با دوازده هزار سوار موجود خوش اسبه و ضبط  
ولایت مفتوحه و محال بالاگهات مقرر داشته و هر محلی را بجایگزیر  
یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که  
در موکب اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت  
هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه  
هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهر شوال  
سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباد ماند و ورود



مرکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر  
 بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای مراسم کورنش  
 و آداب زمین بوس بالای جهرکه طلبیده از غایت محبت و افراط  
 شوق بی اختیار از جای خود بر خاسته دو سه قدم پیش نهاده  
 در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازینجانب در آداب و فروتنی  
 مبالغه شد از انطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم  
 نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود  
 درین روز یکهزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و  
 هزار روپیه برسم تصدق و صندوقچه مملو از جواهر نفیس عجالة  
 الوقت معروض داشته فیل بیرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش  
 عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخشیان عظام اشارت شد  
 که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیر  
 اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خالصان  
 زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات  
 بصیغه پیشکش معروض داشت سپس عبد الله خان (سعادت سجود  
 دریافته صد روپیه گذرافید) بعد ازان مهابتخان بدولت آستان بوس  
 چهره سعادت بزان فروخته صد مهر و هزار روپیه نذر و قدری از  
 جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده  
 مثقال یک لك روپیه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان  
 پسر خانخانان و سردار خان برادر عبد الله خان و شجاعت خان عرب

و دیانت خان و (معتمد خان بخشی) مؤلف این اقبال نامه و شهباز خان افغان و اودیرام دکنی سعادت زمین بوس دریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا بیست هزاری ذات و ده هزار سوار بذواب قدسی القاب شاهزاده بلند اقبال مرحمت شده بود چون بتسخیر دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاهی ضمیمه سائر مراجع گشت اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصوب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجلس بهشت آئین بجهت تشعشع آن شاه و الا قدر صندلی متصل تخت می نهاده باشند و این عنایتی ست مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحب قران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده و خلعت با چارقب زر بغت و دور گریبان و سرآستین و حاشیه دامن سروارید کشیده و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت گشت و خود از جهر و که پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدان سای آن دره التاج خلافت و جهانگیری نثار فرموده فزونیی عمر و جاه آن بر گزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت نمودند و راجه بهرجی زمین دار ملک بکلانه بوسیله آن حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به برهانپور فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب

بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی  
 زنجیر فیل و يك لک روپیه نقد از چانده که مجموعه نواد زنجیر و سه  
 لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور  
 پیوستند و بعد از روزی چند که شاه جهان بخدست پدر و الا قدر  
 پیوست نور جهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها  
 با نادری که بگلهای مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و  
 سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طرף مروارید و در اسپ که  
 یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان  
 بخت گذرانیدند و همچنین شاهزاده های و الا شکوه و اهل حرم  
 تعورهای اقمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک  
 روپیه بقلم آمد و همدین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال  
 شاه جهان بنظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که  
 بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در کوده بدو لک روپیه ابتیاع  
 شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ  
 و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه  
 قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال  
 و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری  
 و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت  
 مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه  
 بنور جهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض  
 مکرر رسید که خاندوران پدر و ضعیف شد و تاب قنطره و سواری که  
 از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ



و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست صوبه تته در عهده خاندوران باشد \*

## توجه موکب کیهان شاه صوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چندین تقاضا فرمود که سیر احمد آباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کتان متوجه دار الخلافت باید شد و باین عزیمت سائب حضرت مریم زمانی و دیگر بیدگمان و اهل حرم را روانه اکبر آباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود درینولا از روز ناصیحه و قانع کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجوه آمده که پشت هر دو با کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقع است دوالتخانه ترتیب یافته متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمد آباد ارتفاع یاننت و در بیست و چهارم گذار تال کاکریه که در سواد شهر

واقع است محل نزول اردوی گدیهان شکوه گردید و بیست و پنجم  
متوجه معمره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود  
بدرون روضه در آمده فاتحه خواندند یمن که یک لک روپیه صرف  
عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد سلسله ایشان بمخدوم  
جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بحضرت  
شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور آمده  
بعد از آنکه پدرش از یمعنی آگاهی یافت مانع آمده که تصرف  
در خانه الهی خلاف شرط بندگیست ( ۲ ) سید محمد که امروز جانشین  
ایشان است از خوبان روزگار است و از سید جلال پسر سید محمد  
چه نویسم که هر که بدیده انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی  
دلیل و برهان اقرار بغرزدی پیغمبر میکند \* مصراع \*

بلی چنان پدری را چندین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم جاودانی  
شتافته اند بالجملة روز دوشنبه بتاریخ بیست و پنجم شهر مذکور  
بمبارکی و فیروزی داخل شهر احمد آباد شدند چنانچه تعریف  
این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگر چه میدان رسته بازار را عریض و  
وسیع گرفته اند لیکن دکانها در خور وسعت بازار نساخته اند عمارتش  
همه از چوب است ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش  
سفال پوش درین روز ولایت گجرات بجایگزیند شاعران و کشورستان  
شاه جهان ارزانی داشتند از ماندن تا کنبایت یکصد و بیست و چهار

گروه مسافت امت و از کنبایت تا باحمد آباد بیست و یک  
 گروه بانفی شهر احمد آباد سلطان احمد نبیره ظفر خانست و مسجدی  
 در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش  
 هر دری بازاری و در مقابل دری که بر سمت مشرق واقع شده  
 مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد  
 پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از  
 مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه  
 بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پاو فرش صحن  
 مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و  
 مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها  
 گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت  
 درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب  
 یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده  
 مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و  
 بر زمین سعادت قرین منبر متصل بکنج مقصوره شاه نشینی جدا  
 کرده از میان ستونها بتخته سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف  
 پنجره سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش  
 بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل گجرات  
 ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه  
 الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند  
 شیخ از خلفای محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او  
 مباحثات کند و ارادت شیخ وجیه الدین برهانیست ساطع و حجتی



است لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین بفضائل  
 صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف شیخ محمد  
 غوث که امی بوده اند یکی از فضایل وقت بشیخ وجیه الدین  
 گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید  
 در جواب فرموده که منت خدایرا عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر  
 امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر و دیهت حیات سپرده  
 اند و شیخ عبد الله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته بغایت  
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی داشت  
 بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ  
 عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله  
 جا نشین شده همدران زودی مسافر ملک بقا گشت و بعد ازو  
 برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات  
 است و آثار صلاح از ناصیهٔ حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت  
 روضهٔ شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو قصبهٔ است از مرکز ناگور  
 مولد شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات باحمد آباد  
 تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت و اعتقاد  
 تمام بوده و مردم اینملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب  
 جمعه خلق انبوه از رضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند  
 سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد  
 و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع  
 جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام  
 این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره

سلاطین گجرات بر کفار تال در طرف پای شیخ واقع است و درون گنبد  
 سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین  
 سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامی است  
 پر فیض از روی قیاس پنج لك روپیه صرف این عمارات شده باشد  
 و العلم عند الله روز دوشنبه غره اسفند ارمن ماه از احمد آباد بجانب  
 مالوه اتفاق نهضت افتاد درینوقت پیوسته بنشاط شکار خوشوقت  
 بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی  
 زمین داران سورتیه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان  
 سعادت زمین بوس دریافته پنجاه راس کچهی برسم پیشکش  
 معروضداشت نام او جماست و جام لقب است هرکس که جانشین  
 شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای  
 نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج  
 شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دو ازده هزار سوار  
 سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ  
 کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و هه هزار روپیه خرید و  
 فروخت میشود و در ملک دکن بهزارهون و هزار دویست هون  
 که چهار هزار و پنجهزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و در همین تاریخ  
 راجه لچهمی فراین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله  
 واقع است باستلام عتبه خلافت جدیدین سعادت افروخته پانصد مهر  
 نذر گذرانید - از غرائب آنکه بهار الدین برق انداز بچه لنگوری  
 بابزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچه خود  
 را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی

از تو بچیان بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بندوق زد و آن مظلوم  
 بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد  
 و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت  
 شیر خوراندن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را برو مهریان  
 ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و با وجود عدم جنسیت با هم  
 چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را  
 از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابى و فریاد آغاز نهاد  
 و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران  
 را بر حال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن  
 چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلبستگی بزبان بچه غرابت  
 تمام دارد \*

### آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت  
 هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست داد و سال  
 سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت  
 آصفخان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت  
 راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسب از  
 طوبیله خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر  
 جمله از عراق آمده باستلام عقبه خلافت جدیدین افروز گردید - اکنون  
 مجملای از احوال او رقمزده کلک وقائع نگار میگردد میر از اعیان  
 سادات سپاهانست نامش محمد امین بوده عم او میررضی را



شاه عباس بوالا منصب مدارت ارتقا بخشیده صبیۀ خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال بحال تباه از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شنافت و بوسیلۀ میر محمد مؤمن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضۀ اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نویت ریاست بسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآئین مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و درانجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شنافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته نفائسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبۀ خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت

ارمال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان  
عاطفت بنیان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین  
تاریخ سعادت زمین بوی دریافته مشمول مراحم بیکران شد  
درازده راس اسپ و نه تغوز قماش و دو انگشتی یاقوت برسم  
پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دویست سوار  
سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب  
خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل  
یک و نیم کوه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه  
پر نشیب و فراز عبور پیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز  
دو شنبه سیزدهم ماه با معدودی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه  
شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل  
را برسم قمرغه احاطه نمودند و بیرون جنگل در اندک فضا تختی  
بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیرشکار  
ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و  
تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای  
مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر  
فیلبان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته  
و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور  
بیارند تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی  
که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنابر انبوهی درخت و تراکم  
اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت  
فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر

و ماده در حضور اشرف شکار شد از یجمله دو فیل بغایت خوش  
صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد درینولا دلاور خان کاکر  
از تغیر احمد بیگخان کبلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و  
چون بعرض رسید که عبد الرحیم خانخانان غزل مولانا عبد الرحمن  
جامی را که این منصرع از انست \* مصرع \*

بهریک گل رحمت صد خار می باید کشید

تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند  
\* بیت \*

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید

ابر بسیارست می بسیار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد  
مسانت تا رسیدن بدار الخلافه اکبر آباد روزگار بصعوبیت و دشوار  
سپری میشد رای صواب اندیش که عمده کشای مشکلات روزگار  
است چندین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در  
احمد آباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید  
شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عذرا اقبال بصوب احمد  
آباد معطوف گشت مقارن اینحال عرضداشت منهیان دار الخلافه  
بمسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت ائرو بای ظاهر  
شده و مردم بسیار تلف میشوند بذابراین قسح عزیمت آگره که  
بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده بود مصمم گردید  
هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت  
معمود و زمان معمود بمبارکی و فیروززی نزول معادت در شهر احمد



آباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمد  
 آباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحضت  
 تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و مستی  
 بحدی مستولی میگشت که مدتها فقل و حرکت تعذر تمام داشت  
 ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمیرسید قضا را  
 حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و آن قدر  
 آزار بوجود فیض درو آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز  
 است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور  
 افتاده که در چندین سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس  
 نهاده و بعد از دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین  
 خاکدان گذرانیده افد هوایش مسموم و زمینش کم آب و ریگ بوم  
 گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست  
 محسوس نمیکرد و آتش بغایت زبون و ناگوار رود خانه که متصل  
 بشهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها  
 اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران  
 دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در  
 خانههای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران مملو  
 سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا  
 درو سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون  
 شهر بجای سبزه و ریاحین تمام صحرا زقوم زار است و نسیمی که  
 از روی زقوم وزد فیضش معلوم

\* مصرع \*

ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم

در نینوا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت  
آستان بوس دریافتہ دوصد مہر بصیغہ نذر و دو ہزار روپیہ برسم  
نذر و یکصد اسب بطریق پیشکش معروضداشت در ملک گجرات  
کلان تر ازین زمینداري نیمت ملکش بدریای شور پیوستہ است  
و بہارہ و جام از یک جد اند دہ پشت بالا تر بہم می رسند بحسب  
جمعیت و اعتبار بہارہ از جام در پیش است میگویند کہ بدیدن  
ہدیچ یکی از سلاطین گجرات نیامدہ و سلطان محمود فوجی بر سر او  
فرستادہ بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از ہفتاد متجاوز  
بنظر در می آمد و او خود میگوید کہ نوہ سال دارم در حواس و  
قوی فتوری نرفتہ از مردم او پیری بنظر در آمد کہ موی ریش و  
بروت و ابرو سفید شدہ میگوید کہ ایام طفولیت مرا رای بہارہ بخاطر  
دارد و در پیش او کلان شدہ ام چون یکچندی در خدمت بسر برد  
بعنایت اسب خاصہ و فیل نر با مادہ فیل و خنجر مرصع و شمشیر  
و چہار انگشتی از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرہ سرفرازی  
بخشیدہ رخصت انعطاف ارزانی فرمودند در نینوا بعرض اقدس  
رسید کہ قراولان پادشاہی یکصد و ہشتاد و سہ زنجیر فیل نر و مادہ  
در حوالی دھود شکار کردند ہفتاد و سہ زنجیر فیل نر و یکصد و  
دوازدہ مادہ و قراولان شاہزادہ بلند اقبال شاہجہان و بیست و شش  
زنجیر نر و سی و ہفت مادہ برگرفتند درین تاریخ راجہ بکرماجیت  
کہ از عمدہای دولت شاہزادہ جوان بخت شاہ جہانست بمیامن  
تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تصاعد نمودہ  
بالتماس شاہزادہ گیتی ستان با فوجی از بندہای شاہی وجہ می

از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهباز خان لودي و هردی فراین  
 هاده و راجه پرنهچند و غیره و دویست سوار برقنداز و پانصد نفر  
 توپچی پیداده سوای جمعیتی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت  
 تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعزایت خلعت و شمشیر سرفراز  
 گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت  
 پیشکش نمود \*

## مراجعت موکب مایون از

### احمد آباد به دار الخلافه اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم  
 جلوس جهانگیری مطابق بیست و دوم رمضان سنه هزار و بیست  
 و هفت هجری ایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت  
 مقربخان را که از صفر سن در خدمت آنحضرت شاهنشاهی  
 سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف  
 و مراحم بیدریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی  
 بخشیدند بقاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهزی  
 در کره هوا ماده بخاری مانند دخانی بشکل عمود نمودار شد و هر  
 شب یک گهزی پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام  
 نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو مریک و میان گنده خمدار  
 مانند دهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اختر  
 شناسان قد و قامت ارباصطراب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه  
 فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلك اعظم متحرک



و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در و ظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در و سمعت آباد مملکت هند پرتو ظهور افکند و با و طاعونست که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت سال رزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت درینولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی و سر درختی اثری باقی نماده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آواره صحرای عدم شدند شب یکشنبه دو ازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی قعدة سده مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان از دختر خجسته اختر قدوه خواندین بلند مکان آصفخان پسر والا

گهر قدم بعرضه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اورنگ  
 زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد چون معموره ارجین محل ورود موکب  
 مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمند ترتیب فرموده بورود  
 قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار محسود خلد برین ساختند پنجاه  
 زنجیر فیل برسم پیشکش معروض مجلس فردوس نظر کردند  
 از آنجمله هفت زنجیر داخل فیلان خاصه شد و در کل آنچه از  
 پیشکشهای ایشان مقبول افتاده دو لک روپیه به قیمت در آمد  
 چون بحوالی ملک رانا امر سنگ ورود موکب گیهان شکوه دست  
 داد کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص  
 نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروضداشت در خلال اینحال  
 خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع جلال رسید  
 و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو همه پسر داشت و سورجمل  
 اگرچه بسال از همه کلاتر بود لیکن از بد مگالی و آشوب طلبی پدر  
 را آزردن خاطر داشت و بنابر توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او  
 بود پیوسته در حبس میگذرانید و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر  
 فرزند قابل نبود بجهت انتظام سلسله زمینداری و محافظت  
 ملک این بدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری مرفرار  
 ساخته محال زمیندارنی پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس  
 که سالها اندرخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحومی  
 مرتضی خان بخدست فتح قلعه کانکره دستوری یافت و چون کار  
 بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت  
 که عنقریب قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی

در آمده پردۀ آزر از میان برگرفته با مردم مشار الیه کار بمنازعت  
و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقشر ارباب از صفحۀ احوال  
آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود  
و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال  
او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران  
دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت  
ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانپانی گیتی ستانی شاه  
جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک  
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و  
بر انداختن من شده مرا بعصیان و بغی متهم دارد امید که باعث  
حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب  
فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از  
التماس طلب خود بدرگاه غبار شبه بر حواشی خاطر دولتخواهان  
نشدت که مبادا مزاج مرتضی خان بتحریک ارباب فساد بشورش  
در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد منجمه بالتماس  
شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائم او کشیده  
بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار  
معفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقد توقف  
افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی بناه رسید نظر بر ظاهر احوال  
او انگنده همدران زردی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته  
در خدمت شاهزادۀ بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند  
بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد



وسائل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگه شد هر چند این بی سعادت را باز دران کوهستان زاه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقد دوشوار بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر باراد و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده اورا با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و اینخدمت ازو مدمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمد های دولت ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیل و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدتها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمره سادات بارهه بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندی

از برادران و خویشان پای همت افشوده شربت خوش گوار شهادت  
چشید و بعضی بزخمهای مذکور که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار  
است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته  
به نکبت سرای خود برده و جمعی از جان دوستی بتک پا خود  
را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دمت تعدی و تطاول  
دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله  
مقرر بود تاخت و از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته  
بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش  
گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درینولا  
عبد الرحیم خانخانان سپه سالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت  
نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از  
پیشکشهایی او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه  
قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن  
عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سر گرفته بود مجددا بصاحب  
موبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص  
با کمر خنجر و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت  
فرمودند و منصب آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزاری  
ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملك با لشکر  
خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی  
بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه در کنار کول فتحپور ورود  
مروکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دیر کول پیمودند هفت  
کرده شد چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون بانراط

کشیده و کس بمیاردانه بر آورده تلف میشوند بنابراین بتاریخ  
 بیست و ششم دی ماه موافق غره صفر هزار و بیست و هشت  
 هجری معموره فتح پور به نزول رایات جهان کشای آراستگی یافت  
 مقارن اینحال روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضه غفران  
 شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیازمندی  
 فرمودند یکی از اعظم آثار که در زمان دولت و عهد خاندانی  
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است  
 بی اغراق عمارت بیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که  
 مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش  
 همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لك روپیه از خزانه  
 عامه خرج شده تا با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو  
 دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و  
 نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرع عرض و شانزده  
 ذرع طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد و بسی و دو زینه بالا باید  
 رفت و در دیگر خرد تر ازین رو بمشرق واقع است طول مسجد  
 از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دوصد و دوازده ذرع است از آن  
 جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع پانزده ذرع در پانزده  
 ذرع گنبد میانست و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع طول  
 و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی  
 این گنبد کلان دو گنبد دیگر خرد تر است ده ذرع در ده ذرع  
 تخته ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بمغرب  
 یکصد و هفتاد و دو ذرع و بر اطراف نمود ایوان و هشتاد و چهار



حجره است عرض حجره چهار ونیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و محن مسجد سوای مقصوره و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبد های خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده دور آنها بدارچنه الوان میگیرند و از عالم فانوس میزمایند و زیر محن مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو میسازند چون فتحپور کم آب است باهل این سلسله و مجاوران و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکند و در مقابل دروازه کلان برسمت شمال مائل بمشرق روضه شیخ است قدس الله سره العزیز میدان گنبد هفت ذرعه و دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه برسمت مغرب با فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشائر شیخ در آنجا آسوده اند از حوائج اقبال طراز فتح قلعه مورد و مهری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرما جیت بآن حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبذل و کرپزت بسر آرد مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده بجزگ صف پای اذنار قائم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و باندک زرد خورد کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مورد و مهری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت

بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عن  
جد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه  
ضلالت و ادبار بحال تباه پناه بگریوهای دشوار برده خاک مذلت  
و خواری بر فرق روزگار خویش بیدخت و راجه بکرماجیت ملک  
او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت چون نوید این فتح  
بمسامع جلال رسید بجلودی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت  
شد و از غرایب آنکه مورجمل مقهور برادری داشت جگت سنگه  
نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت  
سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی  
سهم و شریک بمشارالیه از زانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او  
جگت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمنصب قلیلی  
مقرر نموده بصوبه بنگاله گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در  
غربت روزگاری بخواری و دشمنی کامی گذرانیده نظر بر لطیفه  
غیبی داشت قضا را بطالع او چنین منصوبه نشست و آن برگشته  
بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر جگت سنگه را بسرعت  
هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و خطاب راجگی و منصب هزارگی  
نات و پانصد سوار سرفراز ساخته بدست هزار روپیه و خنجر مرصع  
و اسب و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند \*

### آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت  
هجری خورشید جهان افروز بدرج حمل در آمد و سال چهاردهم از

جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که  
غرغجهه مرادات و فروغ چهره سعادت است جشن عالی ترتیب داده  
منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش  
معروض بساط اخلاص گردانید از آنجمله یا قوتیست بیست و دو  
سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت  
شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرشش  
دانه مروارید غلطان که یکی از انها ینک تانگ و هشت سرخ وزن  
دارد و کلالی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آبان ابتیاع  
نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس  
که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پرنده مرصع باقبضه شمشیر  
که در زرگر خانه ایشان با تمام رسیده اکثر جواهر آن را تراشیده بکار  
برده اند و به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین  
و دولت که تا حال در عهد سلطنت هدیج یکی از بادشاهان نشده  
نقارخانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته  
و تدمه گورکه و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقارخانه  
بادشاهان ذی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده در ساعت  
مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت و پنج هزار روپیه  
برآمده دیگر تخت سواری فیل که باصطلاح اهل هند هوده گویند از  
طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل  
با پنج زنجیر ماده که قطب الملک برسم پیشکش به شاهزاده نامد  
از فرستاده بود فیل اول باسم داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز  
نقره و از پارچه های نفیس گجرات که کر کردان سرکار شاهی



مرحمت فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مساعدت عنایت شد ( درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده بسجود سدّه خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر نیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروضداشت در خلال اینحال شاه بیگخان که بخطاب خاندورانی ممتاز بود بذایر کبر سن و ضعف از سپاهگری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کمیاب خواہش ساخته برگنّه خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هریک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه ندیره وارمال دیورسید که در دکن باجل طبعی رخت هستی بر بست کجسنگه پسر او را بمنصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار خطاب راجگی داده فرق عزت بر افراختند درینولا حکم شد که از اگره تا لاهور بر هر کروه میلى سازند که علامت کروه باشد و در میل سوم چاه آبى که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند طیار سازند و مانند خیابان دورسته درخت نشانند \*

### توجه رایات عالیات بصوب جنت نظیر کشمیر

روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکر خان را بحراست دار الخلافه اگره

تربیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم گردد بطول میکشد القصه  
 قیمت مجموع پیشکش قریب پنچ لک روپیه شد درین تاریخ  
 خبر فوت شاهنواز خان خلف سده سالار خانخانان رسید جوان وجیه  
 رشید عالی فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شرابگشت  
 و از آفت مصاحبان خانه برانداز میگساری با فراط کشید همتش بلند  
 پرواز و نگاهش دور سیر و شجاعتش با تدبیر هم آموش در ضبط  
 و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت  
 و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کسی  
 روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت آنکه چون خانخانان  
 به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته  
 بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته  
 بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند  
 سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت  
 و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بنز هتکده جاودانی  
 کشید و اینواقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت  
 گران گذشت دار ایشان را بمنصب پنجهزاری ذات و موار سرفرازی  
 بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و امپ و فیل مرحمت نموده  
 بجای برادرش بسرداری صوبه برار و احمد نگر رخصت فرمودند  
 ( مقرر<sup>(۱)</sup> ایشان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی  
 بهار و پنده سرفرازی بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع

گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسب و فیل و علم و نقاره باو  
 مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور برگشته متهره مورد  
 اردوی گیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتمشای بندراین و  
 بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون  
 بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان شبیره و فرستک خانه کرده که  
 از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد \* بیت \*

از برون چون گور کافر پر حلال \* وز درون قهر خدا عزوجل  
 ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خوبش  
 دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشتند در اوراق سابق  
 از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار  
 کرده بود مرقوم گشته درینولاباز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هندو  
 است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآئین دین خویش  
 یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بنور قدوم  
 سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان ممتد در خلوت صحبت  
 مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و  
 خان اعظم از جانب او بسیار نگرانی خاطر داشت بتفرس در یافت  
 که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد بنا وجود  
 تعصب دینداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها  
 از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی خسرو بخضوع  
 وزاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او  
 شتافتند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت



و فل آنحضرت را بر وجهی بر مهربان ساخت که مجدداً نقوش  
جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزال عفو شست و شویافت  
و به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال از زوده  
از قید بر آوردند و حکم شد که بکورش می آمده باشد روز  
مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دار الخلافت دهلی بوز  
موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه برگشته کرانه  
که وطن مقر بخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائی  
است خوش آب و هوای زمینش بغایت قابل مقر بخان باغ عالی  
ساخته انبه که در باغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد  
از دکن و گجرات و ملکه های دور دست هر جا که تعریف انبه شنیده  
تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار  
پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگم زمین است خیابانها را فرش  
بسته و در میان باغ حوضی ساخته طول دویست و بیست ذراع و  
عرض دویست ذراع در میان حوض صفت معتابی بیست و دو  
ذراع مربع ساخته و از درخت های گرم سیر و سرد سیری اکثر درین  
باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سرو های خوشند بایام دارند روز  
مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سر هفت منزل شد چون در مشکوی  
اقبال شاهزاده گیتی سدان شاهجهان گرامی فرزند می قدم بعرضه  
و جرد نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده  
بالتماس بضیامت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالی ترتیب فرموده  
حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت  
پذیر گشته پدش کش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه

پسند افتاد يك لک و سی هزار روپيه قيمت شد و چهل هزار روپيه  
 پواده های خود گذاريدند (و بر آب آب بپاش جشن وزن باد شاهزاده بلند  
 اقبال آراستگي يافت ) و راجه بکرماجيت که قلعه کانگره را محاصره  
 داشت بجهت عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده دولت زمين  
 بوس دريافته فرق عزت بر افراخت و چون پيش نهاد خاطر اقدس  
 سمير و تماشای بهار کشمير بود و از رفتن لاهور فرصت از دست  
 ميرفت حضرت جهانبنانی گيتي ستانی را بدیدن عمارت  
 لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجيت بعنايت خلعت و خنجر  
 مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان  
 مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب  
 مسعود آراستگي يافت درين گل زمين حضرت عرش آشیانی  
 انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند  
 روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بايلچی  
 گری رفته بود از ايران آمده بدولت زمين بوس سعادت اندوخت  
 و معروض داشت که زنبیل بیک بايلچی شاه با مرسله که مصحوب  
 لو ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسيد از التفاتی که شاه بخانعالم  
 داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نويس گردد سواد  
 خوانان صفحه هستي حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در  
 محاورات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا  
 نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی یا شبی بضرورت در کلبه

خوبش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده  
عواطف و مهریانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خان عالم  
این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت  
شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده  
عذرهای خواستند از نفایس و نوادر که خان عالم آورده و بهترین تحفه های  
او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست  
با تقدّمش خان شبیده آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که  
دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر  
صورت نوشته که شبیده کیدست و این مجلس مشتمل است بر رویست  
و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش  
بغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابّهت تام  
دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و  
چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از  
شاگردان اوست و برورش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی  
بخطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو  
است \*

\* بیت \*

ز غارت چمننت بر بهار ممتهاست \* که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

فرد

لب از گفتن چنان بستم که گوئی \* دهان بر چهره زخمی بود به شد

فرد

دولب دارم یکی در می پرستی \* دگر در عذر خواهیهای مستی

مقارن اینحال حسبنی بسر سلطان قوام راعی گذرانید \* رباعی \*



گردی که ترا ز طرف دامان ریزد \* آب از رخ سرمه سلیمان ریزد  
گر خاک درت بامتحان بفشارند \* از وی عرق جبین شاهان ریزد  
درینوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان  
جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و آن حضرت بخط  
خاص در بیاض خود ثبت فرمودند \* رباعی \*

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد  
خونریزی و آستین فشانی که چه شد  
ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد  
خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان  
برآمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از فداست جا و لطافت  
آب و هوا دل نهاده آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود بعد از  
فتح کشمیر بخدست حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه پیوسته  
در سلک بندهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت  
شاهنشاهی که سنین عمرش از صد در گذشته بود درگذشت . از غریب  
آنکه در پرگنده دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش و بروت  
انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک قبضه<sup>(۲)</sup> بدشت و در میان  
سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که  
در گوشه برده کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند مباد  
خنثی باشد ظاهر شد که از دیگر عورات یک سر مو تفاوت ندارد

و غره اسفندار مذ ماه در پرگنه کربى بذشاط شکار قمرغه توجه فرمودند  
 هفتاد و يك قوچ کوهى و سى چکاره شکار شد چون مهابتخان مدتها  
 از دولت حضور محرومى داشت فرمان شده بود که اگر از نسق آن  
 کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده ملازمت نماید درین تاریخ  
 باستلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت خانعالم بمنصب  
 پنجهزاري و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر  
 قلعه رهناس مخیم اردوی گيهان پوي گشت عرضداشت دلور خان  
 حاکم کشمير نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با  
 خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولايت مفتوحه  
 بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهاردهم ماه مذکور  
 مقام بابا حسن ابدال محل نزول رايات جلال گشت روز مبارک  
 شنبه شانزدهم جشن وزن فمري ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم  
 از عمر همایون حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه  
 کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر منصور  
 متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات روزي  
 چند توقف فرموده باسودگی قطع مسامت نمایند و اتمام الدولة  
 الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میر سامان با عمده بیوتات  
 و کار خانجات بمرو عبور نمایند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی  
 از بندها براه پونج دستوري یافتند و موکب اقبال جریده با  
 چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند درین تاریخ خبر  
 فوت رانا امر سنگه رسید حکم شد که راجه کشنداس فرمان مرحمت  
 عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسب و میل بجهت گذر کرن

بوده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور  
 در موضع پکلی (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان  
 را بعنایت خلعت و پوستین و اسب و فیل سرفراز ساخته بخدمت  
 بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر در آمد که زبان  
 از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین برنگ گل انار و  
 بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ازان سیرتر گویا چندین گل خطمی  
 را تنگ بیکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلان تر  
 میشود و گلهايش سراپای درخت را فرو میگيرد برگ گش افدکی  
 ترشي دارد درین دامن کوه بنفشه خود رو بسیار است در غایت  
 خوشبوئی و رنگش از بنفشه باغی کمترست شب بیست و دوم باران  
 شد و هنگام سحر برف بارید چون اکثر راه اجمه بود و از باران  
 لغزیدگی بهمرسانید چارواهای لاغر هرجا که افتاد بر نخاست  
 بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار بادشاهی تصدق شد از امر  
 بضبط درنیامد بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند در بیست  
 و سوم سلطان حسین زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین  
 منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته  
 بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت  
 پکلی سی و پنج کوزه در طول و بیست و پنج کوزه در عرض است مشرق  
 رویه کوهستان کشمیر و بر سمت مغرب آتک بذارس در جانب شمال کوه  
 کنور و بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیرست در زمانی که  
 صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران  
 عثمان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت



قباب بودند درین حدود یورت مرحمت نموده گذاشته اند میگویند  
 که ذات ما قارغ است اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر  
 اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (محض) اند  
 و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید  
 کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی زمیندار دهمتور  
 بود درین تاریخ بهادر نام پسر ارست اگرچه باهم نسبت خویشی و  
 پیوند دارند لیکن نزاعی که لازمه زمینداری است پیوسته بر سرحد  
 حدود می دارند و اینها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید  
 که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که باردوی ظفر  
 قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانه مختصر  
 بقدر احتیاج و کار خانجات ضروری همراه گرفته ویلان را تخفیف  
 دهند و سه چهار روزه آرزو برگیرند خواجه ابو الحسن میر بخشی  
 با سائر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست و یکم از پل  
 رود خانه ندین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه وازه که  
 مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین منزل  
 دو شاخ شده می رود متصدیان پیشخانه عالی بهجت عبور لشکر منصور  
 در پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هجده ذره و دوم چهارده  
 ذره و در عرض هر کدام پنج ذره و طریق ساختن پل آنکه  
 درختهای کلان از تاز بر روی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ  
 بست استحکام میدهند و تخته چوبهای سطر بر روی آن انداخته  
 بمیخ و طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها  
 برجاست ویدانرا پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند

روز مبارک شنبه بیست و سوم ( نهم ) برکنار رود خانه کشن گنگا منزل  
شد در روز قبل ازین حکم شده بود که راقم اقبالنامه پیشتر شتافته  
سرزمینی که ارتفاع و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز  
اختیار نماید اتفاقا در اطراف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف  
بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجاه ذره در پنجاه ذره  
که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی مهیا داشته  
بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن آراستگی یافت و چون  
حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد  
تکسین و آفرین گشت \*

### آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الآخر سنه هزار و بیست و نه  
هجری تحویل نیر اعظم بشرف خانه حمل اتفاق افتاد و بر لب رود  
خانه کشن گنگا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم  
از جلوس حضرت شاهنشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین  
منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است و در  
جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تنگی پر جوش  
و خروش میگذرد هر چند فیل کلان باشد نمیتواند پای خود را  
قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان  
میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشود  
بکمترین بندها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل  
توقف نماید و غیر از آصفخان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ

متنفسی را نگذارد که در رکب سعادت کوچ کند حتی خسرو و  
خانجهان و خانعالم و دیگر بندها و اردو را یکمَنْزل در قفای مامی  
آورده باشد قضا را خیمه و بنگاه این فقیر را پیش از حکم روانه  
مَنْزل ساخته بودند در ساعت بمردم خود نوشتم که در باب من  
چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم  
فقیر این خبر را در پای کوتل بهلیاس شنیده همانجا پیشخانه  
را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب  
اقبال قریب مَنْزل حقیر رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد  
و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نور جهان بیگم  
و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند  
و بغیر از خواجه سرای چند دیگری در آن نزدیکی بار نداشت از  
شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش  
گردید هنوز یک میدان طی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت  
ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده باحضرات عالیات  
در مَنْزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند  
از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کمترین شد و از استماع  
این نوید جان بخش سر از پا نشناخته در عرض دو ساعت خود  
را باستلام عتبه خلافت مریبلند ساخت و بزبان حال این بیت  
می خواند

\* بیت \*

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را مهمان چو بیگه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جنس و صامت و ناطق بتفصیل برسم



پیشکش و پا انداز معروض داشت همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشنبه روز در خانه او براحت و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقربا بلکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش و بجامه خواب و مصالح باورچیخانه و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شیطان کشیده که بخادمان حرم سرای عزت و بندهایی که در رکاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهنائی نزول منوکب منصور اتفاق افتاد و سرو پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و منصب این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشئه شراب بخاطرش می رسید که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که پای در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و میگویند که درین قسم هوای سرد بی ضرر در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند در آمدن از آئین حزم و احتیاط بسیار دور است

بحرف آنها مقید نمی شود و از آشوب مستی و غرور جوانی با اعتماد  
 شناوری خود با یک نفر خدمتیده و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن  
 آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده  
 خود را به میان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج  
 نمیتواند خون را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان  
 بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتیده رخت حیات بسیل فنا  
 در داد کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل  
 سلامت رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجیب صحبتی باین  
 پسر بود و در راه پونج از استماع این خبر جانکاه دل خراش جامه  
 شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر میسازد و با  
 جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا بزنه متوجه ملازمت  
 میگردد ( و از سوز و گداز مادرش چه نوبست ) اگرچه میرزا دیگر فرزندان  
 هم دارد لیکن پیوند دل باین فرزند داشت منش بدست و پنج  
 بود در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل را خوب  
 میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم میداد که در پیش فیل  
 خاصه بادشاهی سوار شود و در سپاهگری بغایت چمپان بود چون  
 از کوتلها گذشته در موضع نیسار<sup>(۶)</sup> (بلتار) منزل شد صحرا صحرای چمن  
 چمن شگوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان زر و گلهای  
 غریب که مخصوص این ملک است بنظر در آمد درین منزلها  
 آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و

نمود خوشی دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بنظر در آمد لیکن این آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر بیاره موله منزل شد باره موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است برابر آب بهت واقع شده جمعی از سوادگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند پیش از ورود موکب مسعود بجهت سواری اکثری از بندها کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز افزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت الحق اینخدمت را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تامعموره کشتوار شصت کروه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه دهم شهر یورماه الهی سنه چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حسن نام پسر خود را با گرد علی میربحر بمحافظت شهر و حراست سرحدات مقرر داشت و چون لوه چک و ابیده چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیده ضلالت و ادبار بودند هدیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسوکه متصل بکوئل پنجال ( پیر پنجال ) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از



منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شتافت  
 و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری  
 و جمعی از بندهای جهانگیری براه آهن تعین فرموده جمال نام  
 پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود  
 مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بردست راست و چپ خود  
 قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ  
 بجهت احتیاط همراه گرفته اسبان سباهی را در کل باز گردانیده  
 بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته  
 پداده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کفران بد سرانجام  
 منزل بمنزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از محکمهای غنیم بود  
 شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف  
 تعین شده بودند باهم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت  
 نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل  
 دشوار و نشیب و فراز بسیار بیای مردی و همت پیموده تا دریای  
 مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان  
 لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ابیه چک برگشته  
 بخت با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ابیه چک  
 راجه بیدست و بیدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در  
 بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از  
 بهادران تیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم  
 واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت  
 بیست شبانروزی بندهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و

کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمیکردند  
 تا آنکه دلاور خان از استحکام تهنجات و سرانجام آزرده خاطر جمع  
 نموده ببلشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیل ساز و روباه بازی  
 وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود  
 را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون  
 گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی  
 پناه رفته آستان بوس میدنمایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش  
 نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستادهای راجه را بی نیل  
 مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد  
 جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای  
 آب رفته بشنا ازان دریای زخار خونخوار عبور نمود و با مخالفان  
 بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم  
 آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در  
 خود نیافتند تخت پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای  
 نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقایه لشکر را گذرانیدند  
 دلاور خان در بهندر کوفت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا  
 دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز  
 مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان  
 آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای  
 سطر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقداریک بدست پهلوی  
 یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر  
 آنطرف آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند

ثمر تعبیده می‌نمایند که پیدایها پای خود را بران چوبها نهاده بهر دو  
 دست طنابهایی بالا را گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از  
 آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په گویند و هر جا  
 مظنه بستن زم په داشتند به بندوچچی و تیر انداز و مردم کاری  
 استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلار خان جالها ساخته شبی  
 هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالها نشانده میخواست که  
 از آب بگذرانند چون آب در غایت تندى و شورش میگذشت جاله  
 پسیل فدا رفت شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم  
 شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر از آن جوانان بدستیارى شناوری  
 خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بران طرف آب افتاده  
 در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصه دلار خان تا چهار ماه و  
 ده روز در بهندر کوت پای همت افشوده سعی در گذشتن آب  
 داشت و تیر تدبیر بر هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری  
 رهبری نموده از جائی که مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته  
 و در دل شب جلال پسر دلار خان با چندی از بندهای درگاه و جمعی  
 از افغانان قریب بدویست نفر از آن راه بسلامت گذشته هنگام محر  
 بیخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که  
 برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری مراسیمه بر  
 آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه عیف جان بتنگ  
 پا ازان ورطه بلا بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان بر راجه رسیده  
 خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورده که  
 من راجه ام مرا زنده نزد دلار خان ببرید مردم بر سر او هجوم آورده



دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه از مفسودیان او هر کس  
هر جا که بود خود را بگوشه کشید دلاور خان از شنیدن این مرده فتنه  
و فیروزی سجدات شکر آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب  
گذشته بمندل که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب  
تا آنجا که گروه مسافرت بوده باشد ( دختر سنگرام راجه جمهو  
و دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانه او بود از دختر سنگرام  
فرزندان دارد ) پیش از آنکه فتنه شود راجه عیال خود را از روی احتیاط  
به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود چون موکب  
منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته  
متوجه آستان هوس گشت و نصر الله عرب را با جمعی از سوار  
و پیاده بحراست آن ملک گذاشت. مجمعی از خصوصیات کشتوار آنکه  
در کشتوار ( گندم ) جو و عدس و ماش ارزان و فراوان می شود  
بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد ( و زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر  
است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود نارنج و ترنج  
و هندوانه فرد اعلا بهم میرسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر  
است و دیگر میوهها از انگور و شفتالو زرد آلو و امرود ترش و زبون  
می باشد اگر تربیت کنند ممکن که خوب شوند ( سندهی نام زریست  
مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نیم آنرا بیک روپیه میگیرند  
در سودا و معامله پانزده سندهی را که ده روپیه باشد مهر بادشاهی  
حساب میکنند دو سیر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم

فیدست که راجه از محصول زراعت خراچی بگیرد بر سر خانه در  
 سالی شش سنهسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل  
 بعلونۀ راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تنخواه  
 نموده و غایۀ در وقت زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت  
 از دوسیر باشد چهار روپیه میگیرد کلیه حاصل راجه جریمه است  
 که باندک تقصیری مبالغ کلي ستاند ) بهمه جهت يك لک روپیه  
 تخمیناً حاصل خاصۀ او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیداده  
 جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ  
 از راجه و عدهای او بوده باشد محصول یکساله که در وجه  
 انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات  
 و هزار سوار ضابطۀ جهانگیری بوده باشد ( چون دیوانیان عظام<sup>(۲)</sup>  
 نسق بسته بجایگزین دار تنخواه نمایند حقیقت قرار واقع ظاهر  
 خواهد شد که چه مقدار جا است ) روز دوشنبه یازدهم بعد از دوپهر  
 و چهار گهتری روز بمبارکی و فرخی در عمارتی که مجدداً برکنار تالدل  
 احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش  
 آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایه  
 هنوز نا تمام است يك ضلع آن مانده امید که بعد ازین باندک مدت  
 بانجام رسد - روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان حسب الحکم راجۀ کشتوار  
 را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاعت نیست  
 لباسش بر روش اهل هند و زبان کشمیری و هندوی هر دو میدانند

بخلاف دیگر زمینداران اینحدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم  
 فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه  
 حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین  
 آسوده و فارغبال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع  
 هندوستان بحبس محلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل  
 و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت  
 آنحضرتم بهرچه حکم شود - اکنون مجمعی از احوال و اوضاع و  
 خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است  
 عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و  
 پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت  
 آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ  
 راجه ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندوی بغارسی  
 ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سده هفتصد  
 و دوازده هجری بنور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر  
 از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته  
 اند تا آنکه بتاریخ نهمصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی  
 فتح فرمودند ازان تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف  
 اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل پهلپاس  
 تا قنبردیر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از  
 بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نی شیخ ابو الفضل  
 در اکبر نامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای  
 کشن گنگ تا قنبردیر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم



نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت  
 احتیاط جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودند که طول و عرض  
 را طذاب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار  
 داد است که حد هر ملکی تا جائی است که مردم بزبان آملک متکلم  
 باشند بنابراین از پهلوی که یازده کروه آنطرف کشن گنگ است  
 سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه برآمد و  
 در عرض دو کروه بیش تغارت ظاهر نگشت و کروهی که درین  
 دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش  
 آشنایی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذرع است و یک ذرع حال دو  
 ذرع شرعی میشود هر جا کوزه یا گز مذکور میگردد مراد ازان کوزه  
 و گز معمول حال است نام شهر هری نگر است و دریای بهت  
 از میان معموره میگردد و سرچشمه آنرا ویرناک نامند از شهر  
 چهارده کروه بر سمت جنوب واقع است و بحکم حضرت شاهنشاهی  
 بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار  
 پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی  
 آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح آملک کدل گویند و در شهر  
 مسجدیست بغایت عالی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و  
 نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین  
 تعمیر نموده و هنوز با تمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاده  
 و در نصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان حسین حسن انجام و  
 آراستگی بخشیده و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که  
 برجا است از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و

عرض یغصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق و بر  
اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از حکام  
کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند  
درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر  
دو کول بزرگ است که همه سال پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد  
و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی است  
در شهر و پرگانات پنجهزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار  
صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت پرگانه  
است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراح گویند و  
پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و ستد زروسیم درین ملک  
رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار  
شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال  
است کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که  
هشت آثار باشد يك ترك و جمع ولایت کشمیر سی لك و شصت  
و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترك است که بحساب نقدی  
هفت کرور و چهل و شش لك و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود  
و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوار است راه آمد و رفت کشمیر  
متعدد است و بهترین راهها بهنبر و پکلی و دستور است اگرچه راه  
بهنبر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد  
منحصر در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف  
مالامال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید  
نوشت ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار از اوصاف و اطوار و خصوصیات

آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه  
 ایست آهذین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان  
 را خلوتکده ایست دامنهای خوش و آبشارهای دلکش از  
 شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و  
 شمار بیرون چندانکه نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل  
 سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا و صحرا و انواع گلها و اقسام  
 ریاحین از آن بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگر کوه و دشت  
 از اقسام شکوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله  
 بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروج را چه گوید \* مثنوی \*  
 شده جلوه گر نازنیزان باغ \* رخ افروخته هریکی چون چراغ  
 شده مشکبو غنچه در زیر پوست \* چوتعویذ مشکین بدازوی دوست  
 غزل خوانی بلبل صبح خیز \* تمنای می خوارگان کرده تیز  
 بهر چشمه مقدار بط آبگیر \* چو مقراض زرین بقطع حریر  
 بساط از گل و سبزه گلشن شده \* چراغ گل از باد روشن شده  
 بنفشه سر زلف را خم زده \* گره در دل غنچه محکم زده  
 بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای  
 شکوفه در غره اسفند از من ماه میشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین  
 و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن  
 کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه  
 سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خالپوش کرده پیا  
 لاله چو غاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفت و  
 بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است



امسال در باغچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب  
 شگفته بود. یاسمن کبود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که  
 اهل هند چندبیلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی  
 رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل  
 سرخ چند قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی  
 است صندلی رنگ و بویش در غایت نراکت و لطافت از عالم گل  
 سرخ و بده اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه  
 در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه  
 کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود  
 تده اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که  
 بکمال رسید و گل کرد کرمی پیدا میشود و برگلش پرده از عالم  
 عنکبوت می تفتد و ضائع میسازد و تده اش را خشک میکند  
 و امسال چذین شد و گلهائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده  
 از حساب و شمار بیرونست آنچه نادر العصری استاد منصور نقاش  
 شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت  
 عرش آشدانی شاه آکو مطلقا نبوده محمد قلبی افشار از کابل آورده  
 پیوند کرد تا حال دوازده درخت ببار آمده زرد آلوی پیوندی نیز  
 درخت چند معدود بود مشار الیه پیوند را در بزم ملک شائع ساخت  
 و الحال فراوانست و (الحق زرد آلوی کشمیر خوب میشود در باغ  
 شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر ازان در کابل خورده

نشده بود و در کشمیر چند درخت مثل آن در باغهای بادشاهی  
 هست ( ناشپاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان بهتر نزدیک  
 بدشپاتی همزنند است مدب کشمیر بخوبی مشهور است  
 و امروز وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و  
 زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد و خربزه  
 بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون  
 بسفچگی رسید گرمی درمیدانش بهم میرسد و ضائع میشود و اگر  
 احیاناً از آمیب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت  
 نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت  
 تاک انگوری بالا رفته غایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت  
 چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پیله بکار  
 میروند و تخم پیله از گلگت و تبت می آورند شراب و سرکه فراوان  
 میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مصل گویند  
 بعد از آنکه کاسها ازان در کشند بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه  
 اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین  
 آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود  
 بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشنگ  
 مشته میگردند و برنج از همه بیشتر ممکن که سه حصه برنج و یک  
 حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است  
 و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد  
 ازان میخورند و انرا بهته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه  
 مردم کم بضاعت حصه ازان بهته شب نگاهدارند روز دیگر میخورند

ملک از هندوستان می آرند و در بهته نمک اداختن قاعده نیست  
 سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه در آن  
 می اندازند و جمعی که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روغن  
 چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زرد تلخ و بد طعم میشود بلکه  
 روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند  
 و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیری و چون هوا سرد و نمناک  
 است بمجرد آنکه سه چهار روز بماند متعیر میگردد و گاو میش  
 نمیداشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریزه و کم مغز است  
 نان خوردن رسم نیست و گوسفند بی دنده می باشد از عالم بدنی  
 هندوستان آنرا همدو میگویند گوشتش خالی از نزاکت و راست  
 مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میداشد  
 ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می شود اما بغایت زبون  
 و بی مزه ملبوسات از پشمینه متعارفست مرد وزن کرتی پشمین  
 می پوشند و آنرا پتو میگویند فرضا اگر کرتی پتو نباشد اعتقاد شان  
 آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست  
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط  
 اشتهار حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال  
 جسدیم تر و موجودار و ملایم میداشد و دیگر درمه است از عالم خرسک  
 بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر  
 میشود با آنکه پشم شال را از تبت می آرند در آنجا بعمل نمیتوانند  
 آورد پشم شال از بزنی بهم میورسد که مخصوص در تبت و خراسان  
 است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و دو شال را باهم



و نو کرده از محال معقولات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست  
 مردم کشمیر سرمیتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را  
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست يك كرتۀ پتوسه مال چهار  
 مال بکار میروند و نا شسته از خانه بافنده آورده كرتۀ می دوزند و  
 تا پاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است كرتۀ دراز و فراخ  
 تا سر و پا افتاده می پوشند و كمر می بندند با آنكه اكثری خانه  
 بر لب آب دارند يكقطره آب بدن آنها نمیرسد مجعلا ظاهر و باطن اهل  
 کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چركين و بی صفاست  
 ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند موسیقی را  
 رونق افزود كمانچه و تَبِر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد  
 در زمان سابق سازی از عالم كمانچه می داشتند و نقشها بزبان  
 کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم منحصر در دوسه  
 مقامی بود بلکه اكثر بیدك آهنگ می مرائیدند الحق میرزا  
 حیدر را در رونق انزائی کشمیر حقوق بسیار است پیش از عهد دولت  
 حضرت عرش آشیانی مدار سوارچی مردم آنجا بر كوفت بوده اسپ  
 كلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و تركی برسم هدیه و  
 تحفه بجهت حكام آوردندی و كوفت عبارت از یابوئیست چار شاذه  
 بزمین نزدیک در سائر كوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه  
 در طرف بنگاله میشود انرا تا نكهن میگویند اكثر جنكره و شخ جلو  
 میشود بعد از آن كه این گلشن خدا آمربین بتایید دولت و یمن  
 تربیت خاقان سكندر آئین رونق جاوید یاست و بسیاری از ایماقات را  
 در بنصوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسپ عراقی و تركی

حواله نموده که گره بگیرند و سپاهیان از خود نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک بهمرسید چنانچه اسپ کشمیر تا دویست و سیصد روپیه بسیار خرید و فروخت شد و اخیانا بهزار روپیه هم رسید مردم اینملک بی خیر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر مخی و سنی اند و سپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی و طائفه از فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی میزنند و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای طالب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند و زن نمیکنند و پیوسته درخت میوه دارند در صحرا می نشاندند باین نیت که مردم از آن بهره ور شوند و خود از آن تمتع بر نمیگیرند و قریب ده هزار کس ازین گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر کشمیریان متکلم ظاهرشان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن کتابها بزبان سهندسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سهندسکرت زبانیدست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست و عمارانش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند و هری پریت نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوه دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم گره و کسری پیموده شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه حکم فرموده بودند که

درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهادند  
 و در عهد دولت جهانگیری قریب الاختتام شده چنانچه کوهچینه  
 مذکور در میان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته  
 و کول مذکور بحصار پیوسته و عمارات دولتیخانه مشرف بر آب است  
 و در دولتیخانه باغچه واقع است با مختصر عمارتی که حضرت عرش  
 آشیانی اقدس در آنجا نشسته اند و چون درین مرتبه سخت بی  
 طراوت و افسرده بنظر اشرف درآمد بر اقامت اقبالنامه حکم شد که  
 در ترتیب این عمارت و باغچه و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد  
 بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اتمام این فدوی روزی تازه  
 یافت و در میان باغچه صفت عالی سنی و در ذرع مربع مشتمل بر  
 سه طبقه آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده بتصویر  
 استادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و این باغچه را نور  
 انزا نام فرمودند - روز جمعه پانزدهم فروردین ماه در کار قطار از  
 پدشاههای زمیندار تبت بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب  
 بگرمیش بیشتر شهادت و مناسبت دارد اعضایش پرپشم است و  
 این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بزرمک که از ولایت بکرو  
 کوهستان گرم سیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و  
 آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر موی  
 و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم در بنوا  
 آهویی مشایین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود  
 فرمودند که طامامها ازان پختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد  
 از حیوانات مکرانی گوشت هیچ یک بزبونی و بد طعمی این



نیست نافه در تازگی بوئی ندارد بعد از آنکه روزی چند ماند و خشک شد خوشبوی میشود و ماده نافه ندارد و مخصوص نراست درین دوسه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک و شالامال<sup>(۱)</sup> محظوظ بودند بهاک نام پرگنه ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالمیان شاهجهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بختند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است - روز یکشنبه هفدهم غریب واقعه روی نمود شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقاً دریچه بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی گزان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزمی افتد قضا را پلاسی نه کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته سر شاهزاده به پلاس میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذره است چون جنایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات میشود عیان بالله اگر چنین نبود کار بدشواری کشیدی دران وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای جهروکه ایستاده بود فی الفور دیده آن قره العیون خلافت را برمی دارد و در

آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف بر ایشان مستولی میشود و زحرف زدن می مانند در بذرت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش مرامینه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمان ممتد محو این موهبت مجدده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی تطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کم دل برگرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیر افتد و اصلا غدار آمیبی بر اعضایش نه نشیند جای هیرتست - و از غرایب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه بجو تکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زانچ طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و ممکن که از جای مرتفعی بزیر افتد و غدار آمیبی بدامن حیاتشان نه نشند و چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همواره این توهم پدرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار یک چشم زدن ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و محارمت ایشان داشتند تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انگها و دایهائی ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لله الحمد که بخیر گذشت چون از دلار خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار

هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و پسران او را نیز  
 بمذاسب مناسب امتیاز بخشیدند - روز چهارشنبه بقصد شکار کبک  
 بموضع چادوره<sup>(۶)</sup> که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سرزمین  
 خوش و سیرگاه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی  
 دارد و در سر راه درختی است هل<sup>(۷)</sup> تهل نام که چون یکی از شاخهائی  
 آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را  
 اعتقاد آفکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً  
 در دیبه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک  
 بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص  
 یک درخت و در موضع راول پور از شهر دو و نیم کوه بر سمت  
 هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس  
 در آن میان راست استادند جانوران پرند که در کشمیر نیست  
 بدین تفصیل است کلذک - سارس - طاووس - چرز - لک - تغداغ -  
 کروانک - زرد پلک - نقره پا - غرم پی - بوزه - لک لک - حواصل -  
 منک - بغله قاز - کوپل - دراج - شارک نوک سرخ - سرکه - موسیچه -  
 هریل - دهنک - شکر خواره - مهورکه - مهرلات - دهنیس - کلچری -  
 بتهری - چون اسامی بعضی ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت  
 نمی باشد بهندوی نوشته شد - و اسامی بهائیم که در کشمیر نمیباشد  
 از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیرزرد - یوز - گرگ - گاو میش  
 محرائی - آغوی میاه - چهکاره - کوته پاچه - نیله گاو - گورخر - خرگوش -



سیاه گوش - گربه صحرائی - موشک کربلائی - هوسمار - خارپشت -  
 درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکرة بصاحب صوبگی تده  
 و بمنصب دوهزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار سربلندی یافت  
 و علم نیز ضمیمه سائر مراحم گشت - درین تاریخ از عرائض سپه سالار  
 خانخانان و منهبان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه  
 بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت  
 زشت آن بد اختر است بذیان کرده و ازبنکه موکب منصور بولایت  
 دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده عهد و پیمانی  
 که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه  
 بادشاهی دراز ساخته است ( امید<sup>(۶)</sup> که درین زودی بشامت اعمال  
 ناپسندیده خویش گرفتار آید ) و چون سپه سالار التماس خزانة  
 نموده بود حکم شد که متصدیان دار الخلافت آگره مبلغ بیست لک  
 روپیه بلشکر ظفرقرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید که  
 امرا تهنایجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و برگیان بر  
 دور لشکر نوج و جوق جوق در سیر و دوراند و قزاقی مینمایند  
 و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده تا حال دوسه دفعه  
 بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر  
 مرتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند در مرتبه  
 آخر داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مقهوران  
 تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی

بواهی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالما و  
 غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن غنیمت مداخل رسد غله را مسدود  
 دارد و از نا رسیدن غله بلشکر ظفر قرین عسرت و گرانی عظیم بهم  
 رسیده و کار بصعوبت کشیده و چاروا زبون شده دولتخواهان کنکاش  
 دران دیدند که از گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهاک توقف  
 باید نمود تا بنجاره و رسد غله بصعوبت می رسیده باشد و سپاه محنت  
 و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معینا مقهوران  
 شوخی و شلائیدی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ  
 دیو باعترض اقبال بیزوال بمداغه غنیمت همت گماشته بسیاری را  
 بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده  
 بدست افتاد هر چند خواستند که برفیل اندازند پای جهالت  
 افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن  
 جدا سازند ( امید که فلک کینه گذار سنای کردار ناهنجار در دامن  
 روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که درینولا  
 بظهور آمد دعوی عبد الوهاب پسر حکیم علیست بجمعی از سادات  
 متوطن لاهور و محجوب شدن او از خجالت کذب و تفصیل این  
 مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبد الوهاب  
 بجمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی مینماید خطی بمهر  
 قاضی نور الله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسید ولی  
 پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرج نمودند او گواه ثالث

آوردن دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده با وجود این سادات  
 منکرند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود  
 را از ایشان بگیرد حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی  
 است بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی  
 ثباتی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره ندارد  
 و بر ما ستم میشود و معامله کلی است ممکن نیست که از عهده  
 وصول آن توانیم بر آمد و بغیر ازینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب  
 نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید  
 که سادات شب بکلبه این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر  
 ساختند چون معامله کلیست هر چند در تحقیق آن بیشتر تامل  
 و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر  
 خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیه آصفخان در تحقیق  
 این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که  
 اصلا مظنه شک و شبهه نماند به مجرد شنیدن اینک حرف حکیم زاده را  
 دل از دست افتاد و هر چند آصفخان بطلب او مردم گماشت از آنجا  
 که خائن خائف می باشد خود را ظاهر ساخت و چندی از  
 آشنایان را شفیع انگلیخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر  
 سادات باز پرس این قضیه را بآصفخان نیندازند خط آنرا می بدارم  
 که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکى از  
 دوستان خود سپرد و این حرف بآصفخان رسید او جبرا او را حاضر  
 ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را  
 یکی از غلامان ساخته و مرا از زاده برده خجالت زد جاوید گردانید و بهمین



مضمون نوشته بخط خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبد الوهاب را تغیر فرموده از پایتخت اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند (درینولا سریر آرای سرادق عفت بادشاه بانو حجله نشین ملک بقا گشت و الم این واقعه دلخراش بر خاطر حق شناس گران گذشت - و از غریب آنکه جو تکرای منجم دو ماه پیش ازین براقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود (درین تاریخ شیخ احمد سرهندی را که از خود آرائی و بیصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکانات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده برفتن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تنبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نفص مرا اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانج ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروضداشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بذاب غرابت مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت اشتها محتاج بتعریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلواه قریب بدولتخانه ایشان رسید از آنجا باز گنبد شده پهلوئی خانه قاضی

بایزید که از مضاحبان شاهزاده دانیال بود افتاد اتفاقاً اسپ قاضی سه چهارگز دور تر از آنجا بسته بود بمجرد رسیدن غلوه بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده شده بیرون افتاد غلوه اش از سنگ بود بوزن ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بمثابه کلانست که شخصی مستوی الخلق در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بهمیر و تماشای دیرناک که سرچشمه دریای بهت است و از شهر تا آنجا همه راه هیر گاه و چشمهای جانفزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و کشتیها را آراسته بسمت بالا آب شتافتند روز سوم مقام بیج<sup>(۷)</sup> برآه بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرری کشمیر است و چلکه واقع شده در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجایگیر شاهزده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیج برآه بموضع<sup>(۸)</sup> اینج<sup>(۹)</sup> تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست جاری و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجایگیر خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیامت پرداخته پیشکش کشید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کروه پیشتر چشمه مچھی بهون است آب این چشمه ازان

بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بید  
بر دور آن رسته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجوشند که  
چشم خیره میشود و صفای آب بمثابه که اگر نخودی در آب افتد  
محسوس میگردد \* بدت \*

در ته آبش ز صفاریگ خرد \* کور تواند بدل شب شمرد  
از چاهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون  
تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره هر بهر  
آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه  
بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از  
بهشت عذیر هرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمه دیرناک بزم  
نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن  
کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بوش  
محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز  
این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهند درینولا بانجام رسیده  
حوض مؤمن چهل و دو ذرع در چهل و دو ذرع و عمقش چهارده  
ذرع و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه<sup>(۱)</sup> رسته زنگاری  
رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و بر دور حوض ایوانها طاق زده  
و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای  
باغ جوئی چهارگز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول  
و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی



جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی  
 سبزه تلخ و برخی فستقی و سیدگی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر  
 در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاووس  
 منقش و از موج آب متحرک و گلها جابجا شگفته نفس الامر  
 آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیرگاهی نیست  
 چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر  
 ارتفاع یافت و سرچشمه لوگا بهون محل نزول بارگاه اقبال گشت  
 این سرچشمه نیز سیرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی  
 اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه  
 اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی  
 این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام  
 انداختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی  
 چشم داشت ظاهرا آب این چشمه را تأثیری است که ماهی را کور  
 میسازد بنابر غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کلمک بیان  
 گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خانسامان بصاحب  
 صوبگی کشمیر مرفرازی یافت و مدیر جمله از تغییر او بخدمت  
 مذکور سعادت اندرخت و راقم حروف از تغییر مدیر جمله بخدمت  
 عرض مکرر مقرر گشت درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده  
 افتاد در جائی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یک  
 دیگر می برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور  
 بفاصله چهارده پانزده ذرعه و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها  
 چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر

میرفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتیها را که باهم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته میروند و ماهی که در میان هردو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بپای ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را بیالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می آرند از جمله پیرملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد ( در شهر<sup>(۶)</sup> جشن دسره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند ) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به طبائی که در رکب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد سیر خزان بجانب صغاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صغاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نموده داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهای

( \* بیت \* )  
 خزان از خویبهای بهار هیچ کمی ندارد  
 فوق فضا نیافته ورنه در نظر \* رنگین تر از بهار بود جلوه خزان )  
 چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایت  
 مراجعت بر افراختند و بنابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر  
 بموضع بانپور شناختند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع  
 جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چندانکه نظر کار میکرد  
 شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد  
 بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل  
 چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد  
 من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا  
 معمول است و سیري بده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرری  
 است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهند و آنها بخانه خود  
 برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ربعی که از  
 قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک  
 در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیداشد بحدیکه در حسن  
 او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفههای  
 کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد  
 پربهم می رسد و از باز و جره تادویست دست بدام می افتد آشیان  
 پاشه هم دارد و پاشه آشیانی خوب میشود درین دولت ابد قرین  
 کارخانه قالی بهم رسیده و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش



قالی کرمان در برابر آن پلاسی بیش نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر ازان فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد \*

### معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی از راه کوتل پر پنچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بحکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلیچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجورا باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیۀ مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن آن با پنجهزار روپیۀ دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته چنانچه هم اسپ گيرائی نداشت و سوار بدشواری طی مضافت می نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین<sup>(۲)</sup> مسافر راه عدم شد از خدمتکاران معتمد و بندهای قدیم بود انیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعهده او بود خدمت انیون بخواص خان تغویض یافت و آبدار خانه به موسوی خان مقرر شد چون

موضع تته معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان کشمیر را بجهت قرب جوار یاک گرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمیندار این سرزمین را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده معینا<sup>۱</sup> او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده با<sup>۲</sup>تش در می آیند آنها نیز زنده بگور می در آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هنوک خویشی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کزند در منزل به<sup>۳</sup>ر شکار قمرغه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند و در مقام کهرجا<sup>۴</sup>ک و مکھیال نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکار گاه جهان گیر آباد مخیم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان

شاهزادگی شکار گاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش فیاهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر منی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف برگزیده ساخته و بجایانگیر آباد موسوم فرموده بجایگیر موسمی الیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتحانه و تالابی و مناری اساس نهند و بعد از فوت سکندر منی بجایگیر ارادتخان عنایت نمودند و سربراہی عمارت بمشار الیه باز گشت بجهة یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکار گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم سال هزار و سی و هجری در ساعت مسعود و زمان محمود بدولتحانه دار السلطنت لاهور که مجدداً باهتمام معمور خان میوز عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت فزاهت و لطافت همه مصور و منقش بعمل استادان فادری کار آراستگی یافته و باغهای سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته \*

ز پای تا بسرش هر کجا که می نگری

کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجا است

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت گشت درین روز بهجت امروز نوید فتح قلعه گانگه مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که



از عنایات مسجد و اهب العطایا بود سرنیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود  
آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کنگره قلعه ایست  
قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع شده با استحکام  
و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور است از تاریخ  
اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد  
زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی  
بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه برو تسلط نیافته و العلم عند الله  
بالجملة ازان هنگام که نصیت اسلام و آوازه دین متین محمدی  
به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین و الا شکوه را فتح آن میسر  
نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود  
بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست  
که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آذوقه  
با متحصنان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست کم  
نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان  
باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را  
بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه  
بر راجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم  
و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه  
را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت  
نمود در لحظه فوجی از دلوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمده  
سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و  
متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض

داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه  
 بر زبان مبارک گذشته احتیاط و در بدنی را پاس میدارد که همه  
 وقت یکسان نیست سلطان آفرین کرد و راجه منزلی چند در رکاب  
 بوده رخصت معاونت یافت و بعد ازان هر که بر تخت دهلی نشست  
 لشکری بتسخیر قلعه کانگه فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله  
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری  
 حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی  
 شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش  
 ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته  
 بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر از گرد  
 قلعه بر خاسته متوجه اطفای نائره شورش و آشوب او شد و تسخیر  
 قلعه در عقد تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف  
 بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت  
 دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را  
 که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر  
 قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که  
 مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو  
 تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند  
 و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان  
 ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقد  
 توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل  
 خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود

گذارش یافته و با جمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان  
 شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم  
 شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان بوده  
 باستعداد تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بندهای  
 شاهی بکرمک مشارالیه دستوری یافتند - بتاریخ شانزدهم شوال  
 هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلهای قسمت نمودند  
 و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد  
 آنوقت را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد  
 از آنکه از قسم غله و آنچه از غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه  
 دیگر علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت  
 رسید و از هیچ ممر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه  
 را سپردند - روز مبارک شنبه غره شهر محرم سال هزار و سی و یک  
 هجری فتحی که هیچ یک از سلاطین والا شکوه را میسر نشده بود  
 و در نظر کوه اندیشان ظاهر بین دور مینمود الله تعالی بمحض  
 لطف و کرم خود کرامت فرمود جمعی از بندها که درین خدمت  
 تریقات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش  
 باضافه مذاصب و مراتب سرفرازی یافتند - روز مبارک شنبه  
 دوازدهم بدوالتخانه شاهزاده بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند  
 پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر اشرف در آوردند  
 آنچه پسند افتاد بر گزیده تکه را بایشان بخشیدند از جمله سه  
 زنجیر فیل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا  
 زنجیر بیک ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت برافراخته رقیقه



کریمه شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس  
 در آورده چهارده راس اسپ با یراق و سه دست باز توپغون و پنج سر استر  
 و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض  
 داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت  
 فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب  
 زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه  
 قیمت شد درین تاریخ صبیحه نوره جهان بیگم را که از علی قلی خان  
 ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک لک  
 روپیه از نقد و جنس برسم ماچق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام  
 زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند •

## دستوری یافتن شاهزاده گیتی ستان شاهجهان به تنبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اگره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکا  
 گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از عرایض متصدیان ممالک  
 جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست که چون رایات جهان کشا از مرکز  
 خلافت دورتر شتافته دنیاداران دکن از کوته اندیشی و کم عقلی نقض  
 عهد نموده سر بگفته و فساد بر داشته اند و پا از اندازه خویش برترم  
 نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته اند  
 و مدار شغل آن شور بختان برداخت و تاراج و آتش دادن و ضائع  
 ساختن کشتها و علف زارها ست لاجرم مقرر شده بود که شاهزاده

گیتی ستان شاهجهان توجه بانظام آنصوب مبدول فرمایند و چون  
بندهای شاهی بمحاصره قلعه کنگره اشتغال داشتند نهضت موکب  
منصور روزی چند در عقدۀ توقف افتاده بود درینولا که قلعه کنگره  
بکلید همت شاهزادۀ بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی  
و اپرداخت مجدد آن عزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ روز جمعه چهارم  
دی ماه آلهی شاهزادۀ عالی مقدار بحکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب  
زوال رایات نصرت و اقبال برافراشتند خلعت با خنجر و شمشیر  
مرصع و اسب و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از  
تسخیر دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش  
متصرف گردند ششصد و پنجاه منصب دار و یک هزار احدی و هزار  
سوار بر قنداز رومی و پنج هزار توپچی پیاده سوای سی و یک هزار  
سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و  
فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزادۀ بلند اقبال دستوری یافتند و  
یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و بندہائی که بخدمت مذکور  
متعین شدند هر کدام در خور پایۀ خویش باضافۀ منصب و انعام  
اسب و فیل و رفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکانات  
محبوس بود و بندہای شاهی محافظت و محارست او می نمودند  
حکم شد که همراه خود برده بضابطۀ که خاطر آن فرزند مطمئن  
باشد مقید دارد و در همین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت  
اکبر آباد ارتفاع یافت راقم اقبال نامه را بوالا منصب بخشی گری  
سر بلندی بخشیده و دلم مرحمت نموده در خدمت شاهزادۀ اقلیم  
کشا شرف رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بمصاحب صوبگی

ملتان برفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت با خنجر  
مرصع و اسنپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر  
ظاهر ساخته و بهانه درد چشم وضعف باصره را و سیاه آمدن خود بدرگاه  
نموده بود معلوم شد که به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت  
و حراست قندهار بعدد العزیز خان مغوض داشته او را بدرگاه طلب  
فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر خان  
قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد چون برگشته کرانه  
که وطن قدیم الخدمت مقربخان است از راه راست بر جانب  
دست چپ واقع بود حسب التماس آن دیرینه خدمت پرگنده  
مذکور مورد اردوی گیهان پوی گردید و او سر مغاخرت بر او چ  
عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم  
پیشکش و هزار ذرع مخمل بصیغه پا انداز و صد نفر شتر  
بطریق تصدق معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب  
استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم  
تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه عزم  
معموره دهلی فرموده برفراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشتند  
و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بنظر  
اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل  
با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نگایمس که دران ملک بهم  
می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا  
آفابیک و محب علی بیگ فرستادهای فرمانروای ایران سعادت  
زمین بوس دریافتند مکتوب محبت طراز شاه والا قدر با کدگی پربالقی



بنظر اشرف در آوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الخ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمروزر روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الخ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور کورگان در گوشه دیگر بفرمود شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کنده بده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خانه جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود مبارک گرفته بسعد الله داروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهان گیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نماید - چهاردهم اسفندار مذ ماه بهاعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره بورود موکب گیدهان شکوه مسعود بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم قلعه اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بهسعادت استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند \*

## آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چاربالش افلاک بشرفخانه حمل ورود سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزارگی ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقر بخان به تیول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگدیو از درگاه بهمزاولی تعیین شد که ایشان را

از اله باس<sup>(۱)</sup> به پنده راهی سازد و مکرم خان حاکم اوقیسه سی و دو  
 زنجیر فیل برسم پیشکش ارمال داشته بود پایه قبول یافت درینولا  
 گور خری از راه دریا آورده بودند بغایت عجیب و غریب<sup>(۲)</sup> (بعینه مانند  
 شیر لیکن خطوط شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید) و از هر  
 پیزی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سرسم خطهای سیاه و سفید  
 مناسب جا و مقام کلان و خرد بقربینه افتاده و برگرد چشم خطی  
 سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه عجیب بود بعضی را گمان  
 میشد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص به یقین  
 پیوست که خدا آفرین است - شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس  
 طوی شاهزاده شهر بار منعقد گشت درینولا غریب سانحه اتفاق افتاد  
 در یکی از مواضع پرگنه جلند هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی  
 عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت انرا  
 نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب از جان تهی کنند در اندامی  
 این شور و شغب روشنی برق آساروی بانحطاط نهاده بر زمین افتاده  
 نا پدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین  
 یافت و دلهای مشوش از سراسیمه مری و آشفتگی بخود آمد قاصد  
 تیز تگ نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده ازین سانحه  
 آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر  
 در آورده موازی ده دوازده نرعه در طول و عرص نوعی سوخته بود  
 که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز حرارت و تفسیدی داشت

محمد سعید فرمود که آفتقد در جارا بکنند هرچند بیشتر کنند دید اثر  
 حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که پارچه آهنی تفته  
 نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش بر آورده  
 اند و چون هوا رسید سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد  
 و در خریطه کرده و مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی  
 استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده  
 فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر و کاردی مرتب سازد  
 عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه  
 بآهن دیگر که پاک و بیجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که  
 چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر با هم آمیخته دو  
 قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد  
 از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی  
 خم می شد و اثر خم نمی ماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول  
 برابر آمد - و چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر  
 اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده و از  
 تحفه های آن دیار بر رسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب  
 بیگم مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را  
 که از قدیمان این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یاد بود فرستاده  
 شد - چهاردهم خورداد ماه افضلخان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان  
 عرض داشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروززی و شرح دیگر مطالب  
 آورده باستلام عتبه خلافت جبین انروخت و تفصیل این مجمل  
 آنکه چون موکب منصور بحوالی اوجین پیوست عرض داشت



جمعی از بندها که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که  
 فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیدگی پیش نهاده از آب نبرده  
 گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تاراج  
 مشغول اند لاجرم مدار المهای خواجه ابو الحسن با پنچ هزار سوار  
 برسم منقلا تعین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل  
 ستیز بدهد خواجه شبا شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب  
 رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه پیشتر به آب در زده خود را  
 بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران تیز جلو بدعاقب شتافته  
 قریب چهارده گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمیران مقام  
 مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار برگشته تا برهانپور عذر  
 مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابو الحسن فرمان شد که تا رسیدن  
 مرکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر  
 اقبال بغوج منقلا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند  
 هنوز آن مخدولان بی عافیت در سواد شهر پای ادبار بر قرار داشتند  
 چون مدت دو سال بندهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد  
 بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند  
 و از سوارهای دایمی اسپان زبون شده بذابر آن مدت نه روز بسر انجام  
 لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روبیه نقد و اسب  
 و جعبه بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم  
 را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین  
 بخون عدو رنگین سازند سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات  
 الذعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب در آمده بسیاری را

به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود رانده بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احوال و ائقال برآورده بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت بر قلعه داده نشسته و بدشتی از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال تعمیر یافته بود بذوی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که بروبق اصلی باز آید مجلا بعد از انهدام آن بناها رایها برین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه انجا رفته ارباب فساد را تذبیده بر اصل نموده از سر نو سامان آذوقه کرده و کومک گذاشته عنان معارفت معطوف باید داشت و باین عزیمت صائب تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیلله ساز و کلا نزد امرا فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشته بندگی و دراتخواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه فرمان شود از جریمه و پیدشکش منت داشته بهر کار میرسانم اتفاقا دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه بر خاستند بنا برین فوجی بکومک خنجر خان فرستاده مبلغی برسمددن خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته

مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری بسیار مقرر  
گشت که سنوای ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود موازی  
چهارده کرور دام دیگر از محال که متصل بسرحدهای بادشاهی است  
واگذارند و پنجاه اک روپیه بوسم پیشکش بخزانۀ عامره رسانند بالجمله  
حضرت شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته  
جیعۀ لعلی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود  
نگاشته کلک سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده  
ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و صاحب  
علی بیگ و غیره فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه  
فقد سرفراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی  
انعامها فرمودند و یاد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال  
داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت  
زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجہتی  
با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد نظر بیگ آخته بیگی  
شاهزادہ بلند اقبال شاهجهان عرض داشت ایشانرا آورده گذرانید  
التماس اسپان بخششی نموده بودند براجہ کشنداس مشرف اصطبل  
حکم شد که هزار راس اسپ از طوبلہ سرکار در عرض پانزدہ روز سامان  
نموده روانہ سازد و اسب روم رتن نام که شاه والا جاہ روم از غنایم فتح  
روم فرستاده بودند بشاهزادہ عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند -  
درین وقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنف  
خود عاشق زار است و پیوستہ سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری  
و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوہ است اصلا



به آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن دلداده در باطنش اثر  
نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هر چند آن  
عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر  
از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دادم که او را بمن  
عزایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیمر می اندازم  
آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را  
از بام این خانه بزیمر اندازی من او را حکمی بگو عزایت میکنم  
هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دیده خود را بزیمر انداخت  
و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد  
و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید \*

### شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی  
روز جشن دسهره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانای نفس و کوتاهی  
دم در خود احساس نمودند مجبلا از کثرت بارندگی و رطوبت  
هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی  
و گرفتگی ظاهر میشد رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید  
و از طبایعی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله  
متصدی علاج گشت و یکپندی دواهای گرم ملایم تدبیرات  
بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه برآمدند باز شدت  
ظاهر ساخت درینمرتبہ روزی چند بشیر بزو باز بشیر شتر پرداخت  
و از هیچ کدام فایده معتد به حاصل نشد مقارن اینحال حکیم رکنا

بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدار بر ادویه گرم و خشک نهان و از تدبیرات او نیز فائده متعجب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء پیاله بنقد خفّتی میشد احدیانا روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن مینمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بذا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند ( امید<sup>۲</sup> ) که حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کذا درینولا شاهزاده سلطان پرویز خبر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگاه آمده سعادت زمین بوس در یافته مسرت بخش خاطر پدر فرشته سیر گردید ) در بدست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمشیری بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در مهر آغاز این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجذات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بندهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و

خنجر مرصع و اسب و فیل و خوانهای زر سرافرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیه وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه باین صیغه انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نغایس آنچه پسند افتاد برگزیدند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی که بیگم کرده بقلم آمد هوای آنچه برسم پیشکش گذرانیدند درینولا بدست لک روپیه خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاهزاده گیتی ستان شاهجهان فرستادند چون بعرض اشرف رسید که عبد الله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه دکن بمحال جاگیر خود شتافته بدیوانیان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بسزای مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بدست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند •

### ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر باردوم

چون هوای آگره از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج صحت امتزاج سازگار نبود روز در شنبه دوازدهم آبان ماه الهی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت مودب گیهان شکوه بعزم سیر و شکار



گلزار جازید بهار کشمیر اتفاق افتاد مظفر خان بخشی بحفظ و حراست دار الخلافت آگره مقرر گشت شاهزاده پرویز را که خبر ضعف مزاج آن حضرت شنیده از تیول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت انعطاف ارزانی فرمودند. درینولا بعرض همایون رسید که جادو رای کایتبه که هر اول لشکر دکن بود از مقهوران وخیم العاقبت جدائی گزیده بدورقه توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهار سنگه کچهواهی در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن آمده بامتلام عتبه خلافت جیدین سعادت افروخت و راقم اقبالنامه بمنصب دو هزاره ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت چهاردهم بهمن ماه الهی موضع بهلوان از مضافات سیتا<sup>(۷)</sup> محل ورود اردوی گیهان پوی گردید چون هوای میر و تماشای کوهستان کانگوره همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی از بدهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله بیمار می صعب داشت در اردو گذاشته صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله

تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنابر  
اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف  
عنان فرموده آخرهای روز بدیدن او تشریف بردند وقت سكرات  
بود گاه از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم  
بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناسید در چنان وقتی  
این بیت انوری بر زبان آورد \*

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش به بیند مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق شناس  
آمزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت نموده بچهل و  
یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرمودند روز دیگر  
بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل  
ساحل دریای مان<sup>(۶)</sup> کنکا مورد اردوی معلی گشت درین منزل  
پیشکش راجه جنبا<sup>(۷)</sup> بنظر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج  
کروه از کانگره دور تر است و درین کوهستان ازو عمده ترزمینداری  
نیست عقبهای و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ بادشاهی نکرده  
برادرش که پیشکش او را آورده بود بنوازشات شاهانه سرافرازی یافت  
بیست و چهارم ماه مذکور برفراز قلعه برآمده حکم فرمودند که  
قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بود آنچه شعار اسلام  
و شرائط دین متین محمدیست علیه الصلوة و السلام در قلعه

مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جلّ شانه بازگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو و غیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجادات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه اساس دهند قلعه کانگه بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحدیست که تا آنوقت و سایر مصالح قلعه داری برجا باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سر کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان را زیان ندارد و میتوانند که بجائی دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ مانند قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن يك کروه و پانزده طنابست طول پار کروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیدست و ارتفاع یکصد و چهارده ذرعه و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتمشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیّه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پرهستی آئین آنها ست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده ندورات می برند و پیرهنش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنهاست تبرک می جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و ارباب ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند



و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هذود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دلبستگی و تعلق که باو داشت لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردانید. چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی درجائی افتاده در خور کرامت و شرافت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بنسبت جاهای دیگر گرامی تر داشتند (و بعضی برآند که این سنگ که الحال معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از اینجا برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرائی خویش سنگی را درجائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگاه را بخواب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از اینجا گرفته در موضعی که مناصب حال من است نگاه دار راجه هم از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهمن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق از نو دکان ضلالت و گمراهی فروچیدند و العلم عند الله - درین تاریخ

جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سر بلندی یافت . در خلال اینحال از عرایض منہیان صوبہ دکن بمسامع جلال رسید کہ سلطان خسرو در بیستم بہمن ماہ بعارضہ درد قولنج ودیعت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعین شدہ بودند کہ در مقام کرحہاک شکار قمرغہ ترتیب نمایند چون بعرض رسید کہ جرگہ بہم پیوستہ بنشاط شکار پرداختہ یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکہ مار خور و چہکارہ شکار فرمودند \*

### آغاز سال ہفدہم از جلوس معلی

شب دوشنبہ ہشتم شہر جمادی الاول ہزار سی و یک ہجری خورشید جهان افروز بہ بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال ہفدہم از جلوس بادشاہی آغاز شد (دین روز آصفخان بہ منصب شش ہزاری ذات و سوار سرافراز گردید) و چہل ہزار روپیہ بنزدیل بیگ ایلچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتادہ کہ دارای ایران بعزم تسخیر قندہار رایت عزیمت برافراستہ ہرچند این حرف نظر بر نسبتہای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینمود لیکن از آنجا کہ حزم واحتیاط از شرایط اساس جہانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان مرحمت عنوان نزد شاہزادہ گیتی ستان

شاهجهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی مآثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابتخان از کابل آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت بر افروخت حکیم مومنا بوسیله مهابتخان دولت ملازمت در یافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیه جلال پیدا شد مهابتخان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار<sup>(۱)</sup> خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون پیرو منکني شده و از صغرمین سعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزائن بعده آن دیرینه خدمت مقرر گشت (نوزدهم فروردی ظاهر یکمهی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطه دایذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینحال عرضه داشت خانجهان از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده بمحاصره قلعه قندهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه رودد زین العابدین که بطالب شاهزاده جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروضداشت که موکب اقبال شاهزاده والا شکوه از برهانپور بقلعه ماند و در پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماند و گذرانیده متوجه



درگاه خواهند شد میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر به هور شتافته  
استعداد لشکر قندهار نماید و يك لک روپیه بر سه مساعدت عنایت  
فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی  
و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد<sup>(۶)</sup> خان بخشی بر جناح  
استعجال روانه درگاه والا گردد درین تاریخ آمده باستلام عتبه خلافت  
جبین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانه  
مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جوتک رای  
منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال  
عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نراحت  
متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح  
باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد  
وزن سفید پوستی از زوی شگفتگی و انبساط بدست مبارک  
خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کنیزان ترک در عبادت خانه  
یافته بخوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد  
و سخن هر سه بکرسی نشست درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنه  
دهول پور<sup>(۷)</sup> را بجایگز خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت  
و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت  
شاهزاده بالتماس نور محل بجایگز شهر یار تنخواه شده بود و شریف  
الملک ملازم شهر یار قلعه دهول پور را در تصرف داشت مقارن

( ۴ ن ) مولف اقبال نامه که بخشی آن لشکر بود روانه رکاب

ظفر انتساب گردد ( ۷ ن ) دهاپور

اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف گردد از طرفین  
آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حلقه چشم شریف الملك  
رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب  
خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایه قنده بدست افتاد \*

## نهضت رایات عالیات بصوب دار السلطنت لاهور

در بدست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام  
بصوب لاهور اتفاق افتاده بقتله پردازی نور محل و شورش طلبعی او  
خدمت قندهار بشهریار فرموده بمنصب دوازده هزاره ذات و هشت  
هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق  
شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر به لاهور شتافته بغرام آوردن سپاه  
همت مصروف دارد در مقام هیرة پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی  
کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس برآورده  
بعزایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران  
و جانور شکاری بخالصه شریفه ضبط شود و چون از آب چذاب عبور  
موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه  
خلافت جبین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان  
شاهزاده گیتی متان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت  
نمود همگی همت آن خلف دزدان خلافت مصروف بر آنکه  
غبار شورشی که مرتفع گشته بآبداری مدارا و ملایمت فرو نشیند  
و پرده آزر و ادب از میدان برداشته نشود و اراده فاسد بد اندیشان  
واقع طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد

و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیدگم را از حیلۀ پردازی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصفخان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیدگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از غریب آنکه هرچند فرامین مطاعه و نشانهای بیدگم بطلب ارماد میگشت نظر برنسبتهای سابق ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمی توانست ساخت و جرأت برآمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را یا خود مصمم ساخته اند آصفخان را بصوبۀ بنگاله باید فرستاد و معتمد خانرا که خلیفۀ بیعت شاهجهانست سیاست باید فرمود تا من جرأت برآمدن نموده متصدی ابن شغل خطیر گردم امان الله خان پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و یک هزار و هفتصد سوارسرافرازی یافت و فرمان شد که اورا بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد درینوقت که ورود موکب منصور بدار السلطنت لاهور اتفاق افتاد عبد الله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم شد



که محال متعلقه شاهجهانرا که در سرکار حصار و میدان در آب  
و غیره واقع است بجایگزین شهریار تذخواه نمایند و ایشان عوض  
جایگزین آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هرجا خواهند  
متصرف گردند افضلخان هرچند در اصلاح این فساد سعی نموده  
نتیجه بران مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نذل  
مقصود رخصت معاودت فرموده بشاه زاده بلند اقبال فرمان صادر  
شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند عنایت شده ازین  
محال هرجا که خواهند محل اقامت قرار داده بضبط آنحدود  
پردازند و جمعی از بندها را که بجهت یورش قندهار طلب  
فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نمایند اگرچه این احکام را بحضرت  
شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده  
همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان  
بتغییر جایگزین و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی  
را فرو خورد بمروور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه  
خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرزند تخت و تاج بشورش  
در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق گستاخی و سوء ادب  
پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و مستحکم خواهد  
شد که بدین جانب نهضت فرمایند (تا روز فتنه پرداز چه  
نیرنگیها کند و چه نقشها بر روی کار آرد) درین ایام خانجهان  
بموجب فرمان از سلیمان رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت

برافراخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هجده اسپ عراقی  
برسم پیدشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای  
شاه عباس بسعدت آستان بوس سرافرازگشته مراسله محبت طراز بنظر  
اقدس در آوردند و همدران زودی خلعت و خرجی داده رخصت  
انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها  
طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده  
بطریق منقلا تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در  
ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدار الخلافت  
آگه فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت عرش  
آشیانی انار الله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد و ازین  
فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابتخان  
التماس نموده بود و پیش ازین در جای خود اشارتی بدان رفته  
و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرعت هرچه  
تمامتر شده افتد ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و  
فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسیار در آمدن  
مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز  
اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه به تسخیر قندهار موجب توحش  
و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای ناملایم از طرف  
شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه  
بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بندهای  
مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح  
هوش افزا بتقریر او حواله فرمودند حکم شد که بر ارادهای باطنی

و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدومت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعدت زمین بوس سرفرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان در میان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند ببهانه خدمتی روانه کابل سازند تا من ادرا آواره راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان 'ز آگه رسید که شاه جهان بالشکر بسیار از ماند و متوجه اینصوب شد تا پیش نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نماچنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و شکار تا کنار آب سلطانپور نهضت اتفاق افتد بعد ازان هرچه از پردۀ غیب چهره کشا گردد در خور آن بعمل آید \*

### ورود موکب همایون بصوب دارالخلافت آگه

باین عزیمت هفدهم بهمن ماه رایت اقبال بصوب دارالخلافت آگه ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه داشت اعتبارخان و دیگر بندگان پیوسته از دارالخلافت آگه رسید که چون موکب منصور شاه زاده گیتی هتان شاهجهان بر جناح استعجال متوجه اینحدود است و خانخانان و دارالخاں پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده ازینجهت آوردن خزانه و روانه ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بذابراحتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و بر طبق این عرضه داشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقیق و تیقن پیوست لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب



دار الخلافت آگره از اعظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور فرمودند بالجمله از فتنه سازی نور جهان بیگم کار بایند رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندى را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود بزور و عنف بر سر ستیز و لجاج آوردند و چنین بادشاهی را که در کبر سن با کمال ضعف و بیماری در هوای که بمزاج اشرف نهایت نا سازگاری و تناقض داشت بجنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان زدگی این دولت ست و بجز ندامت نتیجۀ بر آن مترتب نخواهد شد بندهائی را که سالها تربیت فرموده بوالا پایۀ امارت رسانیده اند و امروز بایستى که در سوکب شاهزادۀ والا قدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است گوی مسارعت از یکدیگر بریابند در جنگ خانگی ضایع ساختند درینوقت چندى از ارباب فساد که محرک سلسلۀ عذاب بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزادۀ ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بذاب عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا خیانت کرده مقدمۀ چند که بوی خون ازانها آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بیچاره شد و مهابت خان که در هلاک این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در

آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از دارالخلافت رسید که شاهجهان با عساکر بیدکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتح پور توقف گزیدند و موسویخان در فتح پور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبد العزیز برفاقت مشارالیه مترجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نداشت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجه برآن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکاره و ستیزه تغییر داده بشهریار تذخواه فرمود و چون حرفهای ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بداندیشی بیگم به ماه جوان بخت رسید و متیقن گشت که هرچند مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده بتعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهند کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میدان برگرفته آید و کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود باجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبد العزیز رسید و از بسکه مزاج اشرف بتعریک و فساد نور محل بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حواله مهابتخان فرمودند که مقید دارد و چون سوکب اقتبال از سره زن پیشتر شدامت امرا

و سایر بندها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند  
از جمله راجه نرسنگدیو بوندیله فوج آراسته عرض داد و آصفخان در  
کرنال بخدومت پیوست و نوازشخان پسر سعید خان از گجرات آمده  
باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید و تارسیدن بدار الملک  
دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد سید بهوه  
بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس  
فرق عزت بر افراختند باقر خان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر  
در آرد و راجه گردهر پسر رای سین در باری استسعاد ملازمت  
در یافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید  
مهابتخان مغموض بود و سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته  
حکم فرمودند که یک کوره پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و  
خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد \*

### آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس

شب چهار<sup>(۲)</sup> شنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری  
نیر فروغ بخش بیدیت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هژدهم  
از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی سنگه نبیره راجه مانسنگه از وطن  
خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروخت درینوقت خبر  
رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جبلی و حق شناسی نتوانستند  
بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابند مبادا



کار بجائی رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه رامت عذان تافته  
 باخانخان و بسیاری از بندها پیرگنۀ کوتله که از راه متعارف بیست  
 کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قرار  
 داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را  
 بخدمت میسرانم راجه بکرماجیت و دارابخان پسرخانخان و بسیاری  
 از بندها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمئن نظر دربین  
 آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند  
 نام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد  
 که روزگار ناهنجار از فتنه کاری برانگیخته بآبپاری مدارا فرو  
 نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت  
 خان آصفخان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان  
 و فدائی خان و نوازخان و غیره را با موازی بیست و پنج هزار سوار  
 موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و دارابخان نیز افواج  
 ترتیب داده در برابر آمدند عبد الله خان که در انتهاز فرصت  
 بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست درین هرج و مرج  
 زبردست خان و شیر حمله و شیر پنجه<sup>(۶)</sup> پسر او و محمد حسین  
 برادر خواجه جهان و نور الزمان<sup>(۷)</sup> پسر اسد خان معموری از فوج  
 عبد الله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبد الله  
 خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند  
 قضا را درینوقت تیرتفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت

رسید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل  
 عبد الله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدست  
 شاهزاده شتافته بود دارا بخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای  
 همت بر جا داشت ازان طرف آمدن عبد الله خان افواج را از  
 فسق انداخت و درینجانب بکشته شدن راجه بکر ماجیت دست  
 و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجای و مقام  
 خود رفته قرار گرفتند باجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی  
 از حوالی اکبر اباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود  
 شاهجهان بجانب ماند و رایت دولت برافراشتند و در کنار کول  
 فتحپور اعتبارخان حواجه سرا باستلام عتبه سلطنت جبین سعادت  
 نورانی ساخت چون در محارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم  
 بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب  
 مراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عنایت  
 نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و فیل خاضه مرحمت  
 فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه  
 حوالی پرگنده همدون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بنواحی  
 اردوی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال  
 شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار  
 انجم شناسان رصد بند بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی  
 ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی  
 بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست  
 صوبه پنجاب سرافرازی یافت در خلال اینحال بمسامع جلال رسید

که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگیر داشت برادران خود او شبی بیخبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و مقارن اینحال برادرانش با مادر حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که گشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت ببرادر کلان که بمنزله پدر است چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید \*

### رخصت شاهزاده پرویز با عساکر منصور بطرف ماندو

- چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهای چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بتاریخ بیست و پنجم اردی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر گدیهان شکوه که در ظل رایت جهانکشا فراهم آمده بودند بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان حواله شد \* اسماعیل امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان عالم - و راجه نر سنگ دیو بوندیله - و راجه کجسنگه کچهوا - و سر بلند رای - و لشکر خان - و منصور خان - و راجه جی سنگه - و سورج سنگه - و فاضل خان - و رشید خان - و راجه گردهر - و خواجه میر عزیز الله - و اسد خان - و سید هزار خان - و اکرام خان - و غیرهم موازی چهل هزار سوار موجود



و توپخانه عالی با بیست و یک روپیه خزانه همراه دادند و فاضلخان  
بخدمت بخشیدگری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غره خورداد  
شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات  
سرافراز ساخته منصب هشت هزار و سی هزار سوار و دو لک  
روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی  
اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند  
و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه دستوری یافت  
سی ام خورداد سنه هزده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی  
و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در  
خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بخلوت سرای  
جاردانی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش  
گردانان جنگ سنگه پسر را ناگرن از وطن خود آمده دولت زمین  
بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار  
زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون در آمد  
درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که  
میان عبد الله خان و صفی خان پسر امانت خان و دیگر بندها  
شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال آنکه ولایت  
گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکر صاحبیت بصاحب  
صوبگی آنملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه  
از ماندو نهضت فرموده راجه بکر صاحبیت حسب الحکم کنهرداس  
نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی  
دهلی جان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون

آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته متوجه ماند و شدند گجرات را به تیول عبد الله خان لطف نموده کنهرداس را با صفی دیوان آنصوبه و خزانه و تخت مرصع که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردانه شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خون طلب نمودند و عبد الله خان وفا دار نام خواجه سرای خود را بحکومت آملک فرستاد و او با معدودی بی سرو پا با احمد آباد درآمده متصرف گشت و صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند پیشتر از کنهرداس از شهر برآمده در کنار تال کا کریمه منزل گزید و از آنجا بمحمود آباد شتافت و بظاهر چنان می نمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بندگان که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست صالح فوجدار سرکار تبارک از فحواهی کار دریافت که صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم اینمعنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدارا و محابا نموده دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد دور بینی بکار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کنهرداس نیز پردانه مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت

مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع نیراعظم از دروازه که بسمت راه آنهاست بشهر در آیند و خود بابو خان افغان از پرگنه کریخ یلغر کرده وقت سحر بسواک شهر رسیده در باغ شعبان لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد بعد از جهان امروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذاشته بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر نبیره میان وجیه الدین پناه برد و نام بردها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه محمد تقی دیوان و حسن بیدک بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور او را هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط نسق شهر مطمئن ساخته بدلا سالی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هر چه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند حتی تخت مرصع که مثل آن صورت نه بندد درهم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر بماندو رسید عبد الله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته



بکومک و مدد التفات نفرموده با چارصد پانصد سوار برجناح استعجال  
 شتافت و در عرض بیست روز از ماندوبه بروده پیوست صفی و ناهر خان  
 از شهر برآمده در کنار تال کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان  
 از کثرت غنیم و قوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک  
 برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مردم  
 شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه<sup>(۶)</sup> نزدیک بمزارقطب  
 عالم فرود آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع بارتچه<sup>(۷)</sup> آمد  
 صفی و ناهر خان در دیه بالود منزل کردند و بین الفریقین سه کوره  
 فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار  
 زار شدند قضا را جائی که عبدالله خان معسکر آراسته بود زقوم  
 زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنا برین  
 سلسله افواج او انتظام سلیسته نیافت نخست ناهر خان را که هراول لشکر  
 پادشاهی بود با همت خان که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود  
 مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تنگی بر مقتل او رسید و راه  
 عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان  
 و تنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از در طرف زقوم زار داشت  
 بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی  
 تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده پیرگنه بروده شتافت و از آنجا  
 به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بندر سورت  
 رفت و در ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت

و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون اینخبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چندی<sup>(۲)</sup> خدمتی بتقدیم رسانیده بود از منصب هفت صدی و سصد سوار بمنصب سه هزار و دوهزار سوار و خطاب سیفخانی و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سودند و ناهرخان بمنصب سه هزار و دوهزار و پانصد سوار عز امتیاز یافت سبحان الله کجا صفی و کجا عبد الله خان \* ع \*

این از فلک امت و از حسن نیست

اکنون مجملی از ماجرای موکب گنجان شکوه شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نگاشته کدک و قایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کربوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماند و فرود آمده پیش از خود رستم خان را باجمعی بتقابل فرستادند بهاؤالدین برق انداز که در سلک بندهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قوای گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر انگیخته خود را به لشکر پادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنجزاری و خطاب رستمخانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار

داده بتقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را به حقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته گریخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و سر رشته انتظام از هم گسیخت و اعتماد از میدان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سیاه درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب نبرده عبور فرمودند و و کشتی هارا با آنطرف کشیده بدم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند درینولا محمد تقی بخشی نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابتخان فرستاده بود بخدومت شاهزاده والا قدر آورد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود

\* بیت \*

صد کس بنظر نگاه میدارندم \* درنه پیریدمی ز بی آرامی  
و لهذا اورا با دارابخان پسرش از خانه طلب نموده نوشته را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان نیارست کرد بغیر از آنکه سرخجالت و ندامت در پیش انگذ چاره ندید بنابراین اورا با فرزندان متصل بدولتخانه نظربند نگاهداشتند و آنچه خود نال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون هوکب گیهان شکوه بیای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف فرمودند و حرمت قلعه بگوپالاس را چپوت که سپاهی کردان بود تفویض



یافت و سامان آذوقه و سایر مصالح قلعه داری بروجه دلخواه فرموده  
 بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتى که همراه  
 گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذاشته متوجه برهانپور شدند مقارن  
 اینحال عبد الله خان از گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده  
 پرویز و مهالبتخان بکنار آب نریده رسیده هرچند سعی در گذشتن  
 نمودند چون بزم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و  
 تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا که مهالبتخان در  
 گریز و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نهانی  
 نوشتها نزد خانخانان فرستاده آن کهن سال فرتوت دنیا دوست  
 را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و  
 خانخانان بخدمت آنحضرت معروضداشت که چون روزگار بناساز  
 گاری پرداخته اگر روزی چند بنا کاهی در ساخته طرح صلح بمیان  
 اندازد هرآینه سبب امنیت عالم و رفاهیت بندهای خدا خواهد  
 بود شاهجهان که همواره به اطفای نائرۀ فتنه همت مصروف می  
 داشتند ترتیب اینمقدمه را فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت  
 سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از  
 جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده بغلاظ و شداد  
 سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه  
 خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان  
 را رخصت فرموده دارالخانی را بافرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند  
 و قرار یافت که مشار الیه درینطرف آب توقف گزیده بمراسلات  
 ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و رخصت خانخانان

به بندهای شاهى رميد رسوخ عزيمت نقصان پذيرفت و احتياطى  
 كه در استحکام گذرها ميكردند بصراحت اصلى نماند تا آنكه شبى  
 در گران خواب غفلت جمعى از جوانان كار طلب بارگى همت  
 به آب در زده مردانه عبور نمودند و دران شب از هول اين شورش  
 و آشوب ارکان همت بسيارى تزلزل پذيرفت و بيرم بيگ نتوانست  
 بمدافعه و مقابله آن پرداخت و تا برخود مى جنبيد كس  
 بسيار از آب گذشت درينوقت نوشتهاى شاهزاده پرويز و مهابتخان  
 بپانخانان رسيد و آن حق ناشناس طومار حقيقت و وفا را به آب  
 عصيان شسته سوگند مصحف را مانند شربت فرو خورده از خدا  
 و روز جزا نينديشيده پرده آزر از پيش رو برگرفته راه اديار پيوده  
 به مهابتخان پيوست و بيرم بيگ خجلت زده و هيرانگنده خود  
 را بخدمت شاه عاليقدر رسانيد و چون حقيقت بى حقيقتى  
 خانخانان و عبور لشكر منصور حضرت شاهنشاهى از آب نريده  
 و آمدن بيرم بيگ به مسامع عليه شاه جوان بخت رسيد توقف  
 دربرهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغيان آب از  
 دريائى تپتى عبور فرمودند و درين هرج و مرج اكثري از بندهاى  
 شاهى راه بيونائى پيوده مردود دين و دنيا و مطعون ازل و ابد شدند  
 و شاهزاده پرويز ببرهانپور رسیده منزلى چند از پى شتافت و چون  
 موكب اقبال شاه والا شكوه از راه ولايت قطب الملك بصوبه اوده  
 و بنگاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف عذاب نموده دربرهانپور  
 توقف گزیدند \*

## متوجه شدن رایات عالیات

### بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزندان اقبالند فراغ گونه یافت و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار سی و دو رایات عزیمت بسیر و شکار خطه داپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعیین فرموده بودند چون نور جهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شده که عذاب معادوت معطوف دارد و جگت سنگه پسر راناکرن بوطن خویش رخصت یافت در خلال اینحال عبد الله پسر حکیم نور الدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بگمان زور و سیم در شکنجه تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بهندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در سلسله بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معمر یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با طالع نیک در ستیزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خدا و خداوند آزرده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت و رعایت در حق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت و آزردهگی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهایی که در حق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بدغرض که در



مکانل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو شنیده پوشیده بودند  
 بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز  
 پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم بسیاست او شد  
 \* ع \* زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد \* درینولا صادقخان بضبط  
 کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و مید بهوه بخاری بحکومت  
 و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای  
 حاکم تبت برهنموننی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت  
 پنجم ماه اسفندارمن باغ سرهند بنزول موکب منصور طراوت و نصارت  
 پذیرفت و در کنار دریای بیاه صادقخان با کومکین خود از انتظام  
 و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس  
 دریافت وجگت سنگه راکه روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد  
 مشتعل ساخته بوه بنوید مراحم بیکران مهتمال نموده همراه آورد  
 باستشفاع نور جهان بیگم رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا  
 از عرایض متصدیان و منہیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
 شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب اودیسه ونگاله  
 شتافتند و درین یورش بسیاری از بندها و تربیت کردهای ایشان  
 خاک ادبار برفرق روزگار خود پلخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند  
 از آنجمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضلخان دیوان ایشان  
 با والده و عیال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال  
 افضلخان در بیجا پور بود چون این خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر  
 و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند  
 و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیارند

اگر میسر نشود سر او را بیارند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند و ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسیدل کرد و خود با معدودی پای همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهله در میان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسخن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد در و اثر نکرد جوابش به تیر جان ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبك را با چندی دیگر مسافر راه عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود بزخمهای کاری جان نثار شد لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آبرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر مچلهی بتن بصوب اودیمه شتافت و قطب الملک بمتصدیان محال متعلقه و محارسان سرحد خویش نوشتها فرستاد که غله فروشان و زمینداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را بآردی گیهان پوی میفرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایه سعادت خویش میدانست \*

آغاز سال نوزدهم از جلوس

میمنت مانوس حضرت ارفع

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه

هجری بعد از گذشتن یک بهر و دو گهزی نیر اعظم به بیت  
الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم  
جهانگیری آغاز شد چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب  
اودیسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان  
فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبه دکن را پرداخته  
متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبه بنگاله  
پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر  
گیهان شکوه بتقابل شتابد و فیز بنابر حزم و احتیاط عمده سلطنت  
خانجهان را بصوب دار الخلافت رخصت فرمودند که در آن حدود بوده  
گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم  
فرمان کار بند گردد در هنگامی که قاضی عبد العزیز از خدمت  
شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه  
داشت و بعد از روزی چند کام نا کام ملازم خود ساخت و از برهانپور  
برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم القلب  
اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام  
معتمم خود را نزد مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت  
نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو  
آمده مهابتخان را به بیدند و پسر کلان خود را در سلاک غلامان درگاه  
مقتظم گرداند و نوشته قاضی عبد العزیز رسید که عادلخان نطاق  
خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته مقرر ساخته که ملا محمد  
لاهوری را که وکیل مطلق العنان و نفیس ناطقه اوست و در محاورات  
و مراسلات او را ملا بابا میگویند و میفویزند با پنج هزار سوار بفرستند



ه پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب او را رسیده دانند چون  
 مکرر فرامیدن بتاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که  
 همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد  
 اوجود ایام برسات و شدت باران و لای و گل ولایت مالوه از برهانپور  
 وچ فرمودند و مهالبتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند  
 رسیدن ملا محمد لاری<sup>(۵)</sup> در شهر توقف نمود و اشکر خان و جادو<sup>(۶)</sup>  
 رای و اودارام<sup>(۷)</sup> و دیگر بندها را مقرر داشت که ببالا گهات رفته در  
 ظفر نگر معسکر سازند و جانسپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار  
 میر فرمود و اسد خان معموری را بایلچور<sup>(۸)</sup> باز داشت منوچهر  
 سر شاهنواز خان را بجالفاپور تعیین نموده و رضوی خان را به تهنیهر  
 برستاد که صوبه خاندیص را صیانت نماید و همچنین هر جائی  
 را بیکمی از بندهای گردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را  
 را پرداخت درینولا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله  
 رسید نوشته بود که موکب شاهزاده بلند اقبال داخل اودایسه گردید -  
 کنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بنگاله رقمزده کلک  
 وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان  
 که صاحب صوبه اودایسه بود بر سر زمیندار گردنهر رفته بود از سنوح<sup>(۹)</sup>  
 این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متردد  
 و متحیر گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیدلی که

( ۵ ن ) لاهوری ( ۶ ن ) جادون ( ۷ ن ) اودارای ( ۸ ن ) بایلچور

( ۹ ن ) رضوان خان ( ۱۰ ن ) گروه

حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کنگ که از پپلی دوازده کروه بجانب بنگاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کنگ نیز نتوانست پای همت افشرد از آنجا به بردوان نزد صالح برادرزاده جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رابات منصوره نمی نمود درینوقت نوشته عبد الله خان بجهت استمالت صالح رسید و او باین وعده همدستان نشده حصار بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید بروی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زده کار خود گشت و با آنکه اکثری از کومکدان او در سرحد مکه و دیگر تهانجات متفرق بودند در اکبر نگر پای همت افشوده باستحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت درینوقت نشان عالیشان شاهى با و رسید مضمون آنکه بحسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار و دور لیل و نهار و زود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک جولانگاهی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او اراده رفتن داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمائیم که بغراغ خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هرجا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال

عیش کند ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم بیکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده بجز این آرزویی و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت را ندانیم و در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون موکب گدیان نشان شاه گیتی ستان بدر روان زول اقبال ارزانی فرمود صالح کوته اندیش حصار را استحکام داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبد الله خان فرصت نداده محاصره را بر تنگ ساخت و چون کار بدشواری کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبد الله خان را دید و خان نصرت قربن او را نوطه برگردن افکنده بنظر مالی در آورد چون این خرمسنگ از سر راه برداشته آمد رایت قبال بسمت اکبر نگر ارتفاع یافت ابراهیم خان نخست خواست که قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه داری بر دازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید محافظت تواند نمود در مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم داشت تحصن جست در خلال اینحال جمعی از بندها که در تهاجمات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره را محاصره نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درینوقت احمد بیگخان رسیده بدرون حصار درآمد و از آمدن او دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال انثری در آنطرف



آب بود عبد الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت  
 معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد  
 بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدانسو شتافت و دیگر مردم را  
 بحراست و حصانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که  
 باصطلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت  
 تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش  
 از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از  
 شنیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد  
 چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الغریبین مبارزت اتفاق  
 افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او  
 عطف عذران نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم  
 آگاه ساخت ابراهیم خان در سماعت کس بطلب جمعی از جوانان کار  
 طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک  
 و مدد است گروهی از جوانان خوش اسپه بر جناح استعجال  
 خود را بابر ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند کروه پسر  
 نشست و عبد الله خان فیروز جنگ چند کروه بالا تر شتافته بر هذمون  
 زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که  
 یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت  
 افشوده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان از آب عبور نمود  
 متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستاد و نور الله  
 نام سید زاده را که از مناصب داران تجویزی آن صوبه بود با هشتصد سوار  
 هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت

و بعد از تلاقع فریقین جنگ عظیم در پیومت نور الله تاب  
مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ باحمد بیگ  
خان رسید موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم  
خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن  
سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر  
رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نابرده راه گریز سپردند  
ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هر چند  
مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه برآزند راضی نشد  
گفت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین  
که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف  
هجوم آورده بنزخمهای جانمستان کارش تمام ساختند جمعی که در  
حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته  
دل پای دادند درین هنگام نقبی را که بندهای شاهی بیای  
حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کارطلب از اطراف دویده  
بدرون حصار در آمدند درین دیدن عابد خان دیوان و شریفا  
بخشی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند  
و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سرو پا  
برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله  
پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان و اموال و اشیای  
ابراهیم خان در دهاکه بود موکب اقبال از راه دریا بدآنصوب  
فہضت فرمود احمد بیگخان برادر زاده ابراهیم خان پیشتر از موکب  
منصور خود را بدہاکه رسانیده بود چاره بجز بندگی و فرمان پذیری

نیافت و بوسیلهٔ مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف وکلای سرکار  
بضبط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد  
سواى دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط در آمد تا  
حال داراى خان را مقید داشتند درینوقت از قید برآورده سوگند داده  
حکومت بنگاله باو تفویض فرمودند و زن اورا بایک دختر و یک پسر  
و یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهیم پسر رانا را که درین  
هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود بانوجی برسم  
مذقلا پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله  
خان و دیگر بندها از پی شتافتند و صوبهٔ پٹنه در تپول شاهزاده  
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست  
آنملک مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را  
بفوجداری گذاشته بودند برسیدن راجه بهیم پای عمت آنها  
از جای رفت و توفیق یابری نکرد که حصار پٹنه را استحکام  
داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پٹنه برآمده  
بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکی را رایگان از دست داده راه  
سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر  
در آمده صوبهٔ بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب  
اقبال شاه گیتی ستان سایهٔ سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند  
و جاگیر داران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک  
که حراست قلعهٔ رهنداس بعهدهٔ او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار  
اوجینه فیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب  
اقبال عبدالله خانرا بانوجی بصوب آله باس و دریا خان افغان را با



جمعی بسمت اوده تعین فرمودند و پس از روزی چند بیدرم بیگ  
 را بحکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال  
 برافراشتند و پیش از آنکه عبد الله خان از گذر جوسا عبور نماید  
 جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان میرزا کوکه که بحکومت جونپور اختصاص  
 داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بآله باس رفت و  
 عبد الله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب  
 گدگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال  
 حضرت جهانبازی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه  
 عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبد الله خان بضرب توپ و تفتنگ  
 از آب گذشته در معموره آله باس لشکرگاه ساخت - اکنون مجملی از  
 سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد  
 یافته که عنبر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده  
 نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید آنکه مدار مهمات آنصوبه بعهده  
 او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان ابواب منازعت و محاصمت  
 مفتوح گشته بود بامداد امانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط  
 و ترفع برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او تلاش  
 میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقبضه اقتدار او حواله شود آخر افسون  
 عادلخان کارگر تر افتاد و مهابتخان جانب عنبر را از دست داده بکام  
 روائی عادلخان پرداخت و چون عنبر بر سر راه بود ملا محمد وکیل  
 عادلخان از جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر  
 منصور ببالا گهات تعین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور  
 رساند و عنبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام

الملک از قصبه کهرکی بر آمده بقندهار که سرحد ولایت گولکنده  
 واقع است شتافت و فرزندان را با احوال و ائقال بر فراز قلعه  
 دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که  
 بسرحد قطب الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت  
 نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان تا  
 شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت و  
 از انجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سر بلند رای  
 را بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادو رای برادر او اودارام  
 رای را بکومک او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودارام  
 را بجهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده  
 پیوسته مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر  
 بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او  
 با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و باین قرار داد مشار الیه  
 را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف  
 نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل  
 داده پنجاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت  
 کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده  
 هراسپ و دو زنجیر فیل یکی نرو یکی ماده و شصت و هشت  
 هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد  
 او تکلیف نمود - نوزدهم خور داد ماه خطه دلپذیر کشمیر بوزن موکب  
 منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نغایس کشمیر که در خدمت  
 ترتیب داده بود بر مبدل پیدشکش معروض داشت چون بمسامع جلال

مید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که  
 حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاد خان پسر مه‌بخت خان با امرای  
 بکومک او مقعر اند از شهر برآمده بمدافعه و مقاتله او همت  
 مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود  
 داک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر  
 شخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم همشیره آنحضرت و دیعت  
 عیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صبیغه خود  
 نهایت بسیار داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفت  
 غازی بیگ که بجهت خبرگیری شتافته بود درین تاریخ بخدمت  
 پیوسته معروض داشت که یلنگتوش بجهت ضبط هزارجات که یورت  
 آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم بحاکم غزنین سالگذاری  
 پندموند قلعه در موضع چطور از مضافات غزنین ساخته همشیر زاده  
 خود را با فوجی باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاد خان آمده  
 ستغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شمائیم اگر شر او را از ما کفایت  
 نید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر بآنها ملتجی  
 شته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد  
 خان فوجی بکومک هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله  
 پیش آمدند و در اثنای دار و گیر خواهر زاده یلنگتوش با جمعی  
 اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته  
 ظفر و منصور عذان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شدیدن  
 بنخبر خجالت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان التماس  
 نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآرد در



اثنای اینحال نذر محمد خان و اتالیق و عمدهای او تجویز این جرأت و بیباکی نمودند و بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت گونه حاصل کرد و آن مفسد فتنه پرداز از بک و المانچی و از هر دست مردم چندانکه توانست فراهم آورده روی ارباب بدین حدود نهاد و خانه زاد خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهنیجات تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای جاسپار و بهادران عرصه کارزار (همه<sup>(۷)</sup> یکدل و یکرو بجنگ قرار داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه شهادت (بموضع سرگ<sup>(۸)</sup> دره که در دو گروهی از غزنین واقع است معسکر آراستند از آنجا افواج ترتیب داده و جیب پوشیده متوجه پیش گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و افیرای سنگهدل و سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هر اول قرار یافتند و همچنین فوج برانغار و جرانغار و طرح و التمش بآئین شایسته ترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جسته رزم طلب گشتند چون مذکور میشد که سپاه ازبک در سه گروه غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر میرسید که شاید روز دیگر تلاحق فریقین اتفاق افتد قضا را سه گروهی از موضع شیر گذشته قراولان ازبک نمایان گردیدند و قراولان لشکر منصور قدم جلالت پیش نهاد جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته

رسیده بان انداختند و توپ زده شتافتند اتفاقا یلنگتوش شب  
 آمده در پس پشته بر غنچی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر  
 منصور کوفته و مانده از راه برسند از کمین گاه برآمده کارزار نماید  
 مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک  
 هراول فرستاد آنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر  
 افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم  
 مایان شد آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او  
 با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله  
 یک تغنگ انداز رسیده عنان ابدار کشید چون فوج مخالف بحسب  
 محبت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادر خان فوج غول  
 خود را گرم گیرا شتافته بکومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک  
 توپ و تغنگ بمیار سردادند و از پس آن فیلان جنگی را روانیده  
 کارزار نمودند و جنگ بامداد و اشتداد کشید و در چندین وقتی  
 یلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری نساخت و پای  
 دمت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهادت در کشتن و  
 ستن و تاختن و انداختن کارنامه خلالت و جانسپاری بتقدیم  
 رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزیران بیشه و غا  
 مقهوران بخت برگشته را تاقلعه جمان که شش گروه از میدان  
 جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ  
 ذوقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و جیده بسیار که از گرانی  
 در راه انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد و فتی که عنوان  
 تیغ نامهای باستانی زبید بتایید ایند جل سبحانه چهره کشای مراد

گشت ( اصل یلنگتوش اوزبک است از الوس المان نامش حسنی<sup>(۶)</sup> )  
 بوده ترکان یلنگ برهنه را میگویند و توش سینه را گویا در جنگی  
 سینه برهنه و از تاخته و ازان روز در السنه عوام یلنگتوش اشتهار یافته  
 نوکرنذر محمد خان حاکم بلخ است پیوسته در سرحد خراسان مابین  
 قندهار و غزنین میگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانجی ولوت  
 مار بسیار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و بهمین  
 قزاقی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بسرحد خراسان  
 رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میرسرحد خراسان نتوانسته  
 شر او را از رعایا و متوطن آنحدود کفایت کند شاه از در حساب  
 توان گفت که در مدت عمر چندین گوشمالی نخورده باشد )  
 بندهای شایسته خدمت که درین جنگ مصدر ترددات  
 پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش  
 باضافه منصب و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن  
 اینحال از عرضه داشت فاضلخان بخشی لشکر دکن بمسامع جلال  
 رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای  
 دولت از ضبط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت شاهزاده  
 پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوبه ملک بهار و بنگاله نهضت  
 فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازی  
 خانخانان نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده والا  
 شکوه بود بصلاح و صوابدین دولتخواهان او را نظر بزد نگاهداشتند و



مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجبهت او ایستاده  
 کنند و جانہ بیگم صبیحہ او کہ در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بودہ  
 و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسربرد و جمعی از مردم  
 معتمد بر دور خیمہ او پاس دارند بعد از مقید داشتن خانخانان  
 فہیم نام غلام اورا کہ از عمدہای دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی  
 جمع داشت خواستند کہ مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد  
 و پایی ہمت افشردہ با پھر و چندی از نوکران جان فدای غیرت و  
 زان مردی ساخت غرہ شہریور ماہ آہی در ویرناک کہ سرچشمہ  
 دریای بہت است و از سیرگاہہای جانفزای نرہت سرای کشمیر است  
 و در اوراق گذشتہ شرح کیفیت آن نگاشتہ کلک بیان گشتہ عرضہ  
 داشت مہابتخان رسید نوشتہ بود کہ چون سران لشکر شاہجہان  
 گذرہای آب گنگ را استحکام دادہ کشتیہا را بجانب خود کشیدہ  
 بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد ازان زمیداران  
 برہنمونئی بختیاری و دولتخواہی سی منزل کشتی بدہت آورده  
 چہل کرہ بالای گذرہای آب بجہت عبور لشکر اختیار نمودہ راہبری  
 کردند و عساکر منصور در صیانت ایندی از آب گذشتند •

## نہضت فرمودن رایات عالیات

### بصوب دار السلطنت لاہور

بتاریخ پنجم شہریور ماہ رایت اقبال بصوب دار السلطنت لاہور  
 ارتفاع یافت درین وقت از عرضہ داشت منہیان گجرات بمہامع  
 جلال رسید کہ خان اعظم میرزا کوکہ در احمد آباد باجل طبعی

مسافر دارالملک بقا گردید ( نامش عزیز میرزا محمد است  
 کولتاش حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بود و آنحضرت او را  
 از جمیع کوکهای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات  
 گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیاناً خان اعظم خطاب میفرمودند  
 از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده  
 بود چون والده ماجده او جلیجی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات  
 خاطر او از والده حقیقی بدیشتن میفرمودند پیوسته گستاخیهای  
 او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر  
 جلیجی آنکه درین دولت ابدقرین قریب بدست کس از اعمام و اقوام  
 و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نقاره  
 شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاقت لسان  
 و تاریخ دانی یکتای زمان خویش بود بغایت نفس قوی داشت  
 خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر پسر ملا  
 میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان  
 مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن  
 در عربیت پیاده بود از سخنان اوست که من در عربی داه غریبم  
 و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم  
 و چون مبالغه کرد بشبه افتاد و بعد از آنکه سوگند خورد دریانتم که  
 دروغ میگوید از مطایبهای اوست که مردم دولتمند را چهار زن  
 لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم همدوستدانی چهارم مازراء

النهری زن عراقی بجهت مصاحبت و همزیبانی زن خراسانی برای  
 سامان خانه و زن هندی بواسطه زنا شوهری و زن ماوراء النهری .  
 بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود او را شلاق باید  
 زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبی بود بیعدیل و نظیر  
 لیکن در خبث و نفاق سرآمد ابنای روزگار است درست گفتار کج  
 کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصرف  
 بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و باقبیح وجهی خباثت  
 و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشیانی گستاخیها میکرد و  
 آنحضرت بمکارم ذاتی و مراحم جدای میگذرانیدند حقوق خدمت  
 والده او پیوسته مطمح نظر داشته میفرمودند که میان من و عزیز  
 کوکه جوی شیر واسطه است و ازان نمیتوانم گذشت در هنگامیکه  
 بی استرضای آنحضرت از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت  
 خانه مبارک شد با آنکه مبلغهای کلبی در سفر حجاز صرف نمود  
 بجهت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و اعیان آن دیار تکلفات  
 و تواضعات زیاده از مقدار بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده  
 باز بدرگاه والا آمد آنحضرت اصلا گرانی خاطر ظاهر نساخته بعنایاتی  
 که در مخیله او نگذشته بود سرفرازی بخشیدند (۲) داور بخشش را  
 بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز  
 ساخته حکم شد که از اکبر آباد باحمد آباد شتافته محافظت نماید ( )  
 درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاله که در خدمت



شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بنگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کندی<sup>(۲)</sup> که اطرافش بار عدال و جره‌های عظیم پیوسته حصارى از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسد و از ممر آذوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن اینحال طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بآک چوکی آمده معروض داشت که باشاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پدنه و بهار رفتند و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت انشوده مبالغه و اغراق را بحدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآئین راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین عساکر آراسته بعرض کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه از حصار بر آمده گرم و گیرا شتافت افواج پادشاهی مانند قوس سه طرف میدان را فرو گرفته ژاله سان تیر و تفنگ میریختند راجه

بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیارده با طایفه راجپوتان  
توسن همت بر انگیخت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده  
بشمشیر آبدار کارزار نمود جتا جوت نام فیلی که در پیش افواج  
بود بزخم تیر و تفنگ از پای افتاد و آن شیربیشه جلالت و جرأت با  
راجپوتان جان نثار پای عزیمت افشوده کارنامه مردی و شجاعت  
ظاهر ساخت جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که بر گرد و  
پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن  
یکتای عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند  
و او تا رمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق  
کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی  
نداشته پیشتر شتافته بودند توپها را برجا مانده گریختند و توپخانه  
بدست لشکر پادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار  
بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار بجائی رسید  
که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توغ  
و قورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار  
بودند و عبد الله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده  
بود متذقسی بنظر در نمی آمد درینوقت تیری به اسپ سواری آن  
شیربیشه توکل رسید عبد الله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه  
و الحاح بسیار از عرصه کارزار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان  
زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده بالتماس بسیار  
سوار ساخت بالجمله موکب سعادت از رزمگاه تا قلعه رهتاس  
عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش

قدوم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کشف حمایت ایزد سبحانه سپرده خدمت پرست خان و کوتوالخان را با چندمی از بندهای اعتمادی بخدومت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتنه و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مبنی بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجمعی از سوانح ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک عنبر بسرحد ولایت قطب الماک شتافت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود بازیافت نموده مجددا بعد و سوگند خاطر از اینجانب را پرداخته بسرحد ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر ملک<sup>(۲)</sup> بیجا پور شتافت عادلخان چون اکثری از مردم کار دیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با



سرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمقتصدیان صوبه مذکور مکرر  
 بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر  
 همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه  
 والا میدانم درینوقت که عنبر حق ناشناس با من چندین گستاخانه  
 پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که  
 درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام  
 بضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در دامن روزگار او  
 بهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باص  
 فرید مر بلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر  
 نموده بود که موسی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا  
 محمد لاری کار کند و در انتظام مهمام دکن از صلاح او انحراف  
 ورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب  
 دوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمقتصدیان  
 آنجا داد و نوشتههای عادلخان در باب طلب کومک به مهابت خان  
 رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمقتصدیان دکن نوشت که  
 بی تاامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر  
 مر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا  
 منوچهر و خنجرخان حاکم احمد نگر و جان سپار ( نثار ) خان حاکم  
 میر و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و  
 عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از  
 معینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان  
 مقصد استیصال عنبر شتافتند چون عنبر ازینمعنی وقوف یافت

نوشتهها نزد بندهای پادشاهی فرستاد که من از غلامان درگاه ام  
نسبت به سگان آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده  
بچه تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند  
و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان  
من و عادلخان بر سر ملکینی که در وقت سابق بنظام الملك متعلق  
بوده و الحال بر خلاف قرار داد عمل می نماید نزاع است اگر او از  
بندهامت من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من واگذارند تا هرچه  
مشیت ایزد است بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ  
بکوچ متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر در الحاح و زاری  
افزون ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجا  
بر خاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج  
عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ  
سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد  
لاری با امرای پادشاهی سرور دنبال او نهاده فرصت نمیداد هرچند  
او بیشتر سر اندازی و مدارا مینمود ملا محمد لاری حمل بر عجز  
و زبونی کرده در شدت می افزون و چون کار بر تنگ شد و اضطرار  
دامگیر گشت ناگزیر ( در پنچ<sup>۲</sup> گروهی احمد نگر قرار بجنگ داد

---

( ۲ ن ) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که  
او جنگ نمی کند برکنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خیال  
برگی نموده برآمدند و دست برد دیده گریختند بعد ازان در میان  
مردم عادل خان انج

زرم طلب گردید

\* بیت \*

وقت ضرورت چو فرماند گریز \* دست بگیرد سر شمیر تیز  
 نخست ) میان مردم عادلخان و عنبر جنگ در پیوست و بحسب  
 تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود کشته شد و از  
 افتادن او سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادورای  
 و اودارام دست بکار نبوده راه فرار میبردند و غیرت الهی کار خود کرده و  
 بشومعه دکنیان و خیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان  
 و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها  
 بود گرفتار شدند ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سر  
 چشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای  
 پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و  
 خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمد نگر رسانیده با استحکام قلعه  
 پرداخت و جان سپارخان نیز پیرگنه بدر که در تیول او بود رفته حصار  
 بئر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطه هلاک برآمدند  
 بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند  
 و چون عنبر بمراک خویش کمران گردید و آنچه در مخیله او خطور  
 نموده بود بمنصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را  
 مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمد نگر رفته  
 بمحاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها را بکار آورد  
 کاری از پدش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود  
 بجانب بیجاپور عذر عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن  
 شد و عنبر تمام ملک او را باحدود متعلقه پادشاهی که در بالاگهات



بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از اجتماع این اخبار موحتش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی باشوب گرائید در خلال اینحال بالتماس مهلبتخان خانه زاد خان پسر او را با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهد خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پنجهزار سوار خواجه را بضابطه در اسبده و سه اسبده تنخواه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار<sup>(۶)</sup> و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مهلبتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بمنک بهار پیوست تا بعد ازین چه روی دهد در اوراق گذشته نگاشته کلك سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست بنگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهناس

گذاشته بداربخان نوشتند که درگدهی خود را بخدمت رساند داراب از ناراحتی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و ازینجهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و تردیدی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبد الله خان حواله فرموده باکبر نگر شتافتند و کار خانجات بیوتات که در اکبر نگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبد الله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر را لختی سبکبار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزین مهالبتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاونت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله (که داراب<sup>(۲)</sup>خان را در قبل داشتند) صادر شد که زنهار دست تعرض از کوتاه ساخته روانه ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهالبتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادیه غلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه

سازد بالجمله سهابنخان بموجب حکم عمل نموده شورش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیهان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینولا قاسم خان از تغیر مقر بنخان بحکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت احمد خان بخشعی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی باده هزار سوار موجود به ملکپور که از شهر بدست کروه مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر بر آمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زهارتا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند \*

متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت

نظیر کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی

هفدهم<sup>(۲)</sup> اسفندارمن ماه آلهی نهضت موکب مسعود بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی



المانی سده یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان افروز به بیت  
 الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون  
 بمبارکی و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنیر بذشاط شکار پرداخته  
 یکصد و پنجاه و یکراس قوچ کوهی بتفنگ و تیر شکار کردند و در  
 منزل چنکس هستی<sup>(۷)</sup> جشن شرف آراستگی یافت از بهنیر تا این  
 منزل ارغوان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم  
 کتل پیر پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن  
 بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای از راه گریوه  
 پونچ دست داد<sup>(۸)</sup> درین کوتل غریب گلی بنظر درآمد که تاحال دیده  
 نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ  
 آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر  
 و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد  
 اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهایی  
 خطمی را پست و بلند یکجا دسته بسته باشند در خوشرنگی و نظر  
 فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و اسرود  
 و برگش بزرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید  
 مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در و خامت نیز  
 دو برابر بید مشک باشد گلش بمرتبۀ کلان میشود که در دو دست  
 نگنجد و درختش پر گل میشود و سر پای فرو می گیرد و اهل کشمیر  
 مکر بوش و مردم پکلی و دهمتور بوه بهلول می نامند و این مخصوص

کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زود  
 برطرف شود) درین کوهستان نارنج هم بهم میرسد دو سال و سه سال  
 بر درخت میماند از میر نصر الله عرب جاگیر دار این سرزمین  
 شنیده شد که قریب به هزار نارنج در یک درخت می باشد - روز جمعه  
 بیست و نهم در منزل نور آباد که بر ساحل دریای بهت واقع است  
 نزول اتفاق افتاد از کوتل بهنبر تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال  
 منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اسامی یافته و اصلا  
 بخیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی  
 گدیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار  
 گذار بصعوبیت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر درآمد  
 من و بهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش  
 پنجاه ذرع باشد و عرض آبریز چهار ذرع متصدیان منازل صفه  
 عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته  
 پیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب جلا  
 دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر اوج سنگی ثبت  
 نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل  
 لاله جو غاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض  
 رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تغزل نهاده معلوم نیست  
 که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش محظوظ  
 توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره سوله که از قصبه های  
 کلان کشمیر است بمرور موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از  
 اهل فضل و ارباب معادت و موداگر و سازنده و گوینده و سایر

اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین  
 بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زارهای خوب سیر کرده شد  
 از باره سوله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه  
 شهر شدند روز شنبه<sup>(۲)</sup> هجدهم در ساعت سعادت قرین بهمارات دلنشین  
 کشمیر بهشت آئین نزل موکب اقبال اتعاق افتاد اگرچه در باغ نور  
 منزل که در میان دولتخانه واقع است آخرهای شگوفه بود لیکن  
 یانمن کبود دیده و دماغ را منور و معطر داشت و در باغات بیرون  
 شهر اقسام شگوفه جهان افروزی می نمود \* \* بیت \*

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را

زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی  
 ثبت افتاد که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر کسی بیشتر  
 خورد آن قدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی  
 بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود  
 پاو سیر زعفران که چهل مثقال باشد خوراندند اصلا تغییری در  
 احوالش راه نیامت روز دیگر ده بیدست آن که هشتاد مثقال باشد  
 خوراندند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن  
 خود چه صورت دارد غره خوراک از عرضه داشت اسد خان بخشی  
 دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدبولگام رسیدند و یاقوت  
 حبشی با لشکر عنبر برهانپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای



غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته  
و پیوسته از بیرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از  
چند روز خبر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ  
بارگاه اقبال برافراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت  
آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نداشتند در خلال  
اینحال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از  
ظاهر برهانیپور کوچ فرموده بیالاکهات<sup>(۱)</sup> روهنگره شتافتند و مردم عنبر  
نیز نا کام از گرد حصار برهانیپور برخاسته نزد عنبر شتافتند و چون  
این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف  
عوام و مراحم سرافرازی بخشیدند و منصب پنجهزاری ذات و  
و سوار و خطاب راسراج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی  
باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب که بجهت  
طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبد الرحیم خانخانان نزد شاهزاده  
پروریز رفته بود نامبردگان را آورده نخست هوشنگ آمده دولت  
زمین بوس دریافت او را بعوطف روز افزون اختصاص بخشیده  
بمظفر خان میر بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه  
بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان  
عبد الرحیم خانخانان بسعادت سجود جبین خدمت نورانی ساخت  
زمانی ممتد ناصیه خیالت از زمین برنگرفت آنحضرت بجهت  
دلنوازی و تسلی او فرمودند که درینمدت آنچه بظهور آمده از آثار

نما و قدر است نه مختار ما و شما با چندین جرائم و عصیان که  
 صادر شده بذاتر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود  
 نصرت شاهنشاهی بایستادهای پایتخت سریر سلیمانی فرمودند که  
 من خود را شرمزده تر ازو می بینم \* بیت \*  
 کرم بین و لطف خداوند گار \* گذه بنده کرد است و او شرمسار  
 نگاه اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جائی مناسب  
 از دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند  
 و مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه  
 مازند و خانجهان از گجرات آمده بخدمت و کالت شاهزاده فرق  
 عزت برانرازد درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که  
 در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم  
 شاهزاده بجدا فدائی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستند هرچند  
 درینباب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجت بران مترتب نگشت  
 چون بودن من دران لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده  
 فاصدان تیزرو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر  
 متوجه آن حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت  
 فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده بتاکید صادر  
 شد که زندها خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه ندهید و اگر مهابتخان  
 برفتند بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سائر  
 امرا در برهانپور توقف نمائید \*

## نهضت رایات عالیات از جنت نظیر

### کشمیر بصوب دار السلطنت لاهور

فوزه هم شهر محرم هزار و سی و پنجم هجری از کشمیر متوجه دار السلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور بهما و مردم این سر زمین میگفتند که طعمه اش استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی حضرت شاهنشاهی بتحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هر کس بتفنگ زده بحضور بیارد پانصد روپیه انعام میفرمائیم قضا را جمال خان قراول به بذوق زده بحضور اشرف آورد چون زخم بدایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شگافتند از حوصله اش استخوان ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروض داشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزهاست همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوانی بنظرش در آید بذول خود گرفته بلند می شود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند • بیت •

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد • که استخوان خورد و جانور نیاز دارد  
در جفه و ترکیب بعقاب شبا هست دارد و سر نولش بگل مرغ



می ماند لیکن مرغ پر ندارد و این پرهایی میاه براق دارد  
در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکمزار و سی  
و هفت ونیم مثقال باشد بوزن در آمد (درین<sup>(۵)</sup> ایام سردار خان برادر  
عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاودانی شتافت) شب مبارک  
شنبه سی ام آذرماه آلهی در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول  
اقبال اتفاق افتاد یک لک روپیه بخانخانان انعام مرحمت شد  
درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس  
سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت  
که مهابدخان از خدمت شاهزاده دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت -  
از غرایب آنکه شاهزاده داور بخش شیرزرد پیشکش آورد که با بز  
الفت گرفته در یک پنجره میداشد و بآن بز نهایت محبت و لایه  
گرمی ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات جفت می شوند بزرا  
در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بزرا از پیش  
او دور برده مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه  
فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند  
اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند  
که میشی<sup>(۶)</sup> را بدرون پنجره او در آوردند فی الفور از هم درید و خورد  
باز همان بزرا نزدیک او بردند الفت و مهریانی بدستور سابق  
ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بزرا بر روی سینه خود گرفته  
دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تاحال مشاهده

نشده که دهان جفت خود را بومه کند درینولا افضلخان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسب و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تاحال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای دلی از مطالبات سرکار نزد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز از او باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مراجع بیکران چنانست که رقم عفو بر جرائم جرائم او کشیده آید (و باین موهبت عظمی در امثال و اقربان سرفراز و ممتاز کرده آید) در جواب او فرمان شد

\* مصرع \*

این درگاه مادر گه نو میدی نیست \*

صلت‌مس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورت پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پدوست قبل ازین هوشنگ برادر خود او بدولت زمین یوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونئی بخت خود را بقدرسی آستان رسانیده بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیئه خود را بطهمورت و هوشمند بانو بیگم صبیئه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدومت بخشیدگری عزاختصاص یافت •

### نهیضت موکب مسعود بصوب بلده فاخره کابل

بذار بنح هفدهم اسفندار مذ ماه مطابق هشتم جمادی الثانی بعزم سید و شکار نهیضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه بیست و سوم ماه مذکور کوچ فرمودند اقلخر خان پسر احمد بیگخان کابلی سرحدات را از صوبه یدکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدهات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم شادیاده نواختن فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده



از دروازه قلعه بیاویزند - تفصیل این مجمل آنکه چون ظفرخان پسر  
 خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که یلنکتوش اوزبک بقصد شورش  
 انزائی و فتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده لاجرم مشار الیه باتفاق  
 دیگر بندهائی که از تعینات آصوبه بودند لشکرها فراهم آورده بر سر  
 اوروان شد درین اثنا احداث بد نهاد قابو یافته بشارت آن تبه اندیش  
 به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه مفسدان  
 سیاه بخت است پیش گرفت یلنکتوش ازان اراده باطل ندامت  
 گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده اظهار ملایمت  
 و چابلوسی نموده برگردید اولیای دولتی خاطر از آنجانب و پرداخته  
 دفع فساد احداث بد نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد  
 و جمعیت از راه گرد بر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن  
 یلنکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید تاب مقاومت  
 نیاورده خود را بکوه<sup>(۶)</sup> لواغز که محکم<sup>(۷)</sup> او بود کشید و این بیعاقبت  
 آن کوه را پناه روز بد اندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و آلات  
 نبرد استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا  
 داشت اولیای دولتی ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته  
 بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند و  
 همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن  
 گماشتند و قریب پنجاه<sup>(۸)</sup> روز زن و خورد کرده محاصره را برو تنگ  
 ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقاره فتح

بلند آواز ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و  
 جلاوت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال  
 شتعال داشت بعد ازان به میامن عواطف و مراحم الهی ابواب  
 فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن  
 محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از  
 حدیان شمشیر و گرز انگشتر و کار دی که آنچه یافته بود نزد ظفر  
 خان برده نمود و یقین شد که اینها ازان عاصی است و ظفر خان  
 خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت و ظاهر گردید که تیر بندوق  
 از شست غیب باو رسیده و بجهنم واصل شده هر چند منادی  
 کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست چه کس باو رسیده  
 بالجمله (سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردار خان روانه درگاه  
 والا نمود) ظفر خان و دیگر بندهای شایسته خدمت که مصدر  
 ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش  
 باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند (درین  
 تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیئه میرزا همدال مذکوره  
 حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه در دار الخلافت اکبر آباد  
 بجوار مغفرت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون  
 ایشان فرزندان داشتند در زمانی که شاهجهان از صبیئه موده راجه  
 بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت  
 را به شکوی تربیت بیگم بردند آن سریر آرای خلوت سرای قدس

متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شدند آن صاحب در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بیست و نهم اسفند اردماه ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستگی یافت \*

### آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک پندر تحویل نیر جهان افروز ببرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بمبارکی و فرخی آغاز شد آنا محمد ایلیچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الماس که یک لک روپیه قیمت داشت با کمر مرصع و شمامه عنبر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نزد مهلبتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانج نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درینولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحواله اردوی پیوست باجمله طلب از بتحریر و کار پردازای آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفته بود از بر خلاف خان مذکور با چهار و پنجهزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراه آورده بود که هرگاه کار بجان



و کارد باستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت  
پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال  
خود جان نثار شود \*

وقت ضرورت چو نماند گریز \* دست بگیرد هر شمشیر تیز  
و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد  
و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون  
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار  
پادشاهی را بدیوان اعلیٰ مغرورغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای  
عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی  
که درین مدت فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد و ازینکه دختر  
خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت  
کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته  
بخواری و بیعزتی کرة کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه  
بزنندگان سپردند و حکم شد که آنچه مهابتخان بوی داده فدائی خان  
تحصیل نموده بخزانة عامرة رساند ( انون زمانه ) گوش با من دار تا آنچه  
مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لب ریز از اخبار  
و آثار درمیان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمنه نشان نداده  
بالجمله چون منزل برگذار آب بهت واقع بود آصف خان با چندین  
خصم قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنده محتمل  
در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران

طرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانة و قور خانه و غیره حتی خدمتکاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند (۶) و مهابتخان حق ناشناس چون از همه در ناامید شد بخاطر آورد که

( ۶ ) چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لاعلاج ترین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پدش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار در آنجا میگذارد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمدافعه و مقابله قدم بر جا دارند و خون متوجه دولتخانه میگردند چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توزکی هر دو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادعیه با یاران مصاحب از هرجا حرفی و سرگذشتی در میان داشت در بنوقت آوازی بگوش رسید که مهابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوشم رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه برآمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد

درینوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست اگر خود را بقدمی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محابا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پنج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه از مخالفت من

را چپوت پیاده برچه و سپر در دست گرفته اسب او را بمیان گرفته می آیند و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او برسمت دروازه کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه درآمدم معدودی از اهل یتاق و غیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهارخواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسب فرود آمد در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دویست را چپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت بمساعات حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه برآمده بر پالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او - بدو نسخه



دم زند و امرا ازین منصوبه غافل گشته بازندگی حریف را بنظر  
 در نیارده بخاطر جمع از آب گذشته به تدم مشغول و نفس الامر  
 آنکه آنچه ازین سرود ازل و ابد بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو  
 نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد يك این بخاطر  
 میرسید و اندک احتیاط بکار میرفت که حد و یارای آن داشت که  
 قدم جرأت و بیباکی پیش نهد و مجملا هنگام صبح با جمعیت  
 خود سوار شده نخست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از  
 راجپوت و غیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را  
 نگذارند که از پل عبور نموده باینطرف شتابد و اگر امرا بقصد  
 گذشتن از انطرف هجوم آورند پل را آتش زده بمدافعه و مقابله  
 قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (در وقت حضرت  
 در خسیانه استراحت فرموده بودند از غوغای عامه بیدار شدند و  
 بعرض رسید که مهالخان بیدعاقبت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب  
 عبودیت و بندگی را ورو هشته گستاخانه و بیباکانه دروازه غسلخانه  
 و کلان بار را در هم شکسته با چهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته )  
 مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته  
 معروض داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان  
 گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی  
 کشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در  
 پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج مسلح  
 آمده دور سرپرده پادشاهی را فروگرفتند و در خدمت آنحضرت  
 بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و  
 جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و فیروز خان و خدمت خان  
 خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی  
 و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر  
 اقدس را شورانیده بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب  
 داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را  
 از لوث وجود آن سگ نا پاک پاک سازند هر بار میر منصور  
 بدخشی بتذکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح  
 حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر  
 را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون  
 حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در  
 اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فروگرفتند چنانچه  
 بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد درینوقت آن بیعاقبت  
 عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند  
 تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت  
 و گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش  
 آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت  
 سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که  
 اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد  
 سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه

کار برفتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که  
 احبب خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز  
 بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده  
 التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت  
 درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی  
 مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد  
 خود را در پیش فیل و در راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده  
 بود درین اثنا مقر بخان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه  
 نزدیک آنحضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی  
 میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و سینۀ او  
 ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معدن و پیدالۀ خاصه در  
 دست داشت خود را بغیل رسانید و هر چند راجپوتان بهمان برجه  
 و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه  
 را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و (چون در بیرون جای نشستن  
 سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانید) و چون قریب به نیم  
 کرده مسافت طی شد گجیت<sup>(۵)</sup> خان داورغۀ فیلخانه ماده فیل سواری  
 خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود  
 (ظاهراً وسواسی بخاطر بد اندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد)  
 بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله  
 در لباس سیر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و

( ۴ ) ن رفتن در پس قرار گرفت ( ۵ ) گجیت - گجست ( ۶ ) بدو نسخه



آنحضرت بدرون خانه او درآمدند زمانی توقف فرمودند و فرزندان  
نخس خود را بر دور آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بیگم غافل  
فتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را  
بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پردازد باین قصد بار دیگر آن  
حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی  
بقصد سیر و شکار سوار شدند نور جهان بیگم فرصت غنیمت شمرده  
با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان  
رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که  
در محاربت بیگم کرده بود ندامت گزیده متردد خاطر گشت آنگاه  
در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت  
خطائیدست عظیم لاجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز  
سوار ساخته بمنزل شهریار برد (و از غایت اضطراب و هول جان کردار  
و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و  
نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان  
اراده و هردم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد) و آنحضرت  
از وسعت حوصله و گران باری دست رد بر ملتذمات او نمی نهادند  
القصة در هنگامیکه این بیعاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت  
خانه درآمد جهجو نبیره شجاعخان (که از امرای معتبر حضرت عرش  
آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر  
بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه

بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم  
و سواسی و توهمی بخاطر آن بداندیش را (ایافت) همراه شد چون حضرت  
شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اچپوتان اشارت کرد که از او گرفته  
به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت در کام او  
ریختند الغرض چون نور جهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود  
رفت عمده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از  
غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس  
نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار  
خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت  
و برآمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض  
رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها  
ترتیب داده در رکب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و  
مذکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم  
چون این کنگاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه  
نمود و همان شب مقربخان و صادفخان بخشی و میر منصور و  
خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمده های دولت فرستاده  
فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار  
که این تدبیر نادرست را نتیجه خام کاری و نارسائی دانسته  
پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب  
نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید  
جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را  
مصحوب میر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها

زاده طبعیت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرمودند  
 ممنوع نشد بهمان قرار داد پای عزیمت افشرد درینوقت فدائی  
 خان چون از فتنه پردازان زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب  
 آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور متصور نبود بیتاب  
 شده درتیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش فدائیان  
 رو بروی دولخانه اسپ بدریا در زده خواست که بشناوری عبور  
 نماید شش کس از همراهان او بمرج خیز فدا رفتند و چندی از  
 فدائی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و  
 خود با هفت سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری  
 از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند  
 و چون دید که کاری از پیش نمیرود و غنیمت زور است و بملازمت  
 اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچه سنگی بدیوار آهذین خورده  
 باز پس افتد بهمان چستی و چالاکی عطف عنان نموده از آب گذشت  
 و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهریار بسر بردند  
 روز شنبه بیستم فروردی ماه آلهی مطابق بیست و یکم جمادی الثانی<sup>(۴)</sup>  
 آصفخان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدهای دولت قرار  
 بجنگ داده در خدمت مهد علیا نور جهان بیگم از گذری که غازی  
 بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین  
 گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت  
 در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد



آصفخان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عمارى بديگم رو بروى  
 فوج کلان غنيم که فيلان کارى خود را پيش داده و کنار آب را  
 مضبوط ساخته استاده بود در آمدند فدائى خان بفاصله يك  
 تير انداز پاين تر مقابل فوج ديگر از آب گذشت ابوطالب پسر  
 آصفخان و شير خواجه و اله<sup>(۶)</sup> يار و بسيارى از مردم پاين تر از  
 فدائى خان عبور نمودند باينحال اسپان شنا کرده يراقها تر شده  
 جلو ريزان گشته جمعى بکنار پيوسته و بعضى بميان آب رسیده  
 و نا رسیده که افواج غنيم فيلان را پيش رانده حمله آوردند و هنوز  
 آصفخان و خواجه ابوالحسن درميان آب بودند که جلو مردم پيش  
 برگشت<sup>(۷)</sup> و<sup>(۸)</sup> را از مشاهده آن حالتى دست داد که گوئى آسيا بر  
 فرق سرم ميگردد ) ديگر کيست که بکسى پردازد و سخن بشنود و  
 پاى همت برجا دارد<sup>(۹)</sup> اول بايست که گذري که عبور لشکر  
 بسهولت ميسر باشد بدست آورده فوجي را پيشتر از آب  
 ميگذرانيدند که روى لشکر غنيم را نگاهداشته بر کنار دريا مانند  
 سد سکندر پاى همت برجا ميداشتند تا امرای عظام و ديگر  
 سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستين موج را  
 قوی پشت ميداشتند آنگاه در غايت انتظام و نهايت استحکام  
 پاى عزيمت پيش نهاده بسعادت زمين بوس صاحب و قبله  
 خويش سر بلند مى گرديدند درينولا هر کس که پيش آيد پس  
 مى افتد<sup>(۱۰)</sup> و<sup>(۱۱)</sup> آنکه در برابر آيد بسردر آيد ) هرگاه سرداران از

میرامیدمگی بی نظام و نسق میفرسته باشند و ندانند که بکجا می  
روند و لشکر را بکجا می برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد  
بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب دوم  
ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده واسپ  
و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی  
در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بیگم آمده ما  
هر دو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای  
تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما  
غنیم منهزم شده راه آوارگی پیش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب  
او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غنیم ( <sup>۲۱</sup> هفت صد و هشت صد  
سوار راجپوت و فیل مست بی محابا در پیش داده در آنطرف  
آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی از سوار و پیاده از مردم  
متفرق و پیریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غنیم فیل را پیش  
رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این  
مشت بی سران قرار بر فرار کرده عطف عذاب نمودند و غنیم  
بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت ) و راجپوتان مردم اینجانب  
را پیش انداخته زده و کشته می آمدند و در عمارتی بیگم دختر شهریار  
که اتکه او صبیغه شاه نواز خان بوده چندین وقت مخمسه تیری بر بازوی  
اتکه دختر شهریار رسید و بیگم خود بدست بر آورده بیرون انداخت و لباسها  
بخون رنگین شد جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه

سرای بیگم با درخواجه سرای دیگر درپیش فیل جان نثار شدند و  
 دوزخ شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد آزانکه روی فیل  
 برگشت دو سه زخم برچپه بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها  
 کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند  
 تا بجائی کشید که آب عمیق درپیش آمد و اسپان بشناوری افتادند  
 و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم بشناوری  
 از آب گذشت و بدولتخانه پادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه  
 ابوالحسن و فقیر همراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه  
 گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تاباندن خود ایستاده  
 ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب کردند  
 درینوقت آصف خان پیدا شدند و از نیرنگی زمانه و بی راهه رفتن  
 رفیقان و بد نشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند و سخن تمام نشده  
 مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم  
 اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از  
 فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسپ را بدربار  
 در زده و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شداری از  
 اسپ جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسپ  
 غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت  
 درین حالت مخصمه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برآورد  
 فدائی خان باجمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود  
 که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل  
 او بود چپقلش نموده و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که



حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون  
 درون سراپرده از سوار و پیاده مالا مال بود بر سر در ایستاده به تیر  
 نوازی پرداخت چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک  
 آن حضرت میرسید و مخلص خان پیش تخت آنحضرت ایستاده  
 خود را سپر تیر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممد  
 ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکنای  
 جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با وزیر بیگ پسر خواجه تردی  
 بیگ میدانی و عطاء الله نام خویش فدائی خان بسعادت شهادت  
 رسیده حیات جاوید یافتند سید عبد الغفور بخاری که او نیز جوان  
 شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید  
 و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت آنحضرت نمی  
 تواند رسید عطف عنان نموده از میان اردو برآمده بطرف بالایی  
 آب شتافت روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود  
 رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندزه رخت سلامت  
 کشید و چون بدر بخش<sup>(۶)</sup> جنوهه زمیندار برگشته مذکور رابطه قدیم  
 داشت فرزندان را در آنجا گذاشته و خاطر از آنجانب و پرداخته  
 جریده بجاناب هندوستان شتافت شیر خواجه و آله بر دی قراول  
 باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند و آصف  
 خان که ماده این فساد بود و از کم فکری و کوتاهی اندیشی و سبکساری  
 از کار باینجا کشید یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت

( ۶ ن ) بزرگ بخش جنوهه

وخیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو طالب و  
 دویمت و سید صد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت بجانب قلعه  
 اٹک که در تیول او بود رفت چون برهتاس رسید از اراد تخان خبر  
 یافت که در گوشه فرود آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود  
 طلب داشت لیکن هر چند که سعی کرد بهمراهی او راضی  
 نشد آصفخان بقلعه اٹک رفته متحصن گشت و اراد تخان برگشته  
 بار دو آمد و چون خواجه ابو الحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر  
 بهم رسانید مهابتخان را دیده نوشته بنام اراد تخان و فقیر مشتمل بر  
 سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند جانی و نقصان عزت  
 و ناموس نرساند و آنگاه ایشان را و فقیر را همراه برده ملاقات داد (چندان  
 هرزه گوئی کرد و حرفهای رکیک بر زبان راند که بمراتب مرگ ازان  
 زندگی خوشتر است) درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم را  
 که بآصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود  
 بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل رسانید مقارن اینحال  
 شاه خواجه نام ایلیچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده  
 ملازمت نمود بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول  
 این دولت خدا داد است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک  
 گذرانیده اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود  
 را بنظر مبارک در آردن و سوغاتیهای نذر محمد خان از اسب  
 و باز توایغون و غلام ترک و غیره موزنی پنجاه هزار روپیه قیمت

شد پیش ازین نگاشته کلاک وقایع نگار گشته که چون آصفخان بهیچ وجه از مهابت بدعاقت ایمن نبود بقلعه اٹک که در تیول او بود رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو همراهی گزیدند آن بداندیش بسیاری از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و جوجهار<sup>(۵)</sup> راجپوت و شاه علی فرستاده که گرم و گیرا شتافته بمحاصره قلعه پردازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و آصفخان همه وجه محنتی و بلائی برخود قرار داده عنان بقضا سپرد و فرستادهای مهابتخان نحوی بعهده و موگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون موکب گیهان شکوه از دریای اٹک عبور فرموده مهابت و خیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اٹک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه بارو آورد قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبد الخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیدایی آواره مکرای عدم گردانید و فیز ملا محمد تتهی را که بتهمت<sup>(۶)</sup> آخوندی آصفخان<sup>(۷)</sup> بی جرم و خیانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت اگر خواستی بدر رود هیچکس راه بر تو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر



بقتل آن بیگناه زفته مدت زندگی بسرآمده بود چه چاره القصة  
 بذابر آشنائی صوری و معنوی بقاضی و مدیر عدل توسل جسته  
 برفاقت ایشان نزد مهابت بیعاقبت شتافت و هرچند از فضایل و  
 خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند اثری برآن مترتب  
 نگشت و در لحظه بر اجدوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید  
 ساخت از اہباب قتل او نخست تهمت آخوندی (اصغرخان) بود دیگر  
 آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار درپای او  
 کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و  
 از سروپای او برآمده و اینمقدمه را حمل بر شحر و افسون و دعا  
 و تفسیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت  
 و لبهای او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که  
 مرا دعای بد میکند از غلبه وسواس و فرط توهم این مظلوم را  
 به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب  
 کمالات بنیور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن  
 سفاک بدباک قدر چندین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت  
 چون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گدیان پوی اتفاق افتاد جمعی  
 از کافران دره نور آمده ملازمت نمودند - اکنون مجملی از معتقدات  
 و رسوم که در میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد  
 طریق اینها بآئین کافران تبث نزدیک است بتی بصورت آدمی  
 از طلا یا از سنگ ساخته پرستش می نمایند و بیش از یک زن نمی  
 کنند مگر که زن اول نازای باشد یا باشوهر ناسازگار و اگر خویشان زن  
 نخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که

بخانه خویشی و یادوستی بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند  
و حصار شهر جز يك در نمی دارد و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر  
همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم  
ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بخنی کرده می  
خورند و چاروای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می  
خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می  
خورند لباس مرغ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگله  
بر کمر می بندند و مردی خرد را لباس پوشانیده و مسلح ساخته  
با مزاحی و پیدال شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست  
که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و باز از انجا برداشته بر درخت  
زیتون می گذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ  
خورده البته ببلائی مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را  
خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه نماید حضرت شاهنشاهی  
فرمودند که هر چه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر  
و زر نقد و سرو پای سرخ در خواستند و کامیاب مراد خویش  
گرفتند - روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق بیست  
و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین  
روز بر تخت فیل نشسته نثار کنان از میان بازار شهر کابل  
نشسته بباغ شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خوردان  
بروضه منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده  
و ازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی موطن آنحضرت  
ستمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا همدال و عم

بزرگوار خویش میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق جل  
 سبحانه التماس آمرزش ایشان فرمودند - از غرایب اتفاقات که از  
 نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افکند پاداش کردار زشت مهابت  
 وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت  
 و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله  
 ناسپاهی از غفلت خویش خجالت زده جاوید گشتند و امری  
 که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان  
 او از تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود مر شده  
 دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس  
 را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کیش منصوبه برانگیخت  
 و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد بالجمله جمعی از  
 راجپوتان بدورت چالاک که از شکار گاههای مقرر کابل امت رفته  
 اسپان خود را بچرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و  
 محارمت شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید  
 بجنگ و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی  
 از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه داد خواهی  
 نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام و نشان او معروض  
 دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از  
 اثبات خون پاداش رسد احدیان باینحکم تسلی نشده از ملازمت  
 برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا درجائی  
 که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها ورود آمده بودند  
 روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو بر مرد ایره



راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر تیرانداز  
 و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار  
 کشته شدند و چندی که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی  
 تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا ششصد و هفصد راجپوت  
 بقتل رسیده باشد مهابت بدعاقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و  
 مضطرب سوار شده بکرمک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش  
 را طور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مبادا درین مغلوبه بقتل  
 رسد برگشته خود را در پناه دولخانه انداخت و بالذماس او حبش خان  
 و کوتوال خان و جمال خان و محمد خواص و خان راهتور را حکم شد که  
 در چاره زده این فتنه را فرو نشاند روز دیگر آن مفسد بعرض  
 رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه  
 ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحضور طلبیده باز پرس  
 فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون کس  
 بسیار ازو بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان برگرفتن  
 نشده بود باگزیر مراعات خاطر از لوازم وقت شمرده نام بردها را  
 بوی گیرانیدند و آن بی آرم در نهایت خواری و رسوائی سرو پا  
 برهنه بخانه خود برده معید ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام  
 متصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخی و یکم اردی بهشت  
 ماه عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبعی در گذشت  
 و عنبر غلام کار آمدنی در فزون سپاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر  
 و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریق فزائی را که باصطلاح  
 اهل دکن برگری گری گویند خوب دریافته بود و او باش آن ملک

را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پای عزیمتش از جای  
 نرفت و روزگارش بعزت برآمد و در هیچ تاریخی بنظر در نیامده  
 که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه خاطر اشرف  
 بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی  
 رسیده که در سفر و حضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید  
 لاجرم هر کس در فن شکار وقوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر  
 آورده وسیله تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بیگی  
 بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنها را در گویند از ریسمان  
 ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه  
 صرف شده در آنرا دو نیم کروه پیموده اند سیصد فراش در یک و نیم  
 پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه  
 میدارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان  
 و خورد که داخل تور شود بدر رفتن محال است بمتصدیان شکار  
 حکم شده که این تور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این  
 ملک است برده ایستاده سازند و شکار را از هر جانب رانده بدرون  
 تور در آورند و بتاریخ شانزدهم با پرستاران حرم سرای عزت  
 به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که در آن جماعت از اهل  
 ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند  
 با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیده میر مانوس فرود آمده بود  
 حضرت شاهنشاهی با نور جهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل  
 تشریف فرمودند بیگم بیفرزندان شاه از اقسام جواهر و زر این و  
 مرصع آلات و طلا آلات لطف نمودند از آنجا بذشاط شکار پرداخته قریب

بسمعی که راضی از رنگ و قوچ کوهی و خرس و گفتار که بتور در آمده بود  
شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و  
سی آثار بوزن جهان گیری بر آمد درینولا از عرض داشت مفهیان  
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام  
الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند  
و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جاسمیر بصوب تده  
فہضت نمودند \*

### فہضت رایات عالیات از کابل بصوب ہندوستان

حضرت شاہنشاہی روز دوشنبہ غرقہ شہر یور ماہ آلہی بساعت  
مسعود از کابل بصوب ہندستان رایت اقبال بر افراشتند درین تاریخ  
از ادراق واقعہ دکن خبر بیماری شاہزادہ پرویز معروض گردید  
مردوم بود کہ نخست درد قولنج بہم رسیدہ ایشان را زمانی ممتد  
بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی دست داد مقلان  
ایفحال عرضہ داشت خانجہان رسید نوشتہ بود کہ شاہزادہ  
باز از ہوش رفتند و درین مرتبہ بیہوشی بامتداد و اشتداد انجامید  
چنانچہ پفج گہری کہ دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر  
اطبا قرار بدادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقہ ایشان سوختند  
معہذا بیہوش نیامدند و بعد از دو سہ ساعت دیگر افاقہ بہم رسید  
و سخن کردند و باز از ہوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص  
نمودہ اند و این ثمرہ افراط شراب است چنانچہ عم بزرگوار ایشان شاہزادہ  
شاہ مراد و شاہزادہ دانیال بہ ہمین بیماری مبتلا گشتہ جان در کار



شراب کردند و درینولا شاهزاده والا گهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ  
 زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت  
 زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جواهر  
 و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد  
 از عرضداشت متصدیان دارالخلافه آگره معروض گردید که قبل  
 ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال باز همان زن  
 یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند ( در همسایگی  
 راقم اقبالنامه زر گری خانه داشت نخست زن او بعد از دوازده ماه  
 زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم بعد از دو سال فرزند  
 آورد و هر سه فرزند او را فقیر دیده بود و درینمدت که حامله بود خدمت  
 تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم نامرادانست میکرد و هیچ برو  
 گرانی نبود ) درینولا از نوشته فاضلخان بعرض همایون رسید که بایسنغر<sup>(۶)</sup>  
 پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر کوت از شاهجهان جدائی  
 گزیده خود را براجه کج سنگه رسانیده عنقریب بمخدمت شاهزاده  
 پرویز خواهد رسید از اعظم سوانح مقهوری و ادبار مهابت وخیم  
 العاقبت است تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی  
 که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد ( و مهابت<sup>(۷)</sup>  
 او درین و بیرون دولتمخانه را فرو گرفت حالتی دست داد که گوئی  
 مردم را سیاهی زیر کرده و خواب پریشان می بیند ) حضرت  
 شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته بودند

و بختی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده مس قلب خود را زر اندود اخلاص نموده بعیار کامل میفروخت و آنحضرت دانسته خریداری میفرمودند و چنان دلنشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از حضور بنابر عدم اختیار بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش و طبق مراد ما ست و هرچه نور جهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بیگم قصد تو دارد از خود خبردار باش و صبیح شاهنواز خان نبیره عبد الرحیم خانخانان که در عقد از وراج شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد و اظهار این مقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بیدار می بود و جمعی کثیر از راجدوتان را با خود بدربار می آورد و برگرد و پیش دولنخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و چشمش<sup>(۲)</sup> ترسید دل پای داد و برخلاف او نور جهان بیگم در خلوت و در ملا پیوسته در انتظار فرصت بود و نوکر نگاه می داشت و صید دلاها می نمود و مردم را بنزد زبان دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر

ساخته با استقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم  
 آمده بود حضرت شاهنشاهی یکم منزل پیش از رهناس دیدن محله  
 سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیده  
 پوشیده از دولخانه تا دور جا دوریه یسال بسته بایستند آنگاه بلند خان  
 خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته پیغام گذارد  
 که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میدگراند بهتر این است  
 که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچیان باهم گفت  
 و شنود هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه  
 ابو الحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول  
 روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه  
 ساخت چون راهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بیکدیاری  
 و پونیوزی را بیکبار و نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر  
 قرین پاشنه کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پاتایم  
 کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهناس گذشته فرود آمد و  
 دولخانه پادشاهی درینطرف آب آراستگی یافت و افضلخان را  
 نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند  
 نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی او شتافته  
 آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را  
 بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده  
 دانیال را که بار حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر  
 مخلص خانرا که ضامن است و تاحال بملازمت نیامده او را نیز حاضر  
 سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج



بر سر او تغین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانیال را آورده  
معروضداشت که مهابتخان در باب آصف خان عرض میکند که بصوب  
تته میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که مبادا  
بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعین  
فرمایند درینصورت بنده را بهر خدمت که تعین نمایند چون  
از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم  
ساخت آنحضرت<sup>(۲)</sup> از حرفهای لغو و بشورش درآمدند و افضلخان  
باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوسمت کنده ظاهر ساخت  
و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنهار که  
طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت  
بیعتاقتبست دل پای داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده  
معذرت خواست و بعهده و سوگند خاطر را پرداخته و ملایمت  
فراروان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت  
مصلحتی که رقم پذیر گردیده رزوی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت  
تته را نموده کوچ بکوچ روانه گشت - بیست و سوم ماه مذکور عبور  
موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابتخان  
و هرج مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط  
اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود \*ع\* نعوذ بالله  
اگر روزگار برگردد \*و پس از رزوی چند ابو طالب پسر آصفخان و

۲ ن ) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت

بیگم از حرفهای لغو و الخ

بقیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادرزاده او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون درشکارگاه جهانگیر آباد نزل سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقر بخان و میر جمله و دیگر اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جدیدین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزل سوکب اقبال بن اراسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب و کالت نیز ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات مالی و مملکی پردازد و خدمت دیوانی بدستوریکه بود بخواجه ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغییر میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی بخشیدند و میر مذکور بخدمت بخشیکری سر بلند گردید سید جلال ولد سید محمد نوبر شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت ییعاقت از سمت راه تته عطف عنان نموده بحانب هندوستان روی ادبار نهاد تا از کجا سربر کنند و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت بنگاله بجهت او می آورند و بحوالی دهلی رسیده بنابران انیرای سنگه دکن و صفدرخان و سپهدار خان و علی قلی درمن و نور الدین قلی باهزار احدی تعیین شدند که بر جذاح استعجال شتافته زرهای او را بدست آورند نام بردها کاربند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می

آوردند رسیدند آنها با اراپهای زر در سرائی متحصن شده تا ممکن و مقدور بود بمداغه و مقاتله پای ضلالت افشردند و بندهای درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را بتصرف در آوردند و مردم او قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و مقارن اینکمال خبر رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغفرت ایندی پیوست ( در آن وقت فقیر بخدمت حضرت شاهنشاهی ایستاده بود بدیهه تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد ) عمر او بسی و هشت سال شمسی رسیده بود ( و درین مدت سمرقانی خلاف رضای پدر عالیقدر بخاطر حق شناس راه نداده و حضرت شاهنشاهی بسیار از بسیار ازو راضی و خورسند میبودند و همگی همتش مصروف بمتابعت و پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت مستقله و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که فرزندان و باز ماند های او را روانه درگاه و الاسازد موسویخان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت چون مهابت برگشته بخت سر گشته بادیه ضلالت و گمراهی گشت و خانخانان ولد بیرم خان که زخمهای کربی ازو بدل داشت بالحاج و زاری و مبالغه بسیار التماس تنبیه و استیصال او نموده بنابرین اکثر از محال جاگیران بیدعاقبت به تیول خانخانان تذخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسب



قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج بمشار الیه عنایت نموده بصوبه  
 اجمیر و استیصال آن ببعاقبت رخصت فرمودند و میرزا رستم صفوی  
 بصاحب صوبه ای ولایت بهار و پنده فرق عزت برافراخت درینولا  
 از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
 یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از  
 نبود و در حیات عنبر نیز سده سالاری لشکر و انتظام افواج بعهد  
 او بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته  
 با پانصد سوار بحوالی جالنا پور آمده و بسر بلند رای نوشته که من  
 با فتح خان واد ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی  
 داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نیز بر یکدیگر  
 سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند  
 رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمال و دلجمعی  
 بسیار بیاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند  
 رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری  
 کوشیده او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده  
 کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بندها بجانب  
 تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا  
 چاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات  
 و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال  
 ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان  
 نزدیک باید شد ممکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان  
 غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی

و معاونندی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور  
ظاهر و باطن نوکر شهریار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از  
احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و  
با آنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بندهای دنا دار در ظل موکب  
منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه اینها نیاورده برگشته بحصار  
شهر درآمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ  
بسیار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در  
آورده بود متحصن گشته بمداغه و مقابله پای ضلالت و ادبار  
افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار  
بر قلعه نتازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند با وجود این  
جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بند شهر یورش  
بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از  
پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند  
باز بهادران شیر دل و شیران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده  
مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان  
مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد  
نداشت سپرها بر رو کشیده دویند قضا را دران ضلع خندق عریض  
عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر  
در میان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هر چند شاه  
گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بنزد خون طلبیدند اثری بران  
مرتب نگشت تا آنکه چندی از بندهای عمده ایشان مثل مان دهاتا  
کور و علی خان نرین و غیره بکار صاحب آمدند و هر که رفت او نیز

رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و برنگشت درینوقت  
وجود مسعود آنحضرت تکسری بهمرسانید و بنابر بعضی موانع که  
نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقدۀ توقف افتاد و نیز خبر  
بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او  
بغایت قویست معینا بتسخیرتده پرداختن و اوقات گرامی باین  
مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا  
نبود لاجرم فسخ آن عزیمت فرموده با وجود ضعف قوی و بیماری  
معصب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند  
درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت  
موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی  
انار الله برهانه از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه  
مشهور است و شاهزاده ممالک ستان بملک گجرات درآمده از  
حوالی راج پلدلیه عبور فرموده بمقام ناسک ترفند از مضامین دکن  
که بنگاه خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند  
درین تاریخ آصفخان بمنصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطه  
دو اسبه و سه اسبه فرق عزت برانراخت (۱) تا از قید مهابتخان  
و آسیب جان نجات یافته منصب و جاگیر نداشته و احوالش  
نا منظم بود و مراحم شاهنشاهی او را دریافت و از نو مشمول  
عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن  
بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاه اندیشی رفته



انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافته‌های نو دولت را  
 محدود ملک پادشاهی فرستاده غبارشورش و فساد برانگیخته  
 لاجرم عمده السلطنت خانبه‌هان بجهت محافظت و محاربت  
 ملک و مدافعه و مقابله ارباب فساد افواج تعیین نموده لشکر  
 خان را که از بندهای کهن سال کاردان است بحراست شهر برهانپور  
 مقرر داشته و خود با عساکر ظفرلوا متوجه بالاگهات شد و تا کهرکی  
 که محل اقامت او بود عذر مسارعت باز نکشید (۲) و از سوانح غرایب  
 کشته شدن محمد مؤمن است او از سادات صفی بود و بسلسله  
 نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت عرش  
 آشنایی انار الله برهانه صبیغه سادات خان بنی عم نقیب خان را  
 بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب گیتی نورد حضرت شاه  
 جهان بصوب ممالک شرقیه عبور فرمود مشار الیه دران حدود  
 جاگیر داشت بخدمت ایشان پیوست و یکچندی درین هرج مرج  
 همراهی گزید ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها  
 بمبالغه و تاکید فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از  
 خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون  
 خبر آمدن او بحضرت شاهنشاهی رسید بحضور طلب فرمودند و  
 هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد مهربان نشدند و آن  
 سید زاده مظلوم را در پای فیل مست انداخته بعقوبت تمام سیاست  
 فرمودند درینوقت نظام الملک در قلعه دولت آباد بود و حمیدخان

نام غلام حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بدرون او و از درون زنش نظام الملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر آمدن خانجهان بیقین پیوست حمید خان با سه لک هون نزد او رفته بانسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه احمد نگر بتصرف نظام الملک باز گذارد فغان ازین افغان حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را ب سه لک هون از دست داد و بنام امرای بادشاهی که در تهنجیات بودند نوشتها فرستاده که آن محال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بیاید و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بد آنجا شتافتند مشار الیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدهم هرگاه فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجبلا هر چند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان ذخیره بسیار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشته خانجهان ملک بالاگهات را بوکلای نظام الملک سپرده بدرهانیپور آمدند درین مقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بذاتغرابت مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آن ملک کهنه پرکار خوش روی ( در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیفته زنان شد آن زبکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی

که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد می‌رسانید و زن و دختر مردم را  
 یغریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزین  
 و زرین مفاصیب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و  
 موانست <sup>(۲)</sup> پری پیکران سیمبر محظوظ و مسرور می داشت رفته رفته  
 مدار اختیار بیرون بقبضه افتدار شوهر او شد و از درون مدار  
 زندگانی و کامرانی نظام الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن  
 زنک سوار شدی سران سپاه و عمد های دولت او پیاده در رکبش  
 رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد  
 نظام الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند  
 و این زنک بترغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام  
 الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان  
 را شکست دهم یک زنی مصدر چندین کاری شده باشد و اگر منصوبه  
 بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل  
 نقاب اندکده بر اسپ سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و  
 حلقه های سردست که باصطلاح هندوستان کوه گویند و دیگر نفائس  
 باخود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود  
 که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها رو برو شد از فرط جرأت و  
 دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانید  
 و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران  
 او همه را دستگیر ساخته سالما و غانما بخدمت نظام الملک مراجعت



نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلیخان والی توران سلسله جنبدان  
 صحبت و دوستی گشته عبد الرحیم خواجه ولد خواجه کلان جویباری  
 را که عبد الله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی  
 گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیززی بهندوستان نیاوده حضرت  
 شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبجیل  
 او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند  
 نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته  
 ضیافت کند و خلعت خاصه معسوب او ارسال داشتند و بعد ازان  
 بهادر خان اوزبک که در زمان عبد المؤمن خان حاکم مشهد بود  
 و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت باستقبال شتافت و چون  
 خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان<sup>(۲)</sup>  
 بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در  
 وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرسشها و  
 مهربانیها انداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیکذات  
 و ارزنده اقسام توجهات و انواع تلطفات است روز دیگر چهارده قاب  
 طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و  
 تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند معمار اینحال صاحب  
 صوبگی بنگاله از تغیر خانه زاد خان بمکرم خان ولد معظم خان  
 مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز  
 اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را

غیر ازین دریا‌های مقرر و مشهور که در بنگاله امت ناله آبی بود  
 که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون سفینه مکرم خان  
 بدانجا رسید بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب  
 باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه  
 ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهمرسید تا سر  
 کشتی برگردانید طوفان و جهکرتند گشت و از شورش و تلاطم جهکرو  
 حرکت بیموقع کشتی غرق شد مکرم خان با هرکس که در آن کشتی  
 بودند به بحر فدا فرو رفتند و یک متنفس سر از آن گرداب بلا بر  
 فیاد کردند و در خلال اینحال خانخانان ولد بیدم خان در سن هفتاد و  
 دوسالگی باجل طبعی و دیعت حیات سپرد و از اعظم امرای این  
 دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی  
 انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از  
 آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفرخان  
 گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای  
 دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان  
 مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد  
 هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل  
 او شتافته در روز و یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را برافراشت  
 (و در آن معرکه مرد آزما مثل راجی علیخان سرداری بقتل رسید)  
 سوم فتح تنه و ملک سنده و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر

کارهای نمایان نیاورست شد لیکن پسرکلانش شاهنواز خان باندک  
 مایه مردم فوج عذیر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده  
 بی اغراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو  
 بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخازان در قابلیت و استعداد  
 تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی  
 روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و اقعات  
 بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف  
 شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می  
 گفت این غزل ازوست

\* غزل \*

شمارشوق ندانسته ام که تا چند است  
 جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است  
 نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم  
 که پای تا بسرم هرچه هست در بند است  
 به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است  
 نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
 مرا فروخت مودت ولی ندانستم  
 که مشق بی چه کس است و متاع من چند است  
 ازان خوشم بسخنهای آشنای رحیم  
 که اندکی باداهای عشق مانند است

چون راجه امر سنگه زمیندار ملک ماندهو نبیره راجه رامچند  
 مشهور که از اعظام راجها و زمینداران ممالک شرقیه است و حضرت  
 فردوس مکانی در اقامت خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که



من فتح هندوستان کردم در بادشاه و سه راجه کلان در هندوستان  
 بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را  
 شمرده اند بدنگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که  
 چون پدر و بزرگان من بسعادت زمین بوس مستمع گشته اند من  
 نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت برافرازم بنابرین خان راتهور  
 که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمون سعادت گشته  
 او را بقدرسی آستان بیارد و بجهت سرافرازی او فرمان استمالت با  
 خلعت و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید  
 که مهابتنخان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته علی الرغم  
 او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند - اکنون مجملی  
 از ماجرای احوال مهابتنخان بجهت شاه ابروی سخن نگاشته کلک  
 بیان می گردد چون او از راه تته عطف عنان نموده روی ادبار  
 بواهی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود  
 مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند  
 آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تباه  
 روزگار بسر برده عرایض مشتمل بر ندامت و خجالت بدیش از بدیش  
 و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زبانان بخدمت شاه بسیار  
 بخش اندک پذیر فرستاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته  
 بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت پیوست بانواع و اقسام  
 مراسم و نوازش که در مخیله او راه نیافته بود فرق عزت بر افراخت  
 و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که  
 بادراک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین

ساله بیک ادا درست شد و درینوقت رسیدن بقدسی آستان از  
اعظم آثار اقبال او بود \*

### فہمست رایات عالیات بعزم سیر و شکار خطہ کشمیر

بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذ ماہ آلہی در ساعت مسعود فہمست  
رایات اقبال بعزم سیر و شکار خطہ دلدیر کشمیر اتفاق افتاد این  
سفر اضطراریست نہ اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در  
غایت ناسازگار است لاجرم ہر سال در آغاز موسم بہار صعوبت  
راہ را برخاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار ہمیشہ  
بہار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوبییهای هوای کشمیر را دریافته  
و استیغای لذات آن رشک بہشت فرمودہ باز در زشتیهای هوای  
او عذاب عزیمت بصوب ہندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند  
روز بہ عبد الرحیم خواجہ سی ہزار روپیہ برسم مدد خرج لطف  
فرمودہ بودند و درینوقت فیل مادہ با حوضہ نقرہ شفقت نمودند \*

### آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی

شب یکشنبہ بیستم رجب ہزار و سی و شش ہجری تحویل  
آفتاب بدرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم جہانگیری آغاز  
شد و نوروز جہان افروز برابر آب چذاب آراستگی یافت (۲) حضرت  
عرش آشیانی انار اللہ برہانہ بذابر کثرت عذوبت و گوارائی ہمیشہ  
آب چذاب را آب حیات میگفتند) بعد از فراغ جشن نوروز جہان افروز

موكب مسعود مير كنان و شكار افگندان طی عقبهای راه فرسوده  
 در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال  
 ارزانی داشت چون بمعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله  
 غریب بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایمائی بران رفته درینولا  
 فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سرافرازی یافت و مقرر گشت که  
 هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج  
 لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد  
 بخزانة عامرة داخل سازد و نیز ابوسعید نبیره اعدام الدوله  
 بحکومت تنه فرق عزت برافراخت درینمدت که آنحضرت در  
 کشمیر تشریف داشتند آناً فاناً مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهرند  
 عنصری اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته  
 برپالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول میداشتند و  
 از سواری اسب عاجز بودند روزی درد وجع بشدت کشید و آثار  
 یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افگند و حرفهائی که ازان بوی  
 نومیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم  
 افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون  
 روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت بعد  
 از چند روز اشتها مغفوق گشت اصلاً بغذا میل نمیشد و طبیعت از  
 افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیه شراب  
 انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار  
 فاشدنی بمرض داءالعلب آبروی خود ریخت موی برود و آبروی  
 و مژه تمام افتاد هر چند اطباء مداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب



نگشت بذابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند  
بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش  
پسر خسرو را که نظربند داشت التماس نمود که بدیگری حواله  
شود بهمان دستور بارادتخان سپردند \*

## معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدمی سرای جاودانی

مقارن اینحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت  
دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام پیرم کله به نشاط شکار  
پردازند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع  
رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بندوق  
اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهو را رانده بر تیغه کوه  
بر آورند و بنظر اشرف در آید بندوق را سرراست ساخته می  
اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان  
آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب  
شکاریست درینوقت یکی از پیداهای آن مرزو بوم آهو را رانده آورد آهو  
بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی  
شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از آن مکان بیجا هازد بمجرد  
آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط  
ماخت درپیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه  
داشت قضارا بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تباہ بر

زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش  
از هم گسیخت از مشاهده اینحال مزاج اشرف بشورش و آشوب  
گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده  
بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پدیده آمده جزع و فزع بسیار  
ظاهر ساخت اگرچه او را بنقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف  
تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلو گشته بنظر  
اشرف در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست  
و حال متغیر گشت از بیدم کله به تهذه و از تهذه بر اجور تشریف آوردند  
و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه  
پداله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و  
تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در  
حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که  
زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نمود  
نفسی چند بسختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست  
و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه  
آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت  
از آشیانه خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک انگنده  
جان بجان آفرین سپرد و از شفقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جنت  
مکانی انار الله برهانه آثار روز رستخیز نمود ارشد از درون و بیرون  
آواز فغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید و از سnoch اینواقعه دلخراش  
و وقوع حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان  
سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درینوقت آصفخان

که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همدان  
 شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنویسد  
 سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او این حرف را باور نمی  
 داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغلط تسلی بخش خاطر  
 آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر  
 بر سر گرفته روانه منزل پیدش گشتند نور جهان بیگم هر چند کسان  
 بطلب برادر فرستاده آصفخان عذر ها گفته نزد او شان نرفت ناگزیر نعش  
 جنت مکانی را پیدش انداخته باد شاهزاده های عالیمقدار بر معماری  
 فیل نشسته از پی شتافتند یمین الدوله آصفخان بفارسی نام هندوئی  
 را که در تیز روی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت  
 صاحب قران ثانی فرستاده خبر شفقار شدن جنت مکانی را بتقریر  
 او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود  
 انگشتی مهر خود را بار سپرده تا سجلی باشد بر اعتماد او القصه  
 آن شب در نو شهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر  
 نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت  
 را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز  
 جمعه در آنطرف آب لاهور در باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده  
 بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندهائی که در موکب  
 مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میدانستند که آصفخان بجهت  
 استقامت و استدامت دولت شاه جهان این توطیه برانگیخته  
 داور بخش را بسلطنت برداشت و در حقیقت او را گوسفند قربانی  
 ساخت و بی تکلف بگوسفند قربانی مناسبت تمامی داشت همه



بآصفخان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میکردند تابع  
 و رضا جویی بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام دار بخش خوانده  
 روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادقخان ابن عم یمین الدوله آصفخان  
 اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت بحضرت شاهجهان ظاهر میشد  
 درینوقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و  
 بخدمت یمین الدوله ملتجی گشته در اصلاح اینکار استعانت جست  
 و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدار السلطنت  
 شاهزادهای عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود بار حواله نمود که  
 بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایندولت را شفیع جرایم  
 خویش سازد و همشیره یمین الدوله که در عقد ازدواج صادق خان  
 بود پرستاری شاهزاده را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت برگرد  
 فرق مبارک ایشان می گشت و یمین الدوله چون از جانب نورجهان  
 بیگم مظمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط میکرد که هیچکس نزد  
 ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار  
 سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنعار  
 شدن جنت مکانی را شنیده بتحریر یک زن و فتنه پردازئی آن کوتاه  
 اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت موسوم ساخته دست  
 تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس  
 هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت  
 و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره

که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و جدید داده بخيال محال همت مصروف داشت و ميرزا بایستغیر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شفقار شدن آنحضرت فرار نموده ب لاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سریر آرای ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کار فرمایان قضا و قدر در تهیه دواتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مغاخرت و مباهات خواهند ساخت و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و گنجشک را چه حد و یارای آنکه در هوای همت اوبال هوس تواند کشود و قطره را بدریا نسبت دادن آبروی خود بردن است از آنطرف آصفخان داور بخش را بر فیل سوار ساخته خود فیز بر فیل دیگر نشسته روی بعرضه کارزار نهاده در غول جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص خان و آله و ردیخان و سادات بارهه در هر اول کار طلب گشتند شیر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند اعظم خان با بسیاری از امرای در برانغار پای همت انشوده صادقخان و شاهنواز خان و راقم حروف و جمعی در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی شهر تلاحی فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج شهریار از هم گسیخت نوکران زربنده که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای موروثی ایندولت ابد قرین فرستاده بود هر کدام برای شتافتند در بنوقت شهریار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت \* مصرع \*

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذاکاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خبر دلکوب را  
 بوی رحمانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را  
 نسجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنه مونی ادبار عطف عنان  
 نموده بقلعه در آمد (و در حقیقت خود را بیای خویش بدام افکند)  
 روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر  
 گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب  
 اعظم خان بدرون قلعه در آمده در محن دولتخانه پادشاهی توقف  
 گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهریار را سریر  
 آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جدت  
 مکانی رفته در کنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه مرای که از  
 محرمان و معتمدان شبستان اقبال بود او را بدرون آورده باله وردیخان  
 سپرد و او (نوطه کمرش کشوده هردو دستش بسته) پیش داور بخش حاضر  
 ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود  
 محبوس داشتند و بعد از دو روز محمول ساخته در زاویه ادبار بحال  
 تبا و روز سیاه نشافیدند و پس از روزی چند طهمورث و هوشنگ  
 پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین الدوله  
 عرضه داشت مشتمل بر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان  
 بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان مای  
 بر جناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد  
 و دیدد منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمه



بیدش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی بدرگاه والا  
 ونهضت رایات جهانکشی بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان  
 می گردن بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنکزهتی که  
 منزلیمت در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول  
 هزار و سی و هفت هجری خود را بجنیر که در انتهای سرحد نظام  
 الملک واقع شده رسانیده از راه بهنبر بمنزل مهابتخان که دران چند  
 روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی یافته بود رفته صورت حال  
 معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر درحرم سرای خلافت  
 رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند بنارسی  
 زمین بوس نموده حقیقت را معروضداشت و مهر یمین الدوله  
 آصفخان را بنظر مبارک در آورد و حدوث این سانحه دلخراش بر  
 خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجسته  
 همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم مراسم  
 تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود وفرصت توقف بر نمی  
 یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان روز پنجشنبه  
 بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار  
 انجم شناسان رصد بند بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال  
 از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت  
 عنوان مشتملبر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار ونهضت  
 موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از  
 گرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارسال داشتند و جان نثار  
 خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر

انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب  
صوبه دکن بود فرستادند تا او را بنزد عواطف گوناگون مستمال  
ساخته برنخایر ضمایر او وقوف حاصل نمایند چون هنگام زوال و  
ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشه‌های  
باطل خود را سرگشته بادیة ضلالت ساخت و با نظام الملک موافق  
مطلب خویش عهد و موافیق در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد  
گردانید تمام ولایت بالاکهات را بغنیم داده بپرهانپور آمد و همه  
جاگیرداران و سزان شرح بموجب نوشته او محال متعلقه خویش  
را بغنیم وا گذاشته نزد او به پرهانپور آمدند مگر سپهدار خان که  
حراست قلعه احمد نگر بعهد او بود هر چند وکلای نظام الملک  
نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که  
قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان  
بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آنوقت خاطر پرداخته  
منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی بمن برسد تسلیم میکنم  
و الا مرمن است و این قلعه بالجملة چون خانجهان انداز فساد  
داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود نخست چندین ملکی  
را مفت و رایگان بغنیم وا گذاشت که شاید بوقت بد بغریان او  
برسد مقارن اینحال دریائی رویله که پیش از شفقار شدن جذت  
مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده  
بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته بغاکمی روزگار بسر  
می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه  
و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود

او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درستی داداشت حرفهای پوچ خانه  
 برانداز بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان  
 را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت او آورده بود بی آنکه  
 عرضداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نیل مقصود  
 رخصت معادوت فرمود ( رافم حروف خود مکرر از جان نثار خان  
 شنیده که آقا افضل باعث اینهمه فساد و خانه براندازی او شد  
 هرچند من در خلا و ملا مدعیات می گفتم او نمی گذاشت که کار  
 از پیش رود ) القصه خان جهان فرزدان خود را با سکندر خان دومانلی و  
 جمعی از افغانان که از صمیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور  
 گذاشته خود با جمعی از بندهای بادشاهی که بظاهر دم با او موافقت  
 می زدند ( و خرد را از شر او محافظت می نمودند مثل راجه  
 کج سنگه و راجه جی سنگ و غیره ) بماندو آمده کفر محال ولایت  
 مالوه را متصرف شد و مکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالم بیان  
 ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته ببرهانپور پیوست و چون لشکر  
 گیهان شکوه بسرحد گجرات رایت اقبال برافراشت عرضه داشت  
 ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص  
 و ولتخواهی خویش و ارادتهای باطل سیفخان که در آنوقت  
 صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حیات  
 حضرت شاهنشاهی نسبت به بندهای شاه جوان بخت مصدر  
 گستاخیها شده بود از کردهای خویش خوف و هراس عظیم داشت



رسیدن عرضه داشت شیر خان مؤید و مصدق قول او گشت  
 لهذا شیر خان را بمراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بنوید  
 صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که  
 شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید و سیف خان  
 را نظر بند داشته بدرگاه والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان  
 بیدماری صعب داشت چون همشیره کلان نواب قدسی احتجاب  
 ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود و آن ملکه جهان  
 به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر می ساخت  
 مراعات خاطر ایشان بر ذمه مروت شاه بلند اقبال لازم و متحکم بود  
 خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمد آباد شتافته نگذارند  
 که آسیب جانی بسیف خان رسد موبک نصرت طراز دریای نریده را  
 از گذر بابا پیاره عبور فرموده ظاهر قصبه سنور که بر لب آب مذکور  
 واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن مقام دلکشا جشن  
 وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت  
 و سید دلیر خان بزرهه که از یکتای جوانان رزم آرای نبرد دوست  
 او بود بادرک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب  
 او چهار هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن  
 جهان افروز از عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید  
 که از نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور اند  
 معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتمخواهان که داور بخش

را دست نشان ساخته بمقابله و مقاتله شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت بر افراختند و ناشدنی در حصار لاهور متحصن گشته بزدان مکافات گرفتار گشت و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیفخان و آوردن او شتافته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خامه برآمده بجبین اخلاص را بسعدت زمین بوس نورانی ساخت سیفخان را که به بسترضعف و ناتوانی افتاده بود برپاکی نشانده حواله خدمت پرستخان کرد خان موسی الیه آنرا نظر بند بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و شهنشاہ جرم بخش عذرپذیر بشفاعت نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی جرایم و زلات (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰) (۱۰۱) (۱۰۲) (۱۰۳) (۱۰۴) (۱۰۵) (۱۰۶) (۱۰۷) (۱۰۸) (۱۰۹) (۱۱۰) (۱۱۱) (۱۱۲) (۱۱۳) (۱۱۴) (۱۱۵) (۱۱۶) (۱۱۷) (۱۱۸) (۱۱۹) (۱۲۰) (۱۲۱) (۱۲۲) (۱۲۳) (۱۲۴) (۱۲۵) (۱۲۶) (۱۲۷) (۱۲۸) (۱۲۹) (۱۳۰) (۱۳۱) (۱۳۲) (۱۳۳) (۱۳۴) (۱۳۵) (۱۳۶) (۱۳۷) (۱۳۸) (۱۳۹) (۱۴۰) (۱۴۱) (۱۴۲) (۱۴۳) (۱۴۴) (۱۴۵) (۱۴۶) (۱۴۷) (۱۴۸) (۱۴۹) (۱۵۰) (۱۵۱) (۱۵۲) (۱۵۳) (۱۵۴) (۱۵۵) (۱۵۶) (۱۵۷) (۱۵۸) (۱۵۹) (۱۶۰) (۱۶۱) (۱۶۲) (۱۶۳) (۱۶۴) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۶۷) (۱۶۸) (۱۶۹) (۱۷۰) (۱۷۱) (۱۷۲) (۱۷۳) (۱۷۴) (۱۷۵) (۱۷۶) (۱۷۷) (۱۷۸) (۱۷۹) (۱۸۰) (۱۸۱) (۱۸۲) (۱۸۳) (۱۸۴) (۱۸۵) (۱۸۶) (۱۸۷) (۱۸۸) (۱۸۹) (۱۹۰) (۱۹۱) (۱۹۲) (۱۹۳) (۱۹۴) (۱۹۵) (۱۹۶) (۱۹۷) (۱۹۸) (۱۹۹) (۲۰۰) (۲۰۱) (۲۰۲) (۲۰۳) (۲۰۴) (۲۰۵) (۲۰۶) (۲۰۷) (۲۰۸) (۲۰۹) (۲۱۰) (۲۱۱) (۲۱۲) (۲۱۳) (۲۱۴) (۲۱۵) (۲۱۶) (۲۱۷) (۲۱۸) (۲۱۹) (۲۲۰) (۲۲۱) (۲۲۲) (۲۲۳) (۲۲۴) (۲۲۵) (۲۲۶) (۲۲۷) (۲۲۸) (۲۲۹) (۲۳۰) (۲۳۱) (۲۳۲) (۲۳۳) (۲۳۴) (۲۳۵) (۲۳۶) (۲۳۷) (۲۳۸) (۲۳۹) (۲۴۰) (۲۴۱) (۲۴۲) (۲۴۳) (۲۴۴) (۲۴۵) (۲۴۶) (۲۴۷) (۲۴۸) (۲۴۹) (۲۵۰) (۲۵۱) (۲۵۲) (۲۵۳) (۲۵۴) (۲۵۵) (۲۵۶) (۲۵۷) (۲۵۸) (۲۵۹) (۲۶۰) (۲۶۱) (۲۶۲) (۲۶۳) (۲۶۴) (۲۶۵) (۲۶۶) (۲۶۷) (۲۶۸) (۲۶۹) (۲۷۰) (۲۷۱) (۲۷۲) (۲۷۳) (۲۷۴) (۲۷۵) (۲۷۶) (۲۷۷) (۲۷۸) (۲۷۹) (۲۸۰) (۲۸۱) (۲۸۲) (۲۸۳) (۲۸۴) (۲۸۵) (۲۸۶) (۲۸۷) (۲۸۸) (۲۸۹) (۲۹۰) (۲۹۱) (۲۹۲) (۲۹۳) (۲۹۴) (۲۹۵) (۲۹۶) (۲۹۷) (۲۹۸) (۲۹۹) (۳۰۰) (۳۰۱) (۳۰۲) (۳۰۳) (۳۰۴) (۳۰۵) (۳۰۶) (۳۰۷) (۳۰۸) (۳۰۹) (۳۱۰) (۳۱۱) (۳۱۲) (۳۱۳) (۳۱۴) (۳۱۵) (۳۱۶) (۳۱۷) (۳۱۸) (۳۱۹) (۳۲۰) (۳۲۱) (۳۲۲) (۳۲۳) (۳۲۴) (۳۲۵) (۳۲۶) (۳۲۷) (۳۲۸) (۳۲۹) (۳۳۰) (۳۳۱) (۳۳۲) (۳۳۳) (۳۳۴) (۳۳۵) (۳۳۶) (۳۳۷) (۳۳۸) (۳۳۹) (۳۴۰) (۳۴۱) (۳۴۲) (۳۴۳) (۳۴۴) (۳۴۵) (۳۴۶) (۳۴۷) (۳۴۸) (۳۴۹) (۳۵۰) (۳۵۱) (۳۵۲) (۳۵۳) (۳۵۴) (۳۵۵) (۳۵۶) (۳۵۷) (۳۵۸) (۳۵۹) (۳۶۰) (۳۶۱) (۳۶۲) (۳۶۳) (۳۶۴) (۳۶۵) (۳۶۶) (۳۶۷) (۳۶۸) (۳۶۹) (۳۷۰) (۳۷۱) (۳۷۲) (۳۷۳) (۳۷۴) (۳۷۵) (۳۷۶) (۳۷۷) (۳۷۸) (۳۷۹) (۳۸۰) (۳۸۱) (۳۸۲) (۳۸۳) (۳۸۴) (۳۸۵) (۳۸۶) (۳۸۷) (۳۸۸) (۳۸۹) (۳۹۰) (۳۹۱) (۳۹۲) (۳۹۳) (۳۹۴) (۳۹۵) (۳۹۶) (۳۹۷) (۳۹۸) (۳۹۹) (۴۰۰) (۴۰۱) (۴۰۲) (۴۰۳) (۴۰۴) (۴۰۵) (۴۰۶) (۴۰۷) (۴۰۸) (۴۰۹) (۴۱۰) (۴۱۱) (۴۱۲) (۴۱۳) (۴۱۴) (۴۱۵) (۴۱۶) (۴۱۷) (۴۱۸) (۴۱۹) (۴۲۰) (۴۲۱) (۴۲۲) (۴۲۳) (۴۲۴) (۴۲۵) (۴۲۶) (۴۲۷) (۴۲۸) (۴۲۹) (۴۳۰) (۴۳۱) (۴۳۲) (۴۳۳) (۴۳۴) (۴۳۵) (۴۳۶) (۴۳۷) (۴۳۸) (۴۳۹) (۴۴۰) (۴۴۱) (۴۴۲) (۴۴۳) (۴۴۴) (۴۴۵) (۴۴۶) (۴۴۷) (۴۴۸) (۴۴۹) (۴۵۰) (۴۵۱) (۴۵۲) (۴۵۳) (۴۵۴) (۴۵۵) (۴۵۶) (۴۵۷) (۴۵۸) (۴۵۹) (۴۶۰) (۴۶۱) (۴۶۲) (۴۶۳) (۴۶۴) (۴۶۵) (۴۶۶) (۴۶۷) (۴۶۸) (۴۶۹) (۴۷۰) (۴۷۱) (۴۷۲) (۴۷۳) (۴۷۴) (۴۷۵) (۴۷۶) (۴۷۷) (۴۷۸) (۴۷۹) (۴۸۰) (۴۸۱) (۴۸۲) (۴۸۳) (۴۸۴) (۴۸۵) (۴۸۶) (۴۸۷) (۴۸۸) (۴۸۹) (۴۹۰) (۴۹۱) (۴۹۲) (۴۹۳) (۴۹۴) (۴۹۵) (۴۹۶) (۴۹۷) (۴۹۸) (۴۹۹) (۵۰۰) (۵۰۱) (۵۰۲) (۵۰۳) (۵۰۴) (۵۰۵) (۵۰۶) (۵۰۷) (۵۰۸) (۵۰۹) (۵۱۰) (۵۱۱) (۵۱۲) (۵۱۳) (۵۱۴) (۵۱۵) (۵۱۶) (۵۱۷) (۵۱۸) (۵۱۹) (۵۲۰) (۵۲۱) (۵۲۲) (۵۲۳) (۵۲۴) (۵۲۵) (۵۲۶) (۵۲۷) (۵۲۸) (۵۲۹) (۵۳۰) (۵۳۱) (۵۳۲) (۵۳۳) (۵۳۴) (۵۳۵) (۵۳۶) (۵۳۷) (۵۳۸) (۵۳۹) (۵۴۰) (۵۴۱) (۵۴۲) (۵۴۳) (۵۴۴) (۵۴۵) (۵۴۶) (۵۴۷) (۵۴۸) (۵۴۹) (۵۵۰) (۵۵۱) (۵۵۲) (۵۵۳) (۵۵۴) (۵۵۵) (۵۵۶) (۵۵۷) (۵۵۸) (۵۵۹) (۵۶۰) (۵۶۱) (۵۶۲) (۵۶۳) (۵۶۴) (۵۶۵) (۵۶۶) (۵۶۷) (۵۶۸) (۵۶۹) (۵۷۰) (۵۷۱) (۵۷۲) (۵۷۳) (۵۷۴) (۵۷۵) (۵۷۶) (۵۷۷) (۵۷۸) (۵۷۹) (۵۸۰) (۵۸۱) (۵۸۲) (۵۸۳) (۵۸۴) (۵۸۵) (۵۸۶) (۵۸۷) (۵۸۸) (۵۸۹) (۵۹۰) (۵۹۱) (۵۹۲) (۵۹۳) (۵۹۴) (۵۹۵) (۵۹۶) (۵۹۷) (۵۹۸) (۵۹۹) (۶۰۰) (۶۰۱) (۶۰۲) (۶۰۳) (۶۰۴) (۶۰۵) (۶۰۶) (۶۰۷) (۶۰۸) (۶۰۹) (۶۱۰) (۶۱۱) (۶۱۲) (۶۱۳) (۶۱۴) (۶۱۵) (۶۱۶) (۶۱۷) (۶۱۸) (۶۱۹) (۶۲۰) (۶۲۱) (۶۲۲) (۶۲۳) (۶۲۴) (۶۲۵) (۶۲۶) (۶۲۷) (۶۲۸) (۶۲۹) (۶۳۰) (۶۳۱) (۶۳۲) (۶۳۳) (۶۳۴) (۶۳۵) (۶۳۶) (۶۳۷) (۶۳۸) (۶۳۹) (۶۴۰) (۶۴۱) (۶۴۲) (۶۴۳) (۶۴۴) (۶۴۵) (۶۴۶) (۶۴۷) (۶۴۸) (۶۴۹) (۶۵۰) (۶۵۱) (۶۵۲) (۶۵۳) (۶۵۴) (۶۵۵) (۶۵۶) (۶۵۷) (۶۵۸) (۶۵۹) (۶۶۰) (۶۶۱) (۶۶۲) (۶۶۳) (۶۶۴) (۶۶۵) (۶۶۶) (۶۶۷) (۶۶۸) (۶۶۹) (۶۷۰) (۶۷۱) (۶۷۲) (۶۷۳) (۶۷۴) (۶۷۵) (۶۷۶) (۶۷۷) (۶۷۸) (۶۷۹) (۶۸۰) (۶۸۱) (۶۸۲) (۶۸۳) (۶۸۴) (۶۸۵) (۶۸۶) (۶۸۷) (۶۸۸) (۶۸۹) (۶۹۰) (۶۹۱) (۶۹۲) (۶۹۳) (۶۹۴) (۶۹۵) (۶۹۶) (۶۹۷) (۶۹۸) (۶۹۹) (۷۰۰) (۷۰۱) (۷۰۲) (۷۰۳) (۷۰۴) (۷۰۵) (۷۰۶) (۷۰۷) (۷۰۸) (۷۰۹) (۷۱۰) (۷۱۱) (۷۱۲) (۷۱۳) (۷۱۴) (۷۱۵) (۷۱۶) (۷۱۷) (۷۱۸) (۷۱۹) (۷۲۰) (۷۲۱) (۷۲۲) (۷۲۳) (۷۲۴) (۷۲۵) (۷۲۶) (۷۲۷) (۷۲۸) (۷۲۹) (۷۳۰) (۷۳۱) (۷۳۲) (۷۳۳) (۷۳۴) (۷۳۵) (۷۳۶) (۷۳۷) (۷۳۸) (۷۳۹) (۷۴۰) (۷۴۱) (۷۴۲) (۷۴۳) (۷۴۴) (۷۴۵) (۷۴۶) (۷۴۷) (۷۴۸) (۷۴۹) (۷۵۰) (۷۵۱) (۷۵۲) (۷۵۳) (۷۵۴) (۷۵۵) (۷۵۶) (۷۵۷) (۷۵۸) (۷۵۹) (۷۶۰) (۷۶۱) (۷۶۲) (۷۶۳) (۷۶۴) (۷۶۵) (۷۶۶) (۷۶۷) (۷۶۸) (۷۶۹) (۷۷۰) (۷۷۱) (۷۷۲) (۷۷۳) (۷۷۴) (۷۷۵) (۷۷۶) (۷۷۷) (۷۷۸) (۷۷۹) (۷۸۰) (۷۸۱) (۷۸۲) (۷۸۳) (۷۸۴) (۷۸۵) (۷۸۶) (۷۸۷) (۷۸۸) (۷۸۹) (۷۹۰) (۷۹۱) (۷۹۲) (۷۹۳) (۷۹۴) (۷۹۵) (۷۹۶) (۷۹۷) (۷۹۸) (۷۹۹) (۸۰۰) (۸۰۱) (۸۰۲) (۸۰۳) (۸۰۴) (۸۰۵) (۸۰۶) (۸۰۷) (۸۰۸) (۸۰۹) (۸۱۰) (۸۱۱) (۸۱۲) (۸۱۳) (۸۱۴) (۸۱۵) (۸۱۶) (۸۱۷) (۸۱۸) (۸۱۹) (۸۲۰) (۸۲۱) (۸۲۲) (۸۲۳) (۸۲۴) (۸۲۵) (۸۲۶) (۸۲۷) (۸۲۸) (۸۲۹) (۸۳۰) (۸۳۱) (۸۳۲) (۸۳۳) (۸۳۴) (۸۳۵) (۸۳۶) (۸۳۷) (۸۳۸) (۸۳۹) (۸۴۰) (۸۴۱) (۸۴۲) (۸۴۳) (۸۴۴) (۸۴۵) (۸۴۶) (۸۴۷) (۸۴۸) (۸۴۹) (۸۵۰) (۸۵۱) (۸۵۲) (۸۵۳) (۸۵۴) (۸۵۵) (۸۵۶) (۸۵۷) (۸۵۸) (۸۵۹) (۸۶۰) (۸۶۱) (۸۶۲) (۸۶۳) (۸۶۴) (۸۶۵) (۸۶۶) (۸۶۷) (۸۶۸) (۸۶۹) (۸۷۰) (۸۷۱) (۸۷۲) (۸۷۳) (۸۷۴) (۸۷۵) (۸۷۶) (۸۷۷) (۸۷۸) (۸۷۹) (۸۸۰) (۸۸۱) (۸۸۲) (۸۸۳) (۸۸۴) (۸۸۵) (۸۸۶) (۸۸۷) (۸۸۸) (۸۸۹) (۸۹۰) (۸۹۱) (۸۹۲) (۸۹۳) (۸۹۴) (۸۹۵) (۸۹۶) (۸۹۷) (۸۹۸) (۸۹۹) (۹۰۰) (۹۰۱) (۹۰۲) (۹۰۳) (۹۰۴) (۹۰۵) (۹۰۶) (۹۰۷) (۹۰۸) (۹۰۹) (۹۱۰) (۹۱۱) (۹۱۲) (۹۱۳) (۹۱۴) (۹۱۵) (۹۱۶) (۹۱۷) (۹۱۸) (۹۱۹) (۹۲۰) (۹۲۱) (۹۲۲) (۹۲۳) (۹۲۴) (۹۲۵) (۹۲۶) (۹۲۷) (۹۲۸) (۹۲۹) (۹۳۰) (۹۳۱) (۹۳۲) (۹۳۳) (۹۳۴) (۹۳۵) (۹۳۶) (۹۳۷) (۹۳۸) (۹۳۹) (۹۴۰) (۹۴۱) (۹۴۲) (۹۴۳) (۹۴۴) (۹۴۵) (۹۴۶) (۹۴۷) (۹۴۸) (۹۴۹) (۹۵۰) (۹۵۱) (۹۵۲) (۹۵۳) (۹۵۴) (۹۵۵) (۹۵۶) (۹۵۷) (۹۵۸) (۹۵۹) (۹۶۰) (۹۶۱) (۹۶۲) (۹۶۳) (۹۶۴) (۹۶۵) (۹۶۶) (۹۶۷) (۹۶۸) (۹۶۹) (۹۷۰) (۹۷۱) (۹۷۲) (۹۷۳) (۹۷۴) (۹۷۵) (۹۷۶) (۹۷۷) (۹۷۸) (۹۷۹) (۹۸۰) (۹۸۱) (۹۸۲) (۹۸۳) (۹۸۴) (۹۸۵) (۹۸۶) (۹۸۷) (۹۸۸) (۹۸۹) (۹۹۰) (۹۹۱) (۹۹۲) (۹۹۳) (۹۹۴) (۹۹۵) (۹۹۶) (۹۹۷) (۹۹۸) (۹۹۹) (۱۰۰۰)

( ۶ ن ) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فراش بود ( ۷ ن ) دلی

عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار حواری و ایالت ملک  
 قنده سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام  
 مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان  
 نثار بود نزد یمین الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان  
 بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب  
 طلب و زمین قنده خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر  
 او فاشدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته  
 دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صواب  
 قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار  
 و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه آلهی سال بیست  
 و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه  
 خاص و عام لاهور خطبه بزام نامی و القاب سامعی شاه جوان  
 بخت بلند اقبال مسمند آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها  
 پذیرفت داور<sup>(۱)</sup> بخش را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت  
 وقت و تسکین شورش بسلطنت بر داشته بودند دستگیر ساخته در  
 گوشه ابدار محبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه  
 مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با کمرشاسب برادرش و شهریار  
 و طهمورت و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه پیمایی  
 راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان  
 برداشتند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن



در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگه  
 بادر اک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهیه گشته بود بتارک اخلاص  
 شتافته دوات زمین بوس دریافت و پیشکش درخور خویش گذرانیده  
 سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیده خویش را  
 بانواع و اقسام مزاحم و نوازش مرافرازی بخشیده خلعت خاصه با  
 دکدهمی لعل قطبی که می هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر  
 مرصع و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسب خاصه با زین طلا  
 عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و  
 بر کنار گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی مال می و هشتم از  
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر جمادی الاول  
 مطابق پنجم بهمن ماه ساخت دار البرکت اجمیر از مساکر موکب منصور  
 محسود بهشت برین گردید و بتأیید جد بزرگوار خویش پیداده زیارت  
 روضه متبرکه معینیه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از  
 مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار فائض  
 الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات و تصدقات  
 کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده  
 بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در اندک فرصت بدستوری که  
 مقرر شده حسن انجام بخشند و بخواهش همه سالار مهابتخان  
 صوبه اجمیر و برگذات نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند  
 روز خان عالم مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جیسنگه  
 و انیرای سنگدل و راجه بهارت بوندیله و میدبوه و بسیاری از بزرگان  
 بتارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست

بششم شهر جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری موی فلک  
 شکوه بظاهر دار الخلافت اکبر آباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی  
 رمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین بوس  
 جبین اخلاص را نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چترهایون  
 شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیرایه بر فرق متوطنان مستقر سریر  
 خلافت و منتظران صبح سعادت افکنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ  
 جمال جهان آرای خویش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تادولتخانه  
 ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمین خرمین زر مسکوک بر زمین و  
 یسار ریخته دامن اهل حاجات را مالامال مراد ساختند و از مردم  
 شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت  
 بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه خلق انبوه بیرون از شمار و  
 حساب تماشائی بودند بر ضمایر ارباب بصایر پوشیده نماند که  
 سوانح ایام سلطنت و وقایع هنگام خلافت نیر برج دولت و اقبال  
 کوکب سپهر عظمت و اجلال دره التاج نصرت و فیروزی قرة العین  
 عدالت و جهان افروزی مشید قوانین نصفت و رافت مومنین  
 مبدائی مرحمت و معدلت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین  
 محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی را بحکم همایون  
 آنحضرت دانشوران سخن آفرین و منشیان فصاحت گزین  
 متصدی گذارش و نگارش گشته بعبارتی که منتخب مستعدان  
 روزگار زیبد در سلک تحریر کشیده سعادت جاوید را ذخیره می دهند  
 لاجرم این فقیر قلیل البصاعت و حقیر عدیم الاستطاعت دست ازان  
 شغل خطیر باز کشیده بشرح اولاد جنت مکانی و دزرای آنحضرت

و فضلا و هنرمندان که معاصر زمان مبارک بودند می پردازد \*

## ذکر اولاد والا نهاد حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پنج پسر والا گهر و دو دختر قدسی  
 اختر بود - سلطان خسرو - سلطان پرویز - سلطان خرم - سلطان  
 جهاندار - سلطان شهریار - سلطان نسای بیگم - بهار بانو بیگم - خسرو  
 و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ  
 وفات آن مسافران ملک بقا در محل خود رقمزده کلک بیان  
 گشته - و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از  
 شذکار شدن آنحضرت بطریقیکه نگاشته آمد راه ممات پیش گرفتند  
 و دختر تا حال در قید حیات است - و از سلطان پرویز طفلی و صبیه  
 بود طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیه در عقد ازدواج  
 شاهزاده دارا شکوه است - و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه  
 صبیه قدسیه روشنی افزای دیده جد بزرگوار بودند - سلطان دارا شکوه -  
 سلطان شجاع - سلطان اورنگ زیب - سلطان مراد بخش - پرهیز  
 بانو بیگم - جهان آرا بانو بیگم - روشن رای بانو بیگم - و از جهاندار  
 اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارذای بیگم نام \*

## ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهنسور خدمت دیوانی  
 آنحضرت داشت بعد ازو بایزید بیگ باینخدمت پرداخت بعد ازو  
 خواجه دوست محمد کبلی که در ایام سلطنت بخطاب خواجه جهانی  
 رو شناس گشته دیوان شد بعد ازو جان بیگ باین منصب امتیاز



یافت اما مدار مهمات بر شریف خان بود که پس از جلو  
آنحضرت برادرنگ فرمان روائی بـخطاب والی امیرالامرائی  
سرعزت برفلک نمود و چون لب سکه بنام نامی خندان شد  
و فوق منبر بالقباب گرامی ارتفاع پذیرفت میرزا غیاث بیگ  
طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه  
بیان گشته بخطاب اعتماد الدوله اختصاص بخشیده بشرکت  
خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود دیوان ساختند  
و همچنین امیرالامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بیماری مزمن  
گرفتار آمد و موبد موعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی  
مخاطب بآصفخان که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته  
بخدمت جلیل القدر و کالت چهره سعادت بر افروخت خواجه  
ابو الحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سر رشته دفتر  
و کاغذ نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کار گذار بود  
اما بقرش روئی و درشت خوئی اتصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان  
بمهم دکن رخصت یافت بتازگی خدمت دیوانی به اعتماد الدوله باز  
گشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر  
پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه  
ابو الحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه سهابتخان را از درگاه  
معلی اخراج نمودند یمین الدوله آصف خان خلف الصدق  
اعتماد الدوله را بمنصب بزرگ و کالت اختصاص بخشیدند و همچنین  
خواجه ابو الحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت  
جنت مکانی از جهان فانی بسرای جاودانی شتافتند \*

( ۳۰۸ )

## ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند

ملا روزبهان شیرازی - ملا شکرالله شیرازی - ملا تقیای شستری -  
 میر ابو القاسم گیلانی - اعمی اعمری - ملا باقر کشمیری - ملا  
 باقر تهنتی - ملا مقصود علی - قاضی نورالله - ملا فاضل کابلی - ملا  
 عبد الحکیم سیدالکوئی - ملا عبد المطلب سلطان پوری - ملا عبد الرحمن  
 بهرور گجراتی - ملا حسن فراغی گجراتی - ملا حسین گجراتی -  
 خواجه عثمان حصارى ملا محمد جونپوری \*

## ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکذای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم  
 گیلانی ملقب بحکیم الملك - حکیم مومنائی شیرازی - حکیم روح الله  
 بروجی - حکیم حمید گجراتی حکیم تقی گیلانی \*

## ذکر شعرا که معاصر آنحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی - ملا حیداتی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری -  
 ملا محمد صوفی مازندرانی - ملک الشعرا طالبی آملي - سعیدای  
 گیلانی - میر معصوم کاشی - فسونی کاشی - ملا حیدر خصالی - شیدا \*

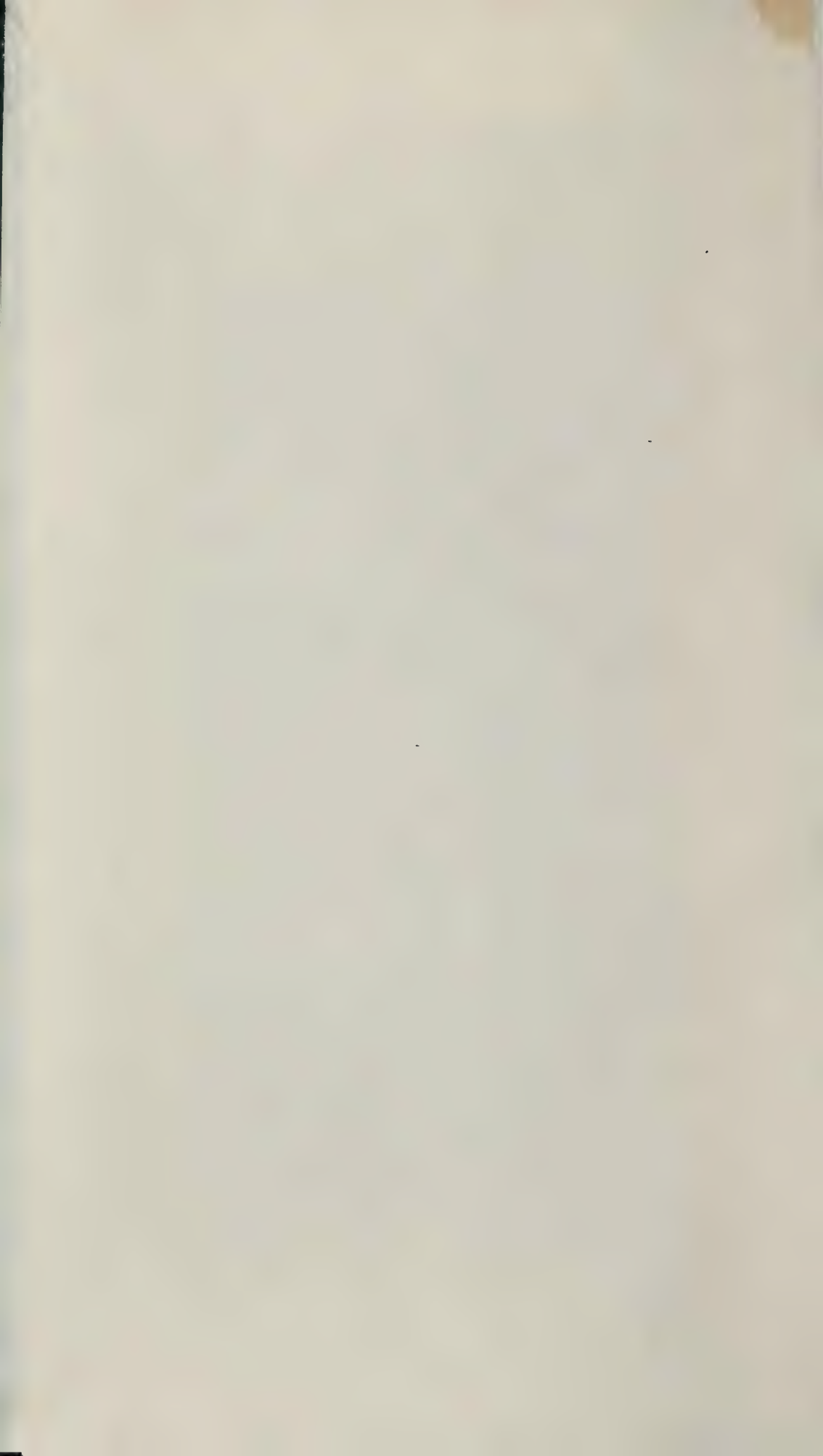
## گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادعلی - حافظ کدب فتحا - نصیرا - باقیا - حافظ عبد الله -  
 استاد محمد نائی - حافظ چیلده \*

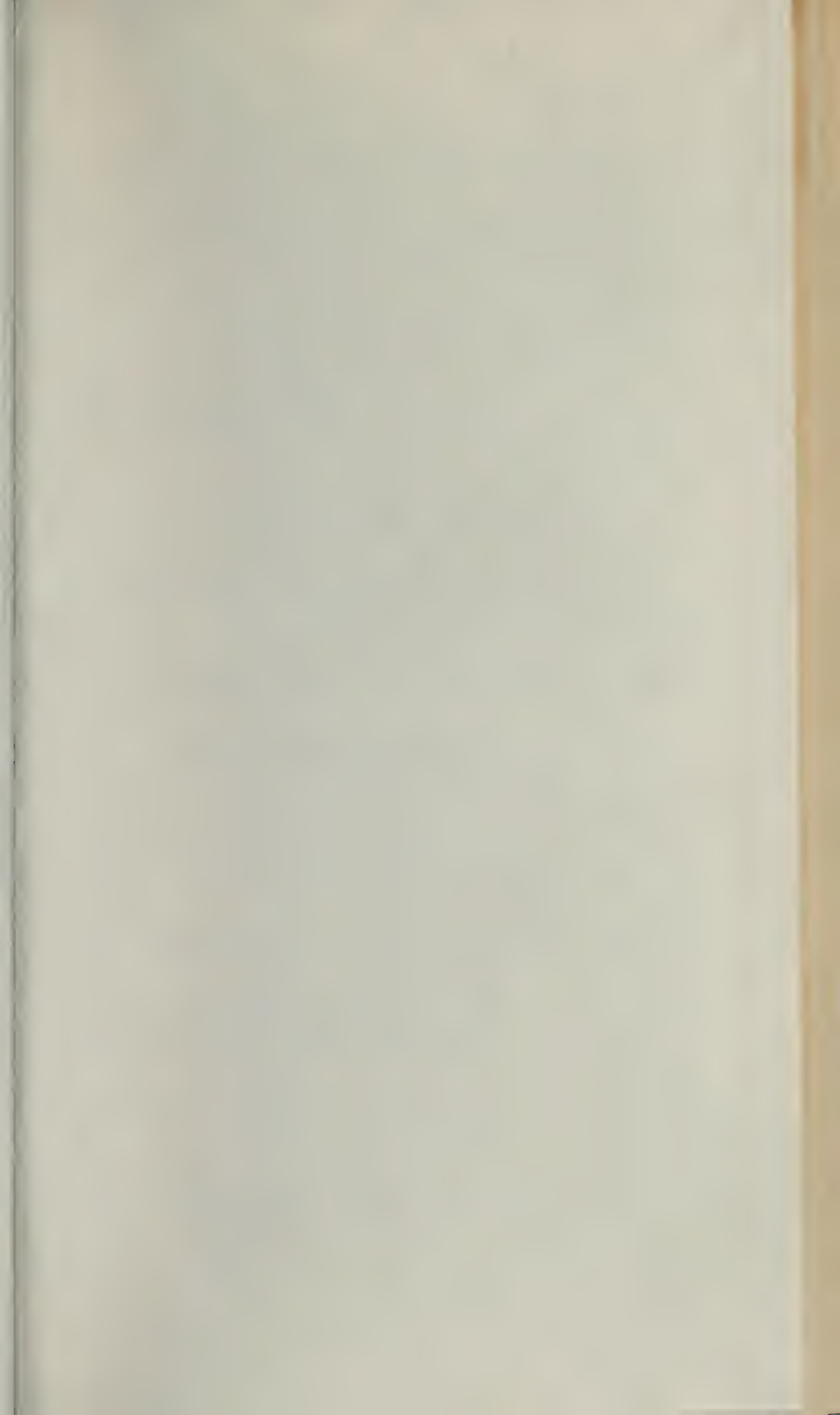
## نغمه سرایان هند

جهانگیر داد - چتر خان - پرویز داد - خرم داد - ماکهو - حمزه \*

تمام شد















*Presented to the*  
LIBRARY *of the*  
UNIVERSITY OF TORONTO  
*by*  
Aziz Ahmad



3 1761 04612042 4